

از ۲۱ آذر تا ۲۱ آذر



فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان

عباس جوادی

Abbas Djavadi (2015): The Rise and Fall of the “Azerbaijan Democratic Party”
(1945-1946)

In Persian. Digitally published in 2017; updated Sep 8, 2020

Free download and use exclusively for private purpose. All other rights reserved.

Contact: Djavadi.Abbas@gmail.com

دانلود برای استفاده شخصی آزاد است. تمام حقوق دیگر محفوظ است.

تماس: Djavadi.Abbas@gmail.com

فهرست مندرجات

یادداشت نگارنده ۴

آفتاب آمد دلیل آفتاب ۵

استالین فرمان حرکت می دهد: تجزیه ۲۶

کمی احتیاط: از تجزیه به خودمختاری ۳۲

چرخش مسکو و نامه استالین به پیشه وری ۳۸

نامه پیشه وری به استالین و آخرین تقلای فرقه ۴۹

طراحی حزب دمکرات کردستان در باکو ۵۵

گزارش رمزی درباره «جنبش» گیلان ۶۱

آخرین روزهای غلام یحیی در ایران ۶۷

سه ماه پایانی فرقه دمکرات ۷۲

تبریز یک روز بعد از فرقه ۷۸

موضوع زبان مادری و فرقه دمکرات ۸۳

«زبان رسمی دولتی» در دوره فرقه ۹۳

یادداشت نگارنده

آنچه می خوانید، مجموعه مقالاتی درباره اشغال آذربایجان از طرف ارتش سرخ شوروی در سال ۱۳۲۰، تاسیس دولت «فرقه دمکرات آذربایجان» در تبریز در ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴، افزایش فشار بین المللی و سیاست های حکومت ایران و در نتیجه چرخش سیاست مسکو و خروج قوای شوروی از ایران در بهار ۱۳۲۵ و در نتیجه فروپاشی حکومت فرقه دموکرات درست یک سال پس از تاسیس آن در ۲۱ آذر همان سال است.

از این جهت نام این کتاب را «از ۲۱ آذر تا ۲۱ آذر» گذاشته ایم.

در این رشته مقالات دقت اصلی نگارنده به عامل تعیین کننده خارجی در تاسیس حکومت فرقه دموکرات یعنی اتحاد شوروی و نقش آن در شرایط جنگ دوم جهانی است. عوامل داخلی مانند وضع سیاسی و اقتصادی و نارضایتی مردم در آثار دیگری مانند «آذربایجان در ایران معاصر» اثر دکتر تورج اتابکی به قدر کافی تحلیل شده است.

این مقالات که حاوی اسناد مهمی هستند که برای نخستین بار از طرف نویسنده یافته و ترجمه شده اند، میان سال های ۲۰۱۴-۲۰۱۷ میلادی در تارنمای «چشم انداز» و برخی سایت های دیگر چاپ شدند و اکنون به صورت یک مجموعه در اختیار علاقمندان قرار می گیرند. در ابتدا این مقاله ها که در این کتاب «فصل» نامیده شده اند، به عنوان مقاله های مستقل از یکدیگر در نظر گرفته شده بودند. از این جهت بعضی نکات و نقل قول ها ممکن است در فصل های مختلف تکرار شوند. از این بابت پوزش می خواهم. اما دوستان با تجربه در کار انتشاراتی مدرن به من گفته اند که اتفاقاً، این استقلال فصل ها از یکدیگر در شرایط عادات کتابخوانی دنیای مجازی هیچ هم بد نیست، زیرا امروزه مردم اغلب کتاب ها را یکباره و از سر تا پا نه، بلکه بخش ها و فصل های جداگانه را به صورت انتخابی و مستقل از یکدیگر می خوانند.

عباس جوادی،

پراگ، سپتامبر ۲۰۲۰



سربازان شوروی در خیابان های تبریز

آفتاب آمد دلیل آفتاب

آیا تاسیس حکومت فرقه دموکرات در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ چیزی «خودجوش» و نتیجه «خواست» و «مبارزه» مردم آذربایجان بود و یا اینکه این حکومت توسط شوروی طرح ریزی و سازماندهی شد و با تکیه بر ارتش شوروی که شمال ایران را در شرایط جنگ جهانی دوم اشغال کرده بود تاسیس یافت و یک سال بعد به دنبال تخلیه ایران از سوی ارتش شوروی، حکومت فرقه نیز سقوط کرد؟

جواب این سوال تا بیست سال پیش اغلب با تفسیر و گمانه زنی همراه بود. اما امروزه با بررسی اسناد سابقا سری اتحاد شوروی جای شک و شبهه ای نمی ماند. دیگر جای بحثی باقی نمانده است.

بیشک بدون درک اوضاع جنگ و اشغال صفحات شمالی ایران از سوی ارتش سرخ شوروی در زمان جنگ دوم جهانی، بررسی جریان پیشه وری در آذربایجان (و قاضی محمد در کردستان) چیزی جز گمراهی به بار نخواهد آورد.

اسنادی که ۷۰ سال با مُهر «فوق العاده سرّی» در صندوق های حزب کمونیست و وزارت خارجه شوروی در مسکو و باکو خاک می خورند، به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی و انحلال حزب کمونیست در دسترس مطالعه عموم قرار گرفتند. صد ها سند مربوط به فرقه و حکومت یکساله پیشه وری هم در میان همین اسناد بود.

با تکیه بر همین اسناد، امروزه با اطمینان میتوان گفت: بله میدانیم که چه شد و چگونه شد. میدانیم که فرقه دموکرات آذربایجان و حکومت آن با برنامه ریزی، مدیریت و بودجه حزب کمونیست شوروی بوجود آمد، با تکیه به آن و ارتش شوروی در آذربایجان ایران یک سال حکومت کرد و به دنبال فشار آمریکا و بریتانیا بر شوروی برای تخلیه ایران و ثانیاً توافق تهران و مسکو برای قرارداد مشروط نفت شمال، قوای شوروی از ایران خارج شدند، حکومت فرقه فروریخت و رهبران و کادر های آن به شوروی پناه بردند. این دیگر ادعا نیست. واقعیتی ثابت شده است.

حالا دیگر میتوان اینها را از زبان رهبری حزب کمونیست و خود استالین هم شنید.

از میان صد ها سند مربوط به روابط ایران و شوروی در زمان جنگ جهانی دوم، اشغال ایران و حکومت یکساله فرقه دمکرات در آذربایجان، سه سند به روسی و یک سند به ترکی آذری احتمالاً مهمتر و گویا تر از دیگران هستند.

اسناد روسی عبارتند از: (۱) فرمان دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی یعنی رهبری عالی شوروی (ششم ژوئیه ۱۹۴۵)، (۲) دستور جلسه همان دفتر سیاسی از شش ماه بعد (۲۹ دسامبر ۱۹۴۵) (مبنی بر نرم تر شدن موضع شوروی از «تجزیه» و تبدیل آن به «خودمختاری» آذربایجان و (۳) نامه تاریخی استالین به پیشه وری بعد از عقد قرارداد معروف قوام-سادچیکوف در تهران که تخلیه آذربایجان از سوی ارتش شوروی در مقابل امتیاز مشروط نفت آذربایجان ایران به مسکو را تایید میکرد و پیشه وری را به قبول تفاهم با دولت ایران دعوت می نمود (هشتم مه ۱۹۴۵).

سند چهارم که به ترکی آذری است، عبارت از نامه سید جعفر پیشه وری رئیس فرقه دموکرات آذربایجان و «نخست وزیر» حکومت یکساله فرقه و برخی رهبران دیگر فرقه به استالین و رهبری شوروی است که چند روز مانده به سقوط حکومت فرقه، از رهبر شوروی کسب تکلیف میکند. این نامه در واقع شکوائیه ای است همراه با درخواست اسلحه و حتی طرح اینکه فرقه میتواند استقلال آذربایجان از ایران را اعلام کند.

فرمان استالین در باره ۲۱ آذر

متن زیر بخشی از قرار «فوق العاده سرّی» دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به دبیر اول حزب کمونیست جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان میر جعفر باقروف با تیترا «درباره اقدام به تشکیل یک حرکت تجزیه طلبانه در آذربایجان جنوبی و دیگر استان‌های ایران شمالی» (۶ ژوئیه ۱۹۴) است که از سوی استالین امضاء شده است (۱).

این فرمان در دو نسخه اصلی تهیه و صادر شده است:

نسخه اصلی یکم («نسخه مسکو») به مولوتوف، بریا و باقروف فرستاده شده و صورت آن به بولگانین، میکویان، یودین، کروتیکوف و زوروف (همگی از اعضای کمیته مرکزی حزب) ارسال گشته است. این نامه در آرشیو حزب کمونیست در مسکو مانده و بعد از انقراض شوروی به «آرشیو دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه»

RGASPI

شامل شده که همه اسناد حزب کمونیست و سازمان جوانان حزب کمونیست یعنی کومسومول را در بر می‌گیرد. مشخصات این سند در این مرکز چنین است:

RGASPI F.17, o. 162, d. 37, 1.147-148

نسخه دوم («نسخه باکو») مستقیماً و فقط به میر جعفر باقروف دبیر اول حزب کمونیست جمهوری شوروی آذربایجان فرستاده شده است. محل نگهداری کنونی این سند «آرشیو دولتی تاریخ احزاب سیاسی و سازمان های اجتماعی آذربایجان» در باکو

Azerbaijan State Archive of Political Parties and Social Movements ,
GAPPOD

و شماره و مشخصات این سند در آنجا این است:

GAPPOD AzR, f. 1, op. 89, d. 90, ll. 4-5

همین سند است که از سوی گاری گلدبرگ برای «مرکز مطالعات جنگ سرد موسسه وودرو ویلسون» (واشنگتن) به انگلیسی و توسط عباس جوادی (با کسب اجازه از «مرکز ویلسون») از انگلیسی (با مقایسه با روسی) به فارسی ترجمه شده است که ملاحظه می‌کنید.

هر دو نسخه را پژوهشگران دیگر از جمله فرناند شاید راینه نیز مستقلاً مشاهده و بررسی کرده اند. بدنه اصلی هر دو سند یکی است، اما متن مختصر پیش از تیتر و نام‌های توزیع در دو سند تا حدی فرق دارند.

و اما بخش‌هایی از این سند:

«درباره اقدام به تشکیل یک حرکت تجزیه طلبانه در آذربایجان جنوبی و دیگر استان‌های ایران شمالی»

فوق‌العاده سرّی

به: رفیق باقروف

اقدام به تشکیل یک حرکت تجزیه طلبانه در آذربایجان جنوبی و دیگر استان‌های ایران شمالی

۱. در نظر بگیرید که توصیه می‌شود به کارهای مقدماتی برای تشکیل یک ولایت («اوبلاست») خودمختار ملی آذربایجان در چارچوب دولت ایران شروع شود که صاحب اختیارات وسیع باشد. در عین حال در استان‌های گیلان، مازندران، گرگان و خراسان هم یک جنبش تجزیه طلبانه سازماندهی شود.

۲. در آذربایجان جنوبی فرقه‌ای دمکرات با نام «فرقه» («حزب») دمکرات آذربایجان» با هدف رهبری جنبش تجزیه طلبانه ایجاد شود. ایجاد فرقه دمکرات آذربایجان جنوبی باید همزمان با تجدید سازماندهی شاخه آذربایجان حزب توده

ایران باشد و طرفداران جنبش تجزیه طلبانه از تمام طبقات مردم را به آن جلب کند.

۳. فعالیت مناسب بین کردهای شمال ایران برای جلب آنان به جنبش جدایی طلبانه و ایجاد یک ولایت خودمختار ملی گرد انجام شود.

۴. در تبریز گروهی از کارگران مسئول برای رهبری جنبش تجزیه طلبانه را تشکیل داده به آنها وظیفه هماهنگ کردن («برقراری تماس») کارشان با سرکنسولگری اتحاد شوروی در تبریز را بدهید. سرپرستی عمومی این گروه به عهده باقروف و یعقوبوف است.

۵. طرح ریزی کار مقدماتی در رابطه با برگزاری انتخابات مجلس پانزدهم ایران در آذربایجان جنوبی و همچنین انتخاب نمایندگان طرفدار جنبش تجزیه طلبانه به کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) (باقروف و ابراهیموف) سپرده شود. کار مزبور تحت این شعارها انجام خواهد شد:

الف - تقسیم اراضی دولت و مالکان بزرگ بین دهقانان و دادن وام‌های دراز مدت به دهقانان،

ب - از بین بردن بیکاری از طریق احیا و گسترش کار در موسسات و در عین حال از طریق ساختن راه‌ها و دیگر کارهای اجتماعی،

ج - بهبود خدمات اجتماعی و تأمین آب از طریق لوله کشی،

د - بهبود بهداشت اجتماعی،

ه - استفاده حداقل ۵۰ درصد مالیات دولتی برای نیازهای محلی،

و - حقوق برابر برای اقلیت‌های ملی و ایلات: افتتاح مدارس و نشر روزنامه و کتاب به زبان‌های آذربایجانی، کردی، ارمنی و آسوری، برگزاری جلسات دادگاه و مکاتبات رسمی در مؤسسه‌های محلی به زبان‌های بومی، ایجاد یک مدیریت استانی از جمله ژاندارمری و پلیس که متشکل از افراد بومی محل باشد، تأسیس انجمن‌های ولایتی، ایالتی و شهری (و) موسسات خودگردان محلی،

ز - بهبود چشمگیر روابط شوروی و ایران.

(و الخ...)

ششم ژوئیه ۱۹۴۵

دفتر سیاسی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی

(امضاء: استالین)

میدانیم که طبق برنامه، در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان به رهبری پیشه‌وری در تبریز تأسیس یافت و در ۲۱ آذر همان سال به اصطلاح «مجلس ملی» آذربایجان تشکیل شد و «حکومت ملی» آذربایجان با رهبری پیشه‌وری شروع به کار کرد. از استاندار حکومت مرکزی سلب وظیفه گردید و پادگان‌های ارتش و ژاندارمری از سوی «فدائیان» فرقه خلع سلاح شدند. دولت و ارتش ایران در شرایط اشغال شوروی قادر به مداخله نبودند.

من در عین حال به سند دومی نیز دسترسی پیدا کرده‌ام که نشان می‌دهد سه تا شش ماه بعد از همین فرمان استالین مبنی بر ایجاد یک حرکت تجزیه طلبانه در آذربایجان ایران از تاریخ ششم ژوئیه ۱۹۴۵، همان مرکز رهبری حزب کمونیست شوروی باز به دستور استالین در این فرمان تغییرات به اصطلاح «کوچکی» داده و در تاریخ هشتم اکتبر همان سال با ارسال «ضمیمه» ای به آن فرمان تأکید کرده است که از آن تاریخ به بعد «وظیفه اصلی» فرقه دموکرات آذربایجان ایران باید نه «تجزیه طلبی» بلکه «خودمختاری ملی» آذربایجان در «چارچوب دولت ایران» باشد. ترجمه بخش مورد نظر آن ضمیمه به فرمان ششم ژوئیه چنین است:

«وظیفه اصلی فرقه دمکرات آذربایجان ایران، تاسیس خودمختاری ملی آذربایجان از طریق مؤسسه‌های خود مدیریتی دموکراتیک در چارچوب دولت ایران تعیین شود. در قرار کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی مورخه ۶ ژوئیه ۱۹۴۵ تغییرات معینی داده شود و به تصویب برسد که جنبش‌های تجزیه طلبانه در ایالت‌های آذربایجان ایران، گیلان، مازندران، گرگان، خراسان و کردستان شمالی صلاح نیست.»

در پایان این «ضمیمه» کلمات «کاتب (دبیر کل حزب، م) ژوزف استالین» با دست نوشته شده است. مشخصات این سند در مرکز نامبرده مسکو چنین است:

RGASPI F.17, o. 162, d. 37, 1.147-1, 52-183

از همان آغاز

در واقع مشکلات فرقه از همان تشکیل حکومت فرقه در ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ شروع شده بود. طی دو سه ماه بعد از فرمان ژوئیه، هم حکومت ایران و هم واشنگتن و لندن دچار اضطرابی فزاینده درباره ادامه حضور قوای شوروی در آذربایجان ایران گشته و چندین بار به شوروی ها خاطر نشان کرده بودند که آن ها باید به عهدنامه متفقین از سال ۱۹۴۱ عمل کرده، نیروهای خود را از ایران خارج نمایند. آنها ارتش اشغالگر همسایه را تکیه گاه اصلی فرقه دمکرات می‌شمردند. و لیکن مسکو بطور حیرت انگیزی ضمن رد این قبیل اتهامات مدعی می‌شد که «نمایندگان شوروی و مقامات نظامی شوروی در حیات سیاسی داخلی استان های شمالی (ایران) کوچکترین مداخله ای نداشته و ندارند» (۲). این در حالی بود که هری ترومن رئیس جمهوری آمریکا در بهار سال ۱۹۴۵ به دنبال آن همه هشدارهای غرب، در باره مسکو می‌گفت: «گمان نمیکنم بیش از این به بازی مصالحه ادامه داده شود... باید تا زمانی که با خواسته های ما همراهی نکرده اند، از شناسائی رومانی و بلغارستان خودداری کنیم. باید مواضع خود را در قبال ایران به صورتی کاملاً غیر مبهم آشکار سازیم... از این بازی کودکانه شوروی ها خسته شده ام (۳).

در آخر بهمن ماه ۱۳۲۴ سفر احمد قوام نخست وزیر ایران به مسکو برای مذاکره با استالین ابتکاری بسیار زیرکانه و حساب شده بود. احتمالاً استالین نیز در حالی که خود را بالاخره ناچار به بیرون بردن قوای شوروی از ایران حس میکرد، تصور می نمود که میتواند در مقابل خروج قوای شوروی که به هر حال لازم الاجرا بود، اقلاً امتیاز استخراج نفت شمال ایران را به دست آورد. در مقابل، مسکو قبول میکرد که قوای نظامی خود را تا ماه مه همان سال یعنی خرداد ۱۳۲۵ از ایران خارج کند. ایران نیز متعهد میشد که در رفتار با حکومت فرقه رفتاری مسالمت جویانه در پیش گیرد، به شرط آن که حکومت فرقه ملغی شده

تبدیل به یک «انجمن ایالتی» گردد و فدائیان فرقه نیز تبدیل به یک نیروی «نگهبان» (ژاندارمری) شوند. طبیعتاً این اقدامات برای شوروی منافی در برنداشت. تنها چیزی که مسکو را دلگرم میکرد، امتیاز نفت شمال ایران بود. این هم یک جنبه توافقی بود که قوام در باره اصول آن به استالین رضایت داد. این اصول در مسکو مورد قبول قرار گرفت. اما چون یک رشته جزئیات قرارداد و از جمله شرایط امتیاز نفتی هنوز مورد توافق کامل نبود، قرارداد نهائی بین دو طرف قرار بود بعد از بازگشت قوام به تهران از سوی او و سفیر شوروی در ایران امضا شود.

و چنین هم شد.

حتی از همان ابتدای سفر قوام به مسکو نگرانی و دلهره ای جدی رهبران فرقه دمکرات را فراگرفته بود. آیا استالین آنها و حکومت فرقه را قربانی قرارداد ایران و شوروی کرده بود؟

چند هفته با اعمال و افزایش فشار بر مسکو برای تخلیه نیروهایش و ادامه مذاکرات تهران گذشت.

زیرکی اصلی قوام در پایان این دوره نهفته بود. دولت ایران پیوسته بهانه می آورد که چون مجلس پانزدهم هنوز انتخاب نشده، ابتدا می بایست انتخابات برگزار شود تا مجلس بتواند به توافقنامه نفتی ایران و شوروی رای دهد. اما برای قانونی بودن انتخابات، ایران نمی توانست تحت اشغال باشد و بنابراین قوای خارجی باید ابتدا آذربایجان را ترک میکردند.

مسکو بالاخره این شرط را پذیرفت و توافقنامه مذکور در تهران به امضاء رسید.

شاید هم استالین خوب میدانست که امتیاز نفت شمال ایران خیالی بیش نیست. شاید او چاره دیگری جز امضای توافقنامه در پیش روی خود نمی دید و احتمال هرچند بعید امتیاز نفت، برای دیکتاتور شوروی در درجه نخست وسیله ای برای حفظ شخصیت و وزن سیاسی اش بود.

در این میان پیشه وری مرتباً به سرکنسول شوروی در تبریز و باقروف در باکو هشدار میداد که قوام به تعهداتش وفادار نخواهد بود. او در عین حال در پیام های خود به باقروف پیوسته ادعا میکرد که «تمام ایران آماده انقلاب است» و آنها، یعنی فرقه برای مقاومت در برابر تهران به اسلحه نیاز دارند. تا آن آخرین ماه ها و حتی هفته ها، خود پیشه وری و دیگر رهبران فرقه ظاهراً از برنامه اصلی مسکو بیخبر بودند و یا نمی خواستند باور کنند که مانند بسیاری از نمونه های کلاسیک دیگر، آنها همچون یک نیرو و جریان محلی، مهره کوچکی در محاسبات کلان هستند که بعد از مصرف، به دور انداخته خواهند شد.

اما استالین گوش شنوائی برای نگرانی های پیشه وری و هشدار های او درباره قوام و خواست هایش برای حمایت مسکواز «انقلابی در سرتاسر ایران» نداشت.

در هشتم خرداد ماه ۱۳۲۵ تمام نیروهای شوروی از ایران خارج شدند.

Решение ПБ за 30 июня - 23. августа 1946
Краткое № 48
Ф. 17, о. 162, л. 37, 1. МЗ-148

- В -

От 6.II.46г.

197

72. О мероприятиях по организации советского движения в
Эстонии, Латвии и других провинциях Советского Союза.

1. Принять целесообразным начать подготовку к работе по организации в системе советского государства Латвийско-эстонской Автономной области с широким привлечением. Одновременно развить аппаратное движение в Рижской, Валдайской, Горбонской и Хоронской провинциях.
2. В целях руководства советского движения создать Комитет по работе в Латвии и Эстонии при ЦК ВКП(б) и ЦК Латвийской Демократической Партии.
3. Создать демократическую партию в Латвии и Эстонии путем объединения представителей Народной партии Эстонии и Латвии с другими организациями советского движения на всех этапах работы.
4. Назначить советского работника среди курдов Советского Союза на должность в советском движении на территории Национально-автономной Курдской области.
5. Создать в Латвии группу ответственных работников для руководства советским движением, объявив ее секретариатом по работе с Генеральным Консульством СССР в Латвии. Общее руководство этой группой возложить на с.с. Багратова и А.А. Трунова.
6. Поручить ЦК ВКП(б) Латвии (с.с. Тагирова и И.А. Ибрагимову) возобновить секретариатскую работу по подготовке выборов в Латвии и Эстонии в кратчайшие сроки 15-го января, обеспечить наличие депутатов-старожилов советского движения на выборах и других кандидатах:
 - а) Избрать в органы власти на уровне государственной и местных советских комитетов и представительных органов работников советского движения.
 - б) Организовать в Латвии и Эстонии работу по восстановлению и развитию работы на предприятиях, а также путем развертывания работ по строительству и других общественных работ.
 - в) Улучшить жилищно-коммунальные условия в советских городах и поселках.
 - г) Улучшение дела здравоохранения.
 - д) Возобновление на территории СССР государственных деловых на местах.
 - е) Финансирование национальных мероприятий и пленов: открытие школ в Латвии и Эстонии на латвийском, эстонском, литовском и белорусском языках; открытие школ в Латвии и Эстонии в местных учреждениях на родном языке; создание провинциальной крайкооперации, и создание кооперации и секции, на местных национальных комитетах, объединений, учебных и городских учреждениях (привести к созданию самоуправления).
 - ж) Корректировка жилищно-коммунальных отношений.
7. В целях создания аппарата по работе с латвийскими и эстонскими организациями советского движения, назначить ответственных работников в Латвии и Эстонии.
8. Для улучшения культурно-просветительской работы в Латвии и Эстонии организовать Общество Культурной Связи Латвийской Демократической Партии и Эстонии.
9. В целях привлечения широких масс советского движения создать в Латвии "Об-во друзей Советского Латвийского Демократического Движения" и филиалы во всех районах Латвии и Эстонии.

Решение Ф. 17, о. 162, л. 37, 1. МЗ-148

فرمان استالین از ششم ژوئیه ۱۹۴۵، ص یکم، نسخه مسکو

9. Безупречно ДК КП(б) Азербайджана организовать издание в Баку ежемесячного журнала для работников культуры и искусства, а также трех других газет в Баку Азербайджана.
10. Обкома КП(б) Азербайджана выделить в распоряжение ДК КП(б) Азербайджана три высококлассных машины для создания типографской базы Демократической Партии Советов Азербайджана.
11. Обком КП(б) Азербайджана организовать хорошую работу по линии культурно-просветительного журнала в Баку, а также три других культурных газет в Баку Азербайджана, - общим тиражом не менее 50 тыс. экземпляров.
12. Сформировать КП(б) Азербайджанской ССР под наблюдением г. Нагирова выделить работников на поезд в Париж и на обратный поезд из Парижа в Баку, командированным по линии, связанным с организацией в Баку культурных мероприятий.
13. Для финансирования культурно-просветительного журнала в Баку Азербайджана, а также для проведения выборов в культурный союз между 18-го созыва, выделить при ДК КП(б) Азербайджана специальный фонд в размере 1 (одного) миллиона иракских рублей (в переводе на тумены).
- Ваша покорная,
 т.ч. Волотову, Барсу (ИПД), Ватрунову (ИИФРО) - 10,
 Булаткину - 6, Мамедову - 9, 11, Кудряву (ОГПИ) - 10,
 Кручинину - 9, 11, Ватрунову - 11.

И. Сталин

نامه استالین به پیشه‌وری

تاریخ نامه استالین به پیشه‌وری هشتم ماه مه ۱۹۴۶ (۱۳۲۵) یعنی یک روز قبل از خروج کامل قوای شوروی از ایران است.

در این نامه، استالین علل خروج نیروهای شوروی از ایران را به پیشه‌وری توضیح می‌دهد. تا آن زمان باور عمومی بر آن بود که فرقه دمکرات زیر سایه ارتش اشغالگر شوروی بر سر کار آمده بود و با خروج آنها از ایران قدرت ایستادگی را از دست داده و متلاشی شده است. این نامه استالین مُهر تائید روشنی بر این باور عمومی بود.

متن این نامه که جزو اسناد «فوق‌العاده محرمانه» حزب کمونیست بود، پس از فروپاشی اتحاد شوروی در دسترس عموم قرار گرفت. متن نسخه برداری شده این نامه که اصلش به روسی است، ابتدا در مجله دانشگاهی «انستیتوی تاریخ معاصر» آکادمی علوم فدراسیون روسیه درج گردید. در عین حال همین نسخه متن اصلی در اختیار مرکز «مطالعات جنگ سرد» موسسه «وودرو ویلسون» واشنگتن قرار گرفت. همین متن از سوی ولادیسلاو م. زوبوک به انگلیسی ترجمه شد.

این متن آنگاه با کسب اجازه از همین مرکز از سوی عباس جوادی به فارسی ترجمه شد که در سال ۲۰۱۱ در تارنمای «چشم انداز» منتشر شد. مشخصات اصل روسی سند در آرشیو سیاست خارجی فدراسیون روسیه چنین است:

Archive of Foreign Policy of the Russian Federation

AVP RF, AVP RF, f. 06, op. 7, p. 34, d. 544, ll. 8-9

НОВАЯ И НОВЕЙШАЯ ИСТОРИЯ

№ 3

МАЙ—ИЮНЬ

1994

ЖУРНАЛ ОСНОВАН
В МАЕ 1957 ГОДА
ВЫХОДИТ 6 РАЗ В ГОД

СОДЕРЖАНИЕ

СТАТЬИ

Член-корр. РАН Чубарьян А. О. История XX столетия: новые исследования и проблемы	3
Козлов В. П. Зарубежная архивная Россия: проблемы и направления работы	13
Егорова Н. И. «Иранский кризис» 1945—1946 гг. По рассекреченным архивным документам	24
Забалуев В. Г. Германский политический католицизм как предшественник христианской демократии	43
Серова О. В. Россия и объединение Италии	59
Фаворская Е. И. Идея европейского единства в общественно-политической мысли	

پشت جلد مجله نوابا ای نویشایا ایستوریا چاپ مسکو

Вывод советских войск из Ирана значительно осложнил положение ДП Азербайджана. 8 мая Сталин направил личное письмо лидеру ДП Д. Пишевари, который считал себя преданным Советским Союзом.

«Товарищу Пишевари,

Мне кажется, что Вы неправильно оцениваете сложившуюся обстановку, как внутри Ирана, так и в международном разрезе.

Первое. Вы хотите добиться всех революционных требований Азербайджана теперь же. Но нынешняя обстановка исключает возможность осуществления такой программы. Ленин выдвигал коренные революционные требования, как практические требования, подчеркиваю, как практические требования, лишь при

⁶² Там же, л. 35, п. 36, д. 562, л. 6.

⁶³ Там же, л. 8.

⁶⁴ Там же, оп. 7, п. 34, д. 544, л. 3, 4.

⁶⁵ Там же, ф. 094, оп. 37, п. 357а, л. 11, л. 29.

наличии сильного революционного кризиса внутри страны, углубленного неудачной войной с внешним врагом. Так было в 1905 г. во время неудачной войны с Японией. Так было в 1917 г. во время неудачной войны с Германией. Вы хотите в данном случае подражать Ленину. Это очень хорошо и похвально. Но обстановка в Иране теперь совершенно другая. В Иране нет теперь глубокого революционного кризиса. В Иране мало рабочих и они плохо организованы. Иранское крестьянство не проявляет пока серьезной активности. Иран не ведет сейчас войны с внешним врагом, которая могла бы ослабить реакционные круги Ирана в виде неудачи в войне. Следовательно, в Иране нет такой обстановки, которая позволяла бы проводить тактику Ленина в 1905 и 1917 годах.

Второе. Конечно, Вы могли бы рассчитывать на успех в деле борьбы за революционные требования азербайджанского народа, если бы советские войска продолжали оставаться в Иране. Но мы не могли их оставлять дальше в Иране, главным образом потому, что наличие советских войск в Иране подрывало основы нашей освободительной политики в Европе и Азии. Англичане и американцы говорили нам, что если советские войска могут оставаться в Иране, то почему английские войска не могут оставаться в Египте, Сирии, Индонезии, Греции, а также американские войска — в Китае, Исландии, в Дании. Поэтому мы решили вывести войска из Ирана и Китая, чтобы вырвать из рук англичан и американцев это оружие, развязать освободительное движение в колониях и тем сделать свою освободительную политику более обоснованной и эффективной. Вы, как революционер, конечно, поймете, что мы не могли иначе поступить.

Третье. Учитывая сказанное, можно прийти к следующему выводу насчет положения в Иране. В Иране нет глубокого революционного кризиса. В Иране нет состояния войны с внешними врагами, следовательно, нет и неудач в войне, которые бы ослабляли реакцию и обостряли кризис. Пока советские войска находились в Иране, Вы имели возможность развернуть борьбу в Азербайджане и организовать широкое демократическое движение с далеко идущими требованиями. Но наши войска должны были уйти и ушли из Ирана. Что же мы теперь имеем в Иране? Мы имеем конфликт правительства Кавама с англофильскими кругами в Иране, представляющими наиболее реакционные элементы Ирана. Каким бы реакционером ни был в прошлом Кавам, он вынужден теперь в интересах самозащиты и защиты своего правительства пойти на некоторые демократические реформы и искать опору среди демократических элементов Ирана. Какова должна быть наша тактика при этих условиях? Я думаю, что мы должны использовать этот конфликт для того, чтобы вырвать у Кавама уступки, оказать ему поддержку, изолировать англофилов и создать тем некоторый базис для дальнейшей демократизации Ирана. Из этого положения и исходят все наши советы Вам. Конечно, можно принять и другую тактику: плонуть на все, порвать с Кавамом и обеспечить тем победу англофильских реакционеров. Но это была бы не тактика, а глупость. Это было бы по сути дела изменой делу азербайджанского народа и иранской демократии.

Четвертое. Вы, оказывается, говорите, что мы вознесли Вас сначала до небес, а потом бросили в пропасть и опозорили Вас. Если это верно, то это вызывает у нас удивление. Что же на самом деле произошло? Мы применили здесь обычный революционный прием, известный каждому революционеру. Чтобы обеспечить себе в такой обстановке, как обстановка в Иране, завоевание известного минимума требований движения, нужно движению разбежаться вперед, уйти дальше минимальных требований и создать угрозу для правительства, создать возможность уступок со стороны правительства. Не разбежавшись далеко вперед, Вы не имели бы возможности в нынешней обстановке Ирана добиться тех требований, на которые вынуждено идти теперь правительство Кавама. Таков закон революционного движения. Ни о каком позоре для Вас не может быть и речи. Очень странно, если Вы думаете, что мы допустили бы Вас до позора. Наоборот, если Вы поведете себя разумно и добьетесь при нашей моральной поддержке тех требований, которые легализуют в основном нынешнее фактическое

положение Азербайджана, то Вас будут благословлять и азербайджанцы, и Иран как пионера прогрессивно-демократического движения на Среднем Востоке.

И. Сталин»⁶⁰.

Это письмо не требует дополнительных комментариев. Подчеркнем лишь два момента. Высказывания Сталина о тактике в отношении правительства Канада дают основание предполагать, что, получив уступки в таких принципиальных вопросах, как североиранская нефть и автономия Иранского Азербайджана, советские лидеры стремились избежать действий, способных подорвать позиции этого политика в правящих кругах Ирана. Теперь главной целью советской

پایان نامه استالین به پیشه وری با امضای استالین.

و اما بخش هائی از نامه استالین به پیشه وری از تاریخ هشتم ماه مه ۱۹۴۶:

به رفیق پیشه وری

بنظر میرسد شما در بررسی وضع داخلی ایران و همچنین بُعد بین المللی مسئله دچار اشتباه شده اید.

(...)

مطمئناً اگر قوای شوروی در ایران باقی می ماندند شما می توانستید روی موفقیت در امر خواست های انقلابی خلق آذربایجان حساب کنید. اما ما دیگر نمی توانستیم نیروهای شوروی را در ایران نگه داریم و آن هم در وهله نخست بدین سبب که ادامه حضور آنها در ایران بنیاد سیاست های آزادسازانه ما در اروپا و آسیا را مختل میکرد. بریتانیائی ها و آمریکایی ها به ما گفتند اگر نیروهای شوروی میتوانند در ایران بمانند، در آن صورت چرا نیروهای بریتانیا در مصر، سوریه، اندونزی، یونان و بهمین ترتیب نیروهای آمریکا در چین، ایسلند و دانمارک نتوانند بمانند. از این جهت ما تصمیم گرفتیم نیروها را از ایران

و چین بیرون ببریم، تا اینکه این بهانه را از دست بریتانیایی ها و آمریکایی ها بگیریم (...)

(...) تا مدتی که قوای شوروی در ایران بودند شما فرصت دامن زدن به مبارزه در آذربایجان و سازماندهی یک نهضت گسترده دموکراتیک با خواست های همه جانبه را دارا بودید. اما نیروهای ما می بایست ایران را ترک می کردند و چنین هم کردند. آنچه در ایران میبینیم چیست؟ ما در اینجا شاهد نزاعی بین حکومت قوام و دوایر طرفدار انگلیس ایران هستیم که نماینده ارتجاعی ترین عناصر ایران هستند. قوام در گذشته هر قدر هم که ارتجاعی بوده باشد، باید امروزه برای حفظ خود و حکومتش بعضی اصلاحات دموکراتیک را انجام داده و حمایت نیروهای دموکراتیک ایران را جلب کند. تاکتیک ما در چنین شرایطی چه باید باشد؟ بنظر من ما باید از این نزاع استفاده کنیم تا اینکه از قوام امتیاز بگیریم، از او حمایت کنیم تا نیروهای طرفدار انگلیس را منزوی نمائیم و زمینه ای برای ادامه دموکراتیزه کردن ایران را مهیا کنیم (...)

(...)

ی. استالین

نامه پیشه وری به رهبری شوروی

درست در بحبوحه آخرین روزهای حکومت فرقه، پیشه وری و چند تن از رهبران دیگر فرقه دمکرات نامه ای به «رهبری شوروی» می نویسند. این نامه که تاریخش ۱۷ آذر ۱۳۲۵ یعنی درست چهار روز پیش از ۲۱ آذر همان سال است، پیش از سقوط حکومت پیشه وری به آقای کراسنیخ سرکنسول اتحاد شوروی در تبریز تقدیم شده است تا به اطلاع «رهبری شوروی» رسانده شود. نامه که از سوی پیشه وری، پادگان، شبستری، سلام الله جاوید و غلام یحیی دانشیان امضاء شده، در واقع گله ای جدی و فوری، اما محترمانه از «دوست بزرگمان اتحاد شوروی» است که از حکومت فرقه خواسته بود محدود شدن اختیارات خود در مقابل دولت مرکزی ایران را قبول کند و مقاومتی از خود نشان ندهد.

از لحن نامه معلوم میشود که هنوز شوروی ها به رهبران فرقه دستور نداده اند که از ایران خارج شوند، اما رهبری فرقه با احساس خطری قریب الوقوع و با زبانی نشانگر استدعا، خواهان «کمکی مختصر» و از جمله اسلحه برای مقابله فرقه با حمله ارتش مرکزی ایران است. بعضی فراز های جالب از آن نامه:

«ما هشت ماه تمام است که برخلاف احساسات مردم ما، بر خلاف آرزوها و تمایلات اعضا و فعالان فرقه مان؛ بخاطر پیشرفت امور و حل مسالمت آمیز اختلافات؛ با در نظر داشت سیاست جهانی دوست بزرگمان اتحاد شوروی و با توجه به میانجیگری دولت شوروی، کوشیده ایم سیمای قوام را دموکراتیک و مترقی جلوه دهیم و حتی در مواقعی برخلاف فکر و اعتقاد خویش از او تعریف و تمجید نیز نموده ایم. هدف این بوده است که کار از جانب ما مختل نشود. (...)

خلق آذربایجان، رهبر آن فرقه دموکرات و سران فرقه دو انتظار از دولت شوروی دارند:

اولا مادام که مرزهایمان باز هستند و قدرت ملی مان پابرجاست، مقدار کمی به ما سلاح داده شود. زیرا اگر کار به این روال پیش رود، این کار دیگر ممکن نخواهد شد. ما به راحتی قادریم این اسلحه ها را چنان مخفیانه به دست قوای ملی برسانیم که نیروی مخالف از آن مطلع نشود. پس از شروع و شدت درگیری انجام این کار بسیار سخت خواهد بود. ما سلاح زیادی نمی خواهیم. منظور ما اندک مقداری است تا فدائیان ناگزیر نشوند با دست خالی جلوی دشمن بروند.

ثانیا حالا که قوام جنگ را شروع کرده و به ریختن خون برادران ما پرداخته است، اجازه داده شود ما نیز از هر سو او را در تنگنا قرار دهیم، تا از این طریق امکان قیام آزادیخواهان همه جای ایران را فراهم کرده، نهضت بزرگی در سراسر ایران آغاز نماییم و با سرنگون ساختن حکومت ارتجاعی تهران، حکومتی دموکراتیک بجای آن مستقر سازیم.

اگر این کار به صلاح نیست، بگذارید با تهران کاملا قطع رابطه کنیم و حکومت ملی خویش را بوجود آوریم. (مردم ما] به راه حل اخیر بیشتر تمایل دارد.)

سیاست شوروی هر کدام از این دو راه را که انتخاب کند، ما می توانیم آن را شرافتمندانه اجرا کنیم و موفق گردیم.

(...) مسئله نفت مسئله بسیار نسبی است که دولت شوروی بدون داشتن طرفدارانی در مجلس و جامعه موفق به دستیابی به آن نخواهد شد. «حسن نیت» قوام السلطنه نیز نمی تواند تضمین باثباتی به حساب آید. زیرا او در مسئله آذربایجان نشان داد که حسن نیت چیست. (...)

مسئله نفت هنگامی می تواند به سود اتحاد شوروی حل شود که نیروهای اجتماعی پشت آن باشند. همین نیروها اکنون در نقاط دیگر ایران به شکل فوق العاده ای در حال سرکوب شدن و از بین رفتن هستند، ولی [هنوز] کاملاً از بین نرفته اند. نیروی ما در آذربایجان، نیروی مهمی است. ما دارای امکانات جدی برای وارد آوردن فشار به حکومت تهران هستیم. (...)

چشم امید همه خلق، فرقه و رهبران آن به [یاری کشور شماسست] و نجات را در [کمک آن] می بینند. آنچه شما باید بکنید، تنها دادن مقدار کمی اسلحه [به ماست].»

این نامه را که به ترکی آذری است سیروس مددی به فارسی ترجمه و در تارنمای «اخبار روز» (۴) منتشر کرده است. به گفته آقای مددی، اصل سند با این مشخصات در «آرشیو سیاست خارجی فدراسیون روسیه» نگهداری میشود:

АВПРФ, ф

۳۶۴А, д. ۴۹, л. ۱-۷.п, ۳۸.оп, ۰۹۴

Федерации Архив внешней политики Российской

مورخ و سیاستمدار جمهوری آذربایجان جمیل حسنی که خود پژوهشی در باره حکومت فرقه کرده و به چاپ رسانیده است (۵)، می گوید نسخه دومی از همین نامه با مشخصات زیر در «آرشیو دولتی جمهوری

آذربایجان درباره سازمان های سیاسی و جنبش های اجتماعی» (مخزن ۱ فهرست ۸۹ پوشه ۱۱۴ صفحه ۲۱۸-۲۳۰) وجود دارد:

AR SPIHMDA

۲-۸۹،i.۱۱۴،v.۲۱۸.f.۱،s

پرده آخر

به دنبال خروج نیروهای شوروی در خرداد ماه ۱۳۲۵، پیشه وری بلافاصله طبق قرارداد تهران و مسکو و تحت فشار ماموران باکو که مجری اوامر مسکو بودند، با حکومت تهران توافقنامه ای را امضاء کرد که طبق آن حکومت فرقه به یک «انجمن ایالتی» و «مجلس ملی» آذربایجان به یک «انجمن محلی» تغییر یافت که وابسته به دولت مرکزی محسوب می شدند. نیروهای «فدائی» هم می بایست به تدریج لغو و در نیروهای انتظامی ایران مستحیل شوند.

با خروج قوای شوروی، دوره احیای حاکمیت دولت مرکزی در آذربایجان شروع شده بود - چه از طریق تحویل مسالمت آمیز قدرت فدائیان و چه زد و خورد و حمله حکومت مرکزی.

دیگر معلوم میشد که برای فرقه، پرده نهائی بازی آغاز شده است.

با اینهمه، احتمالاً چهار روز پیش از ۲۱ آذر یعنی در تاریخ تالیف نامه پیشه وری، رهبران فرقه از آنچه که به زودی در انتظار آنها بود، خبری نداشتند چرا که اگر خبری میداشتند، بعید بود سه چهار روز قبل از خروج برنامه ریزی شده آنان از ایران، از مسکو تقاضای اسلحه و یا اجازه برای اعلام استقلال کنند.

حکومت فرقه دموکرات آذربایجان که در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ رسماً تاسیس یافته بود، با وجود همه خبرها و تحولات ناخوشایند برای رهبران فرقه، در نظر داشت سالگرد تاسیس این حکومت را جشن بگیرد. اما یک روز مانده به ۲۱ آذر ۱۳۲۵ نمایندگان باقروف به پیشه وری و دیگر رهبران بالای فرقه گفتند که بزودی چند ماشین می آیند تا آنها را به باکو ببرند.

پیشه وری به دوستان نزدیکش گفته بود که نمی خواست تبریز را ترک کند، اما چاره دیگری برای آنها باقی نمانده بود.

روز بیستم آذر روزنامه «آذربایجان» ارگان فرقه دموکرات آخرین شماره خود را در تبریز به چاپ رسانید که در آن پیشه وری از همه «برادران ایرانی» میخواست که «مقاومت کنند و برای آزادی و دموکراسی بجنگند». مطلب اصلی روزنامه، آخرین اعلامیه فرقه از تبریز بود که با شعار هائی میهن پرستانه مانند

«زنده باد آزادی و استقلال ایران!» خاتمه می یافت. اما برای شعار های ایران دوستانه دیگر خیلی دیر شده بود و نه فقط عموماً «برادران ایرانی» بلکه «برادران آذربایجانی» هم حاضر نبودند برای فرقه دمکرات بچنگند (۶).

اکثر رهبران بلندپایه فرقه به جمهوری شوروی آذربایجان گریختند. ارتش ایران به پیشروی خود که یکی دو ماه قبل از آن شروع کرده بود ادامه داد. اما به غیر از موارد اندکی، ارتش مرکزی با مقاومت چندانی روبرو نشد. در اکثر موارد مردم محلی فرقه چی ها و فدائیان را قبل از رسیدن ارتش خلع سلاح و از مراکز قدرت برکنار کرده بودند (۷).

مطبوعات فرقه دمکرات که دیگر در باکو به چاپ میرسید در باره «تلفات بیش از ده هزار نفر» سخن میگفتند اما گزارش های نیمه رسمی ایرانی حاکی از هشتصد نفر تلفات بود (۸) در حالی که یک منبع انگلیسی، به نقل از سفارت آمریکا در تهران از «قتل ۴۲۱ نفر از دموکرات ها» خبر می داد.

به هر تقدیر، ماجرای فرقه دمکرات پایان خونینی داشت.

چند ماه بعد انتخابات مجلس پانزدهم هم برگزار گردید. دکتر محمد مصدق در مجلس قوام را متهم به دخالت در انتخابات و تغییر نتایج آن به نفع خود نمود. شاید هم این اتهام بی مورد نبود. مجلس دوره پانزدهم توافقنامه ایران و شوروی و از جمله دادن امتیاز نفت به شوروی را بررسی کرده آن را رد نمود. موضوع امتیاز نفت هم با این ترتیب منتهی گشت. گفته میشود این عیناً نقشه احمد قوام بود که اجرا شد.

لازم به توضیح است که سید جعفر پیشه وری در یازدهم ژوئن ۱۹۴۷ در یک تصادف اتومبیل در آذربایجان شوروی کشته شد. اگرچه هیچ دلیل کافی و مشخصی در باره سوء قصد بودن این حادثه در دست نیست، اما بعضی ها بر آنند که دستگاه اطلاعاتی شوروی از تصادف های رانندگی بخصوص در این جاده مشخص برای قتل مخالفین خود استفاده می کرده است.

قضاوت درباره اینکه اتحاد شوروی و حکومت یکساله فرقه دمکرات آذربایجان خوب و یا بد کرد، میتواند بسته به جایگاه سیاسی و عقیدتی هر کس فرق کند. اما برخلاف بیست سی سال پیش، در مورد چند و چون تاسیس فرقه و حکومت یکساله آن در آذربایجان دیگر نمی توان شک و شبهه کرد، مگر اینکه از روی عناد و یا تعصبی غیر جدی، وجود و یا اعتبارده ها و صد ها سندی را که دیگر در دسترس عموم قرار گرفته اند، مورد تردید قرار داد. این اسناد به روشنی ثابت می کنند که حکومت یکساله فرقه دمکرات زیر بال دولت و ارتش شوروی آمد و وقتی نیروهای شوروی ایران را ترک کردند، حکومت فرقه نیز متلاشی شد. با این ترتیب حکومت فرقه هر چه بود، به حال طوری که خود این حکومت و حامیان آن در باکو و مسکو ادعا می کردند، «حکومت ملی» نبود.

در فصل‌های بعدی جزئیات بیشتری درباره این اسناد داده خواهد شد.

زیرنویس‌ها

(۱) برای مطالعه متن کامل اسناد و بررسی منابع مربوطه لطفاً به تارنمای «چشم انداز»، دفتر «از ۲۱ آذر تا ۲۱ آذر» مراجعه کنید.

(۲) شاید رایینه، فرناند: استالین و تاسیس فرقه دموکرات آذربایجان، در: گفتگو، ۱۳۸۶. این، ترجمه بسیار کوتاهی از اصل انگلیسی این اثر («استالین، باقروف و سیاست‌های شوروی در ایران در سال‌های ۱۹۳۹-۴۶»، سال ۲۰۰۰، دانشگاه پیل آمریکا) است که در واقع تز دکترای خانم شاید رایینه است و هنوز بصورت کتاب کامل چاپ نشده است. این نوشته که عبارت از تقریباً ۴۰۰ صفحه است، بنظرم کامل‌ترین و دقیق‌ترین بررسی ماجرای «فرقه دموکرات آذربایجان» بشمار می‌رود.

(۳) شاید رایینه، همانجا.

(۴) مددی، سیروس: نامه رهبران جنبش ملی-دموکراتیک آذربایجان به رهبران اتحاد شوروی (یک سند نویافته)، تارنمای «اخبار روز».

(۵) حسنی، جمیل: فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان، نشر نی، تهران ۱۳۸۳.

(۶) اتابکی، تورج: آذربایجان در ایران معاصر، تهران ۱۳۷۶، ص ۱۸۴.

(۷) اتابکی، همانجا، ۱۸۴-۱۸۶.

(۸) اتابکی، همانجا.



تصویری تبلیغاتی از رهبران فرقه دموکرات

استالین فرمان حرکت می دهد: تجزیه

متن زیر اولین ترجمه فارسی سندی فوق‌العاده مهم و تاریخی دربارهٔ جریان ۲۱ آذر و تشکیل حکومت یکساله پیشه‌وری در آذربایجان (۱۳۲۴-۱۳۲۵) است (تصویر اصل روسی این فرمان را در فصل پیش داده ایم). این سند عبارت از فرمان فوق‌العاده سرّی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به دبیر اول حزب کمونیست جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان میر جعفر باقروف با تیتر «دربارهٔ اقدام به تشکیل یک حرکت تجزیه طلبانه در آذربایجان جنوبی و دیگر استان‌های ایران شمالی» (۶ ژوئیه ۱۹۴۵) است.

این فرمان در دو نسخه اصلی تهیه و صادر شده است: یک نسخه («نسخه باکو») مستقیماً و فقط به میر جعفر باقروف دبیر اول حزب کمونیست جمهوری شوروی آذربایجان فرستاده شده است. صورت این نسخه که از سوی آقای جمیل حسنلی فتوکپی شده و در دسترس موسسه «وودرو ویلسون» قرار داده شده است این است: اصل روسی در این لینک و ترجمه انگلیسی در این لینک. محل نگهداری کنونی این سند «آرشيو دولتی تاریخ احزاب سیاسی و سازمان های اجتماعی آذربایجان» در باکو

Azerbaijan State Archive of Political Parties and Social Movements, GAPPOD

و شماره و مشخصات این سند در آنجا این است:

GAPPOD AzR, f. 1, op. 89, d. 90, ll. 4-5

همین سند است که از سوی گاری گلدبرگ برای «مرکز مطالعات جنگ سرد موسسه وودرو ویلسون» (واشنگتن) به انگلیسی و توسط عباس جوادی (با کسب اجازه از «مرکز ویلسون») از انگلیسی (با مقایسه با روسی) به فارسی ترجمه شده است که ملاحظه می‌کنید.

نسخه اصلی دوم («نسخه مسکو»، اصل روسی سند در این لینک) مخاطبین بیشتری دارد و در پایان، بعد از نام مخاطبین، با دست نوشته «ای. استالین» نوشته شده، یعنی ظاهراً خود استالین آن را امضاء کرده است. این نسخه به مولوتوف، بریا، باقروف فرستاده شده و صورت آن به بولگانین، میکویان، یودین، کروتیکوف و زوروف (همگی از اعضای کمیته مرکزی حزب) ارسال گشته است. این نامه در آرشیو حزب کمونیست در مسکو مانده و بعد از انقراض شوروی به «آرشیو دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه»

RGASPI

شامل شده که همه اسناد حزب کمونیست و سازمان جوانان حزب کمونیست یعنی کومسومول را در بر می‌گیرد. مشخصات این سند در این مرکز چنین است:

RGASPI F.17, o. 162, d. 37, 1.147-148

بدنه اصلی هر دو سند یکی است اما متن مختصر پیش از تیترو و نام‌های توزیع در دو سند تا حدی فرق دارند.

و اما ترجمه فارسی سند:

«درباره اقدام به تشکیل یک حرکت تجزیه طلبانه در آذربایجان جنوبی و دیگر استان‌های ایران شمالی»

فوق‌العاده سرّی

به: رفیق باقروف

اقدام به تشکیل یک حرکت تجزیه طلبانه در آذربایجان جنوبی و دیگر استان‌های ایران شمالی

۱. در نظر بگیرید که توصیه می‌شود به کارهای مقدماتی برای تشکیل یک ولایت («اوبلاست») خودمختار ملی آذربایجان در چارچوب دولت ایران شروع شود که صاحب اختیارات وسیع باشد. در عین حال در استان‌های گیلان، مازندران، گرگان و خراسان هم یک جنبش تجزیه طلبانه سازماندهی شود.

۲. در آذربایجان جنوبی فرقه‌ای دمکرات با نام «فرقه («حزب») دمکرات آذربایجان» با هدف رهبری جنبش تجزیه طلبانه ایجاد شود. ایجاد فرقه دمکرات آذربایجان جنوبی باید همزمان با تجدید سازماندهی شاخه آذربایجان حزب توده ایران باشد و طرفداران جنبش تجزیه طلبانه از تمام طبقات مردم را به آن جلب کند.

۳. فعالیت مناسب بین کردهای شمال ایران برای جلب آنان به جنبش جدایی طلبانه و ایجاد یک ولایت خودمختار ملی کرد انجام شود.

۴. در تبریز گروهی از کارگران مسئول برای رهبری جنبش تجزیه طلبانه را تشکیل داده به آنها وظیفه هماهنگ کردن («برقراری تماس») کارشان با سرکنسولگری اتحاد شوروی در تبریز را بدهید. سرپرستی عمومی این گروه به عهده باقروف و یعقوبوف است.

۵. طرح ریزی کار مقدماتی در رابطه با برقراری انتخابات مجلس پانزدهم ایران در آذربایجان جنوبی و همچنین انتخاب نمایندگان طرفدار جنبش تجزیه طلبانه به کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) (باقروف و ابراهیموف) سپرده شود. کار مزبور تحت این شعارها انجام خواهد شد:

الف - تقسیم اراضی دولت و مالکان بزرگ به دهقانان و دادن وام‌های دراز مدت به دهقانان،

ب - از بین بردن بیکاری از طریق احیا و گسترش کار در موسسات و در عین حال از طریق ساختن راه‌ها و دیگر کارهای اجتماعی،

ج - بهبود خدمات اجتماعی و تأمین آب از طریق لوله کشی،

د - بهبود بهداشت اجتماعی،

ه - استفاده حداقل ۵۰ درصد مالیات دولتی برای نیازهای محلی،

و - حقوق برابر برای اقلیت‌های ملی و ایلات: افتتاح مدارس و نشر روزنامه و کتاب به زبان‌های آذربایجانی، کردی، ارمنی و آسوری، برگزاری جلسات دادگاه و مکاتبات رسمی در مؤسسه‌های محلی به زبان‌های بومی، ایجاد یک مدیریت استانی از جمله ژاندارمری و پلیس که متشکل از افراد بومی محل باشد، تأسیس انجمن‌های ولایتی، ایالتی و شهری (و) موسسات خودگردان محلی،

ز - بهبود چشمگیر روابط شوروی و ایران.

۶. گروه هائی را که با سلاح‌های ساخت (کشورهای) بیگانه مسلح شده‌اند، سرکوب کنید. هدف از این کار آن است که مردم طرفدار شوروی (و) فعالین جنبش تجزیه طلبانه سازمان‌های دمکراتیک و حزبی بتوانند از خود دفاع کنند. این کار به رفیق (نیکلای) بولگانین و رفیق باقروف سپرده شود.

۷. برای تقویت کار فرهنگی و تبلیغاتی یک انجمن روابط فرهنگی ایران و جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان راه‌اندازی شود.

۸. برای جلب توجه‌های وسیع به جنبش تجزیه طلبانه، ایجاد یک «انجمن دوستان آذربایجان شوروی» در تبریز با شعبه هائی در تمام ایالات آذربایجان جنوبی و همچنین گیلان لازم شمرده می‌شود.

۹. کار چاپ یک مجله مصور در باکو برای پخش در ایران و همچنین سه روزنامه جدید در آذربایجان جنوبی به کمیته مرکزی حزب کمونیست (ب) آذربایجان سپرده شود.

۱۰. به اداره نشریات دولتی (تحت نظارت کمیساریای آموزش و پرورش اتحاد شوروی) (بودین) سپرده شود که سه دستگاه چاپ کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) آذربایجان برای تأمین نیازهای چاپی در اختیار فرقه دمکرات آذربایجان جنوبی قرار گیرد.

۱۱. به کمیساریای خلق عائد به تجارت خارجی (رفیق میکویان) سپرده شود که برای چاپ مجله مصور در باکو و سه روزنامه جدید در آذربایجان جنوبی کاغذ مرغوب در اختیار بگذارد. تیراژ کل این مطبوعات نباید کمتر از ۳۰ هزار نسخه باشد.

۱۲. به کمیساریای امور داخله در جمهوری شوروی آذربایجان اجازه داده شود که تحت نظارت رفیق باقروف به افرادی که در چارچوب اجرای این اقدامات به ایران می‌روند و از ایران برمیگردند اجازه‌نامه لازم داده شود.

۱۳. جنبش تجزیه طلبانه آذربایجان جنوبی و همچنین برگزاری انتخابات مجلس پانزدهم ایران (در آذربایجان جنوبی) از نظر مالی تأمین شود. در کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) آذربایجان بودجه مخصوصی عبارت از یک میلیون روبل ارز خارجی («برای تبدیل به تومان») اختصاص داده شود.

ششم ژوئیه ۱۹۴۵

دفتر سیاسی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی

(امضاء: استالین)

توضیح دربارهٔ تقویم:

ششم ژوئیه ۱۹۴۵ (۱۵ تیر ۱۹۲۴) = صدور فرمان فوق

۱۲ شهریور ۱۳۲۴ = تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان

۲۱ آذر ۱۳۲۴ = اعلان خودمختاری آذربایجان و تشکیل حکومت «ملی» پیشه‌وری

۲۱ آذر ۱۳۲۵ = سقوط حکومت «ملی» پیشه‌وری



از چپ: مولوتوف، وروشیلوف، گمنام (چهره‌اش مخدوش شده)، بریا و استالین

کمی احتیاط: از تجزیه به خودمختاری

یک سند سابقاً سری حزب کمونیست شوروی نشان میدهد که استالین چند ماه بعد از صدور فرمان خود دایر بر شروع یک «جریان تجزیه طلبانه» در آذربایجان ایران، به میرجعفر باقروف که مجری طرح فرقه دمکرات آذربایجان بود دستور داده است که برنامه فرقه باید نه تجزیه، بلکه خودمختاری در چهارچوب ایران باشد.

در مقاله گذشته فرمانی از استالین را نشان دادیم (این لینک) که طبق آن دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی در تاریخ ششم ژوئیه سال ۱۹۴۵ به رئیس حزب کمونیست آذربایجان شوروی میرجعفر باقروف دستور تاسیس حزبی بنام «فرقه دمکرات آذربایجان» در ایران را داده و از او خواسته بود که در آذربایجان ایران و دیگر استان‌های شمالی ایران یک «جنبش تجزیه طلبانه» را سازماندهی کند.

من در عین حال به سندی نیز دسترسی پیدا کرده‌ام که نشان می‌دهد سه تا شش ماه بعد از همین فرمان استالین مبنی بر ایجاد یک حرکت تجزیه طلبانه در آذربایجان ایران از تاریخ ششم ژوئیه ۱۹۴۵، همان مرکز رهبری حزب کمونیست شوروی باز به دستور استالین در این فرمان تغییرات «کوچکی» داده و در

تاریخ هشتم اکتبر همان سال با ارسال «ضمیمه» ای به آن فرمان تأکید کرده است که از آن تاریخ به بعد «وظیفه اصلی» فرقه دمکرات آذربایجان ایران باید نه «تجزیه طلبی» بلکه «خودمختاری ملی» آذربایجان در «چارچوب دولت ایران» باشد.

РГА СТУ, 17, 162, г. 37, 1/52-153

Записка НК от 29 декабря 1945 г.
Протокол № 47

~~Пр. 47, Зап-НК, 29, декаб, 1945~~

~~05 9~~

Реш. ЦК

От 8.X.1945 г.

26. Вопрос Иранского Азербайджана и Северного Курдистана.

В дополнение решения ЦК ВКП(б) от 6 июля 1945 г. по мероприятиям по Южному Азербайджану, Центральный Комитет ВКП(б) постановляет:

1. Считать, что главная задача демократической партии Иранского Азербайджана состоит в том, чтобы добиться в составе Иранского государства национальной автономии Азербайджана с учреждением демократического органа самоуправления Азербайджана.

В частичное изменение решения ЦК ВКП(б) от 6 июля 1945 г. принять целесообразным проведение работы по сепаратистскому движению в Иранском Азербайджане, в Гилян-ской, Мазандеранской, Горганской и Хорасанской провинциях Ирана и в Северном Курдистане.

فرمان «اصلاحی» استالین برای چرخش از تجزیه به خودمختاری، ص یک

2. Для оказания помощи демократической партии Иранского Азербайджана и постоянной связи с ней создать руководящую группу (тройку) в составе следующих товарищей:

Ибрагимов М. (руководитель группы), назначив его заместителем начальника Политотдела 16 корпуса;

Атакисев С. - член Военного Совета 4-й Армии;

Гасанов Г., назначив его старшим инструктором Политотдела 16 корпуса.

В целях активной борьбы с лицами и организациями, мешающими развитию автономистского движения в Иранском Азербайджане, а также для защиты активных участников этого движения, ускорить создание вооруженных отрядов, не связанных формально с демократической партией.

3. Объявить руководящую тройку руководствоваться в своей работе указаниями т. Багирова.

Обязать НКВД СССР (т. Берия Л.П.) и Командующего Бакинским военным округом т. Масленникова оказывать т. Багирову необходимую помощь в выполнении возложенной на него задачи.

4. Запретить в дальнейшем работникам посольства и консульств СССР в Иране проведения какой бы то ни было работы, связанной с деятельностью демократической партии Иранского Азербайджана по автономистскому движению.

5. Поручить Наркомвнешторгу СССР (т. Крутикову) совместно с т. Багировым в 10-дневный срок определить и доложить Совнаркому СССР - какие товары могут быть закуплены в Иранском Азербайджане и Северном Курдистане и какие советские товары могут быть завезены в указанные районы.

Выписки посланы т.т. Молотову, Берия (НКВД), Маленкову, Багирову - все; Булганину, Масленникову - 2, 3; Крутикову - 6.

Сек. ЦК ВКП(б)

فرمان «اصلاحی» استالین، ص دو

عين متن روسی این بند و ترجمه فارسی آن چنین است:

ЦК ВКП(б) постановляет:

1. Считать, что главная задача демократической партии Иранского Азербайджана состоит в том, чтобы добиться в составе Иранского государства национальной автономии Азербайджана с учреждением демократического органа самоуправления Азербайджана.

В частичное изменение решения ЦК ВКП(б) от 6 июля 1945 г. признать нецелесообразным проведение работы по сепаратистскому движению в Иранском Азербайджане, в Гилян-ской, Мазандеранской, Горганской и Хорасанской провинциях Ирана и в Северном Курдистане.

« ۱. وظیفه اصلی فرقه دمکرات آذربایجان ایران، تاسیس خودمختاری ملی آذربایجان از طریق مؤسسه‌های خود مدیریتی دموکراتیک در چارچوب دولت ایران تعیین شود. در قرار کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی مورخه ۶ ژوئیه ۱۹۴۵ تغییرات معینی داده شود و به تصویب برسد که جنبش‌های تجزیه طلبانه در ایالت‌های آذربایجان ایران، گیلان، مازندران، گرگان، خراسان و کردستان شمالی صلاح نیست.»

این صورتجلسه بنا به تصمیم دفتر سیاسی همچون ضمیمه فرمان قبلی به میرجعفر باقروف، دبیر حزب کمونیست آذربایجان شوروی و همچنین مولوتوف، بریا، مالنکوف، بولگانین، ماسلنیکوف و کروتیکوف از اعضای رهبری حزب فرستاده شده است.

اگر به تاریخ تحولات سیاسی در سال ۱۳۲۴ نگاه کرده، آنها را با فرمان نخست و ضمیمه بعدی آن مقایسه کنیم، می‌بینیم که پنج ماه پس از فرمان اصلی راه اندازی فرقه و یک جریان تجزیه طلبانه در آذربایجان ایران و دو ماه بعد از چرخش مسکو از «تجزیه» به «خود مختاری»، فرقه دمکرات آذربایجان در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۲۴ به رهبری سید جعفر پیشه‌وری تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان را اعلام می‌کند.

سند «ضمیمه فرمان دفتر سیاسی» در آرشیو حزب کمونیست در مسکو نگهداری شده و بعد از انقراض شوروی به «آرشیو دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه» (این لینک) منتقل شده است که همه اسناد حزب کمونیست و سازمان جوانان حزب کمونیست یعنی کومسومول را در بر می‌گیرد. در پایان این «ضمیمه» کلمات «کاتب (دبیر کل حزب، م) ژوزف استالین» با دست نوشته شده است. مشخصات این سند در این مرکز چنین است:

RGASPI F.17, o. 162, d. 37, 1.147-1, 52-183

ظاهر این سند در دو نسخه تهیه شده، یک نسخه دیگر هم مستقیماً به باقروف در باکو فرستاده شده است که به اصطلاح فرد رابط با مسکو و مجری اصلی طرح حکومت پیشه‌وری بوده است.

نکته جالب توجه این است که تاریخ تایپ شده این سند ۱۰، ۸، ۱۹۴۵ است، اما در بالای سند با دست نوشته شده است: «جلسه دفتر سیاسی در تاریخ ۲۹ دسامبر ۱۹۴۵، پروتکل شماره ۴۷.» دلیل این اختلاف شاید آن باشد که احتمالاً در هشتم اکتبر تصمیم فوق در دفتر سیاسی حزب گرفته شده، اما احتمالاً در جلسه ۲۹

دسامبر، یعنی حدوداً سه ماه بعد این تصمیم بصورت «فرمان» (در حقیقت «ضمیمه» فرمان ژوئیه) به افراد مربوطه ابلاغ شده است.

حال باید مورخین و کسانی که حوادث روز بروز و هفته به هفته حکومت یکساله فرقه را به دقت میدانند، این تحولات را با فرمان ژوئیه ۱۹۴۵ مقایسه کرده، نظر بدهند که چه شد که در این سه ماه یعنی بین ژوئیه و اکتبر ۱۹۴۵ تصمیم استالین و رهبری حزب کمونیست شوروی در رابطه با آذربایجان ایران مورد تجدید نظر قرار گرفت و از «تجزیه» به «خودمختاری» تغییر یافت.

آنچه که میدانیم این است که احمد قوام در بهمن ۱۳۲۴ بر مسند نخست وزیری نشست و مذاکرات تهران و مسکو و بطور تقریباً همزمان مذاکرات بین فرقه و حکومت مرکزی ایران هم در همین ایام شروع شد که مصادف با تغییر مشی رهبری حزب کمونیست شوروی می‌شود. ضمناً یک نامه استالین به پیشه‌وری ماه پس از خروج نیروهای شوروی از ایران در بهار ۱۳۲۵ نشان میدهد که به گفته استالین فشار زیادی از سوی آمریکا و بریتانیا به شوروی اعمال شده است تا جایی که استالین ناچار به بازنگری همه اوضاع، احتمال‌ها و وزن برد و باخت‌های مسکو شده است.

در این نامه، استالین از جمله می‌نویسد:

«مطمئننا اگر قوای شوروی در ایران باقی میماندند شما میتوانستید روی موفقیت در امر خواست‌های انقلابی خلق آذربایجان حساب کنید. اما ما دیگر نمی‌توانستیم نیروهای شوروی را در ایران نگهداریم و آن هم در وهله نخست بدین سبب که ادامه حضور آنها در ایران بنیاد سیاست‌های آزادسازانه ما در اروپا و آسیا را مختل می‌کرد...» (امریکایی‌ها به ما گفتند اگر نیروهای شوروی میتوانند در ایران بمانند در آن صورت چرا نیروهای بریتانیا نتوانند در مصر، سوریه، اندونزی، یونان و به همین ترتیب نیروهای آمریکا در چین، ایسلند و دانمارک بمانند. از این جهت ما تصمیم گرفتیم نیروها را از ایران و چین بیرون ببریم تا اینکه این بهانه را از دست بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌ها بگیریم...»

متن کامل این نامه را در فصل بعد خواهید دید.

همزمان با فشار آمریکا و بریتانیا بر شوروی، می‌توان حدس زد که امیدی هر چند نه زیاد در دیکتاتور شوروی موجود بود که شاید در نتیجه سازش با دولت ایران، مسکو بتواند امتیازاتی سیاسی و بخصوص نفتی از تهران بدست آورد.

بندهای دیگر این «ضمیمه» اهمیتی به ظاهر ثانوی دارند. در مواد دیگر این «ضمیمه» از جمله در ماده دوم نام یک گروه «سه‌گانه» (م. ابراهیموف، ص. آتاکیشی یف، ق. حسن اوف) جهت «کمک به فرقه دمکرات» و «رابطه دائمی با آن» داده شده و گفته می‌شود که باقروف کار این گروه را هدایت خواهد کرد. همچنین در همین ماده دوم گفته می‌شود «با اشخاص و گروه‌هایی که با گسترش فعالیت خود مختاری طلبانه در آذربایجان ایران مخالفت می‌ورزند، بطور فعال مبارزه شود و به ایجاد گروه‌های مسلح جهت دفاع از فعالین این جنبش خودمختاری سرعت داده شود.»

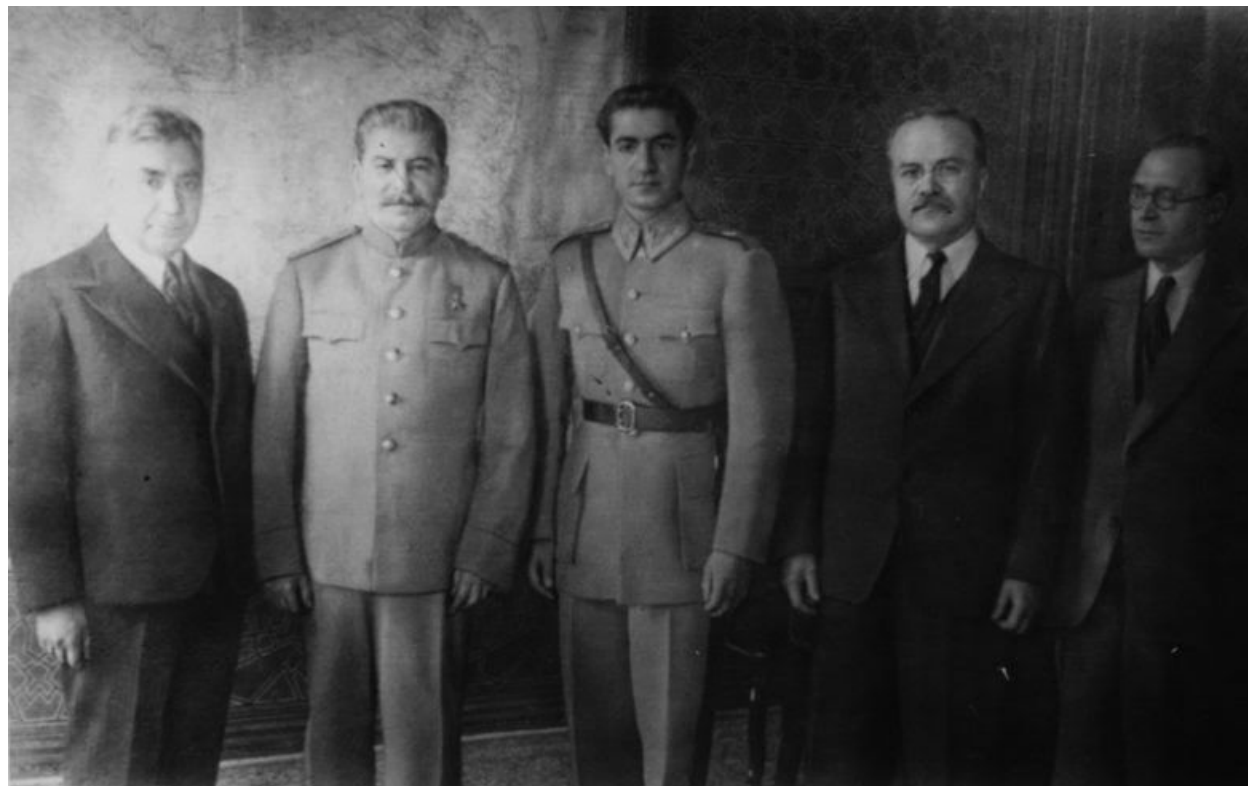
سند نخست یعنی قرار دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی از ششم ژوئیه ۱۹۴۵ و ضمیمه تصحیحی آن سه تا شش ماه بعد در مورد سه چیز جای شک و شبهه ای باقی نمی‌گذارد:

یکم اینکه برنامه ریزی، هدایت و رهبری نهائی اجرای برنامه ۲۱ آذر نه در تبریز و حتی نه در باکو بلکه در مسکو بود. مسکو «خط» را معین میکرد، باکو رهبری اجرائی آن خط را بر عهده داشت و فرقه دمکرات در تبریز نقش «سرباز وظیفه» را انجام میداد.

دوم اینکه نقشه مسکو برای آذربایجان ایران و فرقه دمکرات در عرض سه تا شش ماه بخاطر ملاحظات دیگری که مسکو داشت، از «تجزیه طلبی» به «خود مختاری در چهارچوب ایران» تغییر یافت.

سوم اینکه مسکو و شخصا استالین هر بار که تصمیم و سیاستش را عوض میکرد به باقروف دستور میداد که طبق آخرین تصمیم او دستورات لازم جدید را برای اجرای نهائی به پیشه‌وری و فرقه دمکرات ابلاغ کند و اجرای این قرارها را با تمام نیرو تامین نماید.

در سند سوم یعنی نامه تاریخی استالین به پیشه‌وری که در پیش خواهیم دید، استالین با تایید این سه نکته از پیشه‌وری می‌خواهد که آنچه را که طبق تصمیم مسکو اتفاق افتاده، بپذیرد و دست از شکایت بردارد. تاریخ این نامه بعد از عقب نشینی قوای شوروی از ایران، اما پیش از شکست حکومت فرقه و فرار اکثریت بزرگ رهبران به شوروی است. استالین با لحن مخصوص آمرانه و حزبی خود به پیشه‌وری که طبق روایات مختلف بسیار «دل شکسته و افسرده» بوده، می‌نویسد که فرقه بخاطر حضور قوای شوروی در آذربایجان ایران بر سر کار آمد، اما «شوروی چاره دیگری نداشت» و حالا پیشه‌وری نباید در «اینجا و آنجا» بگوید که مسکو ابتدا فرقه را «بالای طاقچه» گذاشت و بعد به حال خود رها کرد.



ملاقات استالین با شاه ایران در جنب کنفرانس دولت های سه گانه تهران، ۱۹۴۳

چرخش مسکو و نامه استالین به پیشه‌وری

آنچه که خواهید خواند اولین و تنها ترجمه کامل و فارسی نامه تاریخی ژوزف استالین رهبر حزب کمونیست شوروی به سید جعفر پیشه‌وری رئیس فرقه دمکرات آذربایجان (ایران) است. پیشه‌وری برای مدت یک سال نخست وزیر حکومت این فرقه در تبریز بود که چهار سال بعد از اشغال شمال ایران توسط ارتش سرخ، در ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ تاسیس و درست پس از یک سال، به دنبال عقب نشینی قوای شوروی و بازگشت ارتش ایران به آذربایجان متلاشی شد.

در آخر بهمن ماه ۱۳۲۴ سفر احمد قوام نخست وزیر ایران به مسکو برای مذاکره با استالین ابتکاری بسیار زیرکانه و درست در زمان لازم بود. احتمالاً استالین نیز در حالی که خود را بالاخره ناچار به بیرون بردن قوای شوروی از ایران حس میکرد، تصور می نمود که میتواند در مقابل خروج قوای شوروی که به هر حال لازم الاجرا بود، اقلاً امتیاز استخراج نفت شمال ایران را به دست آورد. در مقابل، مسکو قبول میکرد که قوای نظامی خود را تا ماه مه همان سال یعنی خرداد ۱۳۲۵ از ایران خارج کند. ایران نیز متعهد میشد

که در رفتار با حکومت فرقه، رفتاری مسالمت جویانه در پیش گیرد، به شرط آن که حکومت فرقه ملغی شده، به صورت یک «انجمن ایالتی» درآید و فدائیان فرقه تبدیل به یک نیروی «نگهبان» (ژاندارمری) گردند. طبیعتاً این اقدامات برای شوروی منافی در بر نداشت. تنها چیزی که مسکو را دلگرم میکرد، امتیاز نفت شمال ایران بود. این هم یک جنبه توافقی بود که قوام در باره «اصول» و شرایط آن، به استالین رضایت داد. این اصول در مسکو مورد قبول قرار گرفت اما چون یک رشته «جزئیات» قرارداد و از جمله شرایط امتیاز نفتی هنوز مورد توافق کامل نبود، قرارداد نهائی بین دو طرف قرار شد بعد از بازگشت قوام به تهران از سوی او و سفیر شوروی در ایران امضا شود.

حتی از همان ابتدای سفر قوام به مسکو نگرانی و دلهره ای جدی رهبران فرقه دمکرات را فراگرفته بود. آیا استالین آنها و حکومت فرقه را قربانی قرارداد ایران و شوروی کرده بود؟

چند هفته با اعمال و افزایش فشار بر مسکو برای تخلیه نیروهایش و ادامه مذاکرات تهران گذشت.

زیرکی اصلی قوام در پایان این دوره نهفته بود. دولت ایران پیوسته بهانه می آورد که چون مجلس پانزدهم هنوز انتخاب نشده، ابتدا می بایست انتخابات برگزار شود تا مجلس بتواند به توافقنامه نفتی ایران و شوروی رای دهد. اما برای قانونی بودن انتخابات، ایران نمی توانست تحت اشغال باشد و بنابراین قوای خارجی باید ابتدا آذربایجان را ترک می کردند.

مسکو بالاخره این شرط را پذیرفت و توافقنامه مذکور در تهران به امضاء رسید.

شاید هم استالین خوب میدانست که امتیاز نفت شمال ایران خیالی بیش نیست. شاید او چاره دیگری جز امضای توافقنامه در پیش روی خود نمی دید و احتمال هرچند بعید امتیاز نفت، برای دیکتاتور شوروی در درجه نخست وسیله ای برای حفظ شخصیت و وزن سیاسی اش بود.

در این میان پیشه وری مرتباً به سرکنسول شوروی در تبریز و باقروف در باکو هشدار میداد که قوام به تعهداتش وفادار نخواهد بود. او در عین حال در پیام های خود به باقروف پیوسته ادعا می کرد که «تمام ایران آماده انقلاب است» و آنها، یعنی فرقه برای مقاومت در برابر تهران به اسلحه نیاز دارند. تا آن آخرین ماه ها و حتی هفته ها، خود پیشه وری و دیگر رهبران فرقه ظاهراً از برنامه اصلی مسکو بی خبر بودند و یا نمی خواستند باور کنند که مانند بسیاری از نمونه های کلاسیک دیگر، آنها همچون یک نیرو و جریان محلی، مهره کوچکی در محاسبات کلان هستند که بعد از مصرف به دور انداخته خواهند شد.

اما استالین گوش شنوایی برای شنیدن نگرانی های پیشه وری و هشدار های او درباره قوام و خواست هایش برای حمایت مسکو از «انقلابی در سرتاسر ایران» نداشت.

در هشتم خرداد ماه ۱۳۲۵ تمام نیروهای شوروی از ایران خارج شدند.

نامه استالین به پیشه‌وری

تاریخ نامه استالین به پیشه‌وری هشتم ماه مه ۱۹۴۶ (۱۳۲۵) یعنی یک روز قبل از خروج کامل قوای شوروی از ایران است.

در این نامه، استالین علل خروج نیروهای شوروی از ایران را به پیشه‌وری توضیح می‌دهد. باور عمومی بر آن است که فرقه دمکرات زیر سایه ارتش اشغالگر شوروی بر سر کار آمده بود و با خروج آنها از ایران قدرت ایستادگی را از دست داده، متلاشی شده است. این نامه مهر تأیید استالین یعنی بالاترین مرجع مطلع در باره این گمانه زنی عمومی بشمار می‌رود.

متن این نامه که جزو اسناد «فوق‌العاده محرمانه» حزب کمونیست بود، پس از فروپاشی اتحاد شوروی در دسترس عموم قرار گرفت، اما ظاهراً کسی جز «آرشیو سیاست خارجی فدراسیون روسیه» اصل و فتوکپی اصل این نامه را ندارد. متن نسخه برداری شده این نامه که اصلش به روسی است، ابتدا در مجله دانشگاهی «انستیتوی تاریخ معاصر» آکادمی علوم فدراسیون روسیه درج گردید. در عین حال همین نسخه متن اصلی (نه فتوکپی اصل آن) در اختیار مرکز «مطالعات جنگ سرد» موسسه «وودرو ویلسون» واشنگتن قرار گرفت. همین متن از سوی ولادیسلاو م. زوبوک به انگلیسی ترجمه شد (۳).

این متن آنگاه با کسب اجازه از همین مرکز از سوی عباس جوادی به فارسی ترجمه شد که در سال ۲۰۱۱ در تارنمای «چشم انداز» منتشر شد. مشخصات اصل روسی سند در آرشیو سیاست خارجی فدراسیون روسیه این است:

Archive of Foreign Policy of the Russian Federation

AVP RF, AVP RF, f. 06, op. 7, p. 34, d. 544, ll. 8-9

با این همه، مترجم این نامه به فارسی، عباس جوادی، برای کسب اطمینان کامل، بررسی کوتاهی در آرشیوهای فدراسیون روسیه انجام داد. ظاهراً به راستی کسی فتوکپی اصل نامه استالین به پیشه‌وری را ندارد. به گفته چندین منبع، اصل نامه هنوز در «آرشیو سیاست خارجی فدراسیون روسیه» در مسکو است، اما ظاهراً اجازه فتوکپی برداشتن از آن را به هر کسی نمی‌دهند. اما دلیل دیگر و روشن وجود این نامه آن است که متن آن را برای اولین بار خانم ناتالیا ایگورووا، دکتر علم تاریخ و عضو انستیتوی تاریخ عمومی

آکادمی علوم روسیه خود در آرشیو دیده، عینا رونویسی کرده و برای اولین بار متن کامل این نامه را در سال ۱۹۹۴ در مجله همین انستیتو

Novaya I Noveishaya Istoriya, Nr. 3, May-June 1994

جزو مقاله ای با تیتیر «بحران ایران ۱۹۴۵-۱۹۴۶» به چاپ رسانید (تصاویر اصل روسی این مقاله در فصل قبل داده شده است).

و اما ترجمه متن کامل نامه استالین به پیشه وری از تاریخ هشتم ماه مه ۱۹۴۶:

به رفیق پیشه وری

بنظر میرسد شما در بررسی وضع داخلی ایران و همچنین بُعد بین المللی مسئله دچار اشتباه شده اید.

اولاً: شما میخواهید تمام خواست های انقلابی خلق آذربایجان فوراً برآورده شوند. ولیکن شرایط فعلی، تحقق این برنامه را غیر ممکن می سازد. لنین خواست های انقلابی را بصورت خواست های عملی – تکرار میکنم: بصورت خواست های عملی مطرح میکرد و این کار را زمانی انجام می داد که کشور در حال گذار از تجربه يك بحران انقلابی در اثر جنگی ناموفق با دشمنی خارجی باشد. این وضع در سال ۱۹۰۵ هنگام جنگ ناموفق با ژاپن و در سال ۱۹۱۷ هنگام جنگ ناموفق با آلمان موجود بود. اینجا شما می خواهید از لنین پیروی کنید. این، چیزی بسیار خوب و قابل تحسین است.

اما وضع کنونی ایران کاملاً فرق میکند. در ایران هیچ وضع عمیقاً انقلابی موجود نیست. در ایران تعداد کارگران کم است و آنها سازماندهی خوبی ندارند. دهقانان ایران هنوز فعالیت جدی از خود نشان نمیدهند. ایران در حال جنگی بر علیه دشمن خارجی نیست که باعث تضعیف دایره های انقلابی (حکومتی؟ - مترجم) از طریق يك شکست نظامی شود. نتیجتاً در ایران شرایطی که کارآمد بودن تاکتیک های سال های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ را تایید کند، موجود نیست.

ثانیا: مطمئنا اگر قوای شوروی در ایران باقی میماندند، شما میتوانستید روی موفقیت در امر خواست های انقلابی خلق آذربایجان حساب کنید. اما ما دیگر نمی توانستیم نیروهای شوروی را در ایران نگه داریم و آن هم در وهله نخست بدین سبب که ادامه حضور آنها در ایران بنیاد سیاست های آزدسازانه ما در اروپا و آسیا را مختل میکرد. بریتانیایی ها و آمریکایی ها به ما گفتند اگر نیروهای شوروی میتوانند در ایران بمانند، در آن صورت چرا نیروهای بریتانیا در مصر، سوریه، اندونزی، یونان و به همین ترتیب نیروهای آمریکا در چین، ایسلند و دانمارک نتوانند بمانند. از این جهت ما تصمیم گرفتیم نیروها را از ایران و چین بیرون ببریم تا اینکه این بهانه را از دست بریتانیایی ها و آمریکایی ها بگیریم، جنبش آزادیبخش در مستعمرات را دامن بزنیم و بدین ترتیب سیاست آزاد سازی خود را حق بجانب تر و موثرتر نماییم.

ثالثا: با این تفاسیر در رابطه با وضع ایران میتوان چنین نتیجه گیری کرد: در ایران بحران عمیق انقلابی وجود ندارد. در ایران اوضاع جنگی با دشمنان خارجی موجود نیست که در نتیجه يك شکست نظامی ارتجاع تضعیف شود و باعث بحران گردد. تا مدتی که قوای شوروی در ایران بودند، شما فرصت دامن زدن به مبارزه در آذربایجان و سازماندهی يك نهضت گسترده دموکراتیک با خواست های همه جانبه را دارا بودید. اما نیروهای ما می بایست ایران را ترک می کردند و چنین هم کردند. آنچه در ایران میبینیم چیست؟ ما در اینجا شاهد نزاعی بین حکومت قوام و دوایر ایرانی طرفدار انگلیس هستیم که نماینده ارتجاعی ترین عناصر ایران هستند. قوام در گذشته هر قدر هم که ارتجاعی بوده باشد، باید امروزه برای حفظ خود و حکومتش بعضی اصلاحات دموکراتیک را انجام داده و حمایت نیروهای دموکراتیک ایران را جلب کند. تاکتیک ما در چنین شرایطی چه باید باشد؟ بنظر من ما باید از این نزاع استفاده کنیم تا اینکه از قوام امتیاز بگیریم، از او حمایت کنیم تا نیروهای طرفدار انگلیس را منزوی نماییم و زمینه ای برای ادامه دموکراتیزه کردن ایران را مهیا کنیم. تمام توصیه های ما به شما مبتنی بر این تشخیص است. البته در پیش گرفتن تاکتیک دیگری هم ممکن بود: تف کردن به همه چیز، قطع رابطه با قوام و با این ترتیب تضمین پیروزی مرتجعین طرفدار انگلیس. اما این دیگر نه يك تاکتیک، بلکه حماقت میبود. این در واقع خیانت به امر خلق آذربایجان و دموکراسی ایرانی می بود.

رابعاً: طوری که شنیده ام، شما می گوئید ما شما را ابتدا به عرش اعلی بردیم و سپس به قعر ادنی پرت کرده، به شما بی احترامی نمودیم. اگر این شنیده هایم درست باشد، برای ما جای تعجب است. واقعا چه اتفاقی افتاده است؟ در اینجا ما تکنیکی را بکار برده ایم که هر انقلابی با آن آشناست. در هر شرایطی که شبیه شرایط امروز ایران باشد، اگر کسی بخواهد حد اقل معینی از طلب هایی را از حکومت بدست آورد، در آن صورت جنبش باید به راه خود ادامه دهد، از خواست های حداقل فراتر رود و خطری (فشاری، مترجم) برای حکومت ایجاد کند تا اینکه دادن امتیاز از سوی حکومت تامین گردد. اگر شما خیلی پیش می رفتید، در شرایط کنونی ایران نمیتوانستید به اهدافی (امتیازاتی، مترجم) نایل شوید که حکومت قوام امروزه ناچار به تامین آن است. قانون جنبش انقلابی همین است. بی حرمتی به شما اصلا و ابدا مطرح نیست. بسیار عجیب است که شما تصور میکنید ما شما را آلوده به لکه ننگ و بی احترامی کرده ایم. بر عکس، اگر شما عاقلانه رفتار کنید و با حمایت معنوی ما خواهان قانونی شدن وضع واقعی و فعلی در آذربایجان شوید، در آن صورت هم آذری ها و هم ایران به شما به عنوان پیشاهنگ جنبش مترقی و دموکراتیک در خاورمیانه احترام خواهد گذاشت.

ی. استالین

نامه بالا نکات مهم زیر را برای اولین بار از زبان خود استالین رسماً تایید میکند:

یکم: استالین در عین حال که میگوید باقی ماندن نیروهای شوروی میتواند بقای حکومت فرقه را تامین کند، اضافه میکند که نیروهای شوروی از ایران بیرون رفتند زیرا غرب تهدید کرده بود که در غیر آن صورت آنها هم میتوانند در کشور هائی نظیر مصر و اندونزی بمانند. عنصر فشار غرب بر استالین برای بیرون بردن نیروهایش از ایران بارها تحلیل و مطرح شده، اما تا جایی که اطلاع داریم از سوی مقامات بلند پایه شوروی هرگز تایید نشده بود.

دوم: استالین مکرراً تاکید میکند که حکومت قوام را باید به هر حال در مقابل «دایره های طرفدار انگلیس» در ایران حمایت کرد تا امتیازات و «اصلاحاتی» که قرار است قوام انجام دهد واقعا عملی شود.

سوم: استالین تایید میکند که پیشه وری از رفتار رهبری حزب کمونیست شوروی ناراضی و شاکی بوده و بنظرش روس ها او را ابتدا «به عرش اعلا برده بعد به قعر ادنی پرتاب کرده اند». اما ضمن بیجا شمردن این نگرانی پیشه وری، استالین میگوید برعکس، کوشش های پیشه وری و فرقه از این جهت نتیجه داده که

در سایه این فعالیت های فرقه و پیشه وری، الان میتوان از حکومت قوام خواست اهداف و امتیازاتی را که قول داده است، عملی کند. مدت ها ناظرین و تاریخ نویسان گوناگون گفته بودند که یک انگیزه مهم روس ها در رها کردن پیشه وری و حکومت فرقه، وعده امتیاز استخراج نفت در شمال ایران از سوی قوام السلطنه بود، اما این نکته هم پیوسته از طرف روس ها تکذیب میشد، اگرچه روس ها بلافاصله بعد از اشغال شمال ایران و چند سال قبل از حکومت پیشه وری سیصد کارشناس نفتی خود را بدون اطلاع حکومت ایران به شمال ایران فرستاده بودند. در عین حال این نامه استالین رسماً تأیید میکند که مسکو به حکومت فرقه بعنوان وسیله ای برای گرفتن امتیازات و رسیدن به اهداف خود می نگریسته است.

نامه پیشه وری به رهبری شوروی

درست در بحبوحه آخرین روزهای حکومت فرقه، پیشه وری و چند تن از رهبران دیگر فرقه دمکرات نامه ای به «رهبری شوروی» می نویسند. این نامه که تاریخش ۱۷ آذر ۱۳۲۵ یعنی درست چهار روز پیش از ۲۱ آذر همان سال است، پیش از سقوط حکومت پیشه وری به آقای کراسنیخ سرکنسول اتحاد شوروی در تبریز تقدیم شده است تا به اطلاع «رهبری شوروی» رسانده شود. نامه که از سوی پیشه وری، پادگان، شبستری، دکتر جاوید و غلام دانشیان امضاء شده، در واقع گله ای جدی و فوری اما محترمانه از «دوست بزرگمان اتحاد شوروی» است که از حکومت فرقه خواسته بود محدود شدن اختیارات خود در مقابل دولت مرکزی ایران را قبول کند و مقاومتی از خود نشان ندهد.

از لحن نامه معلوم میشود که هنوز شوروی ها به رهبران فرقه دستور نداده اند که از ایران خارج شوند اما رهبری فرقه با احساس خطری قریب الوقوع و با زبانی نشانگر استعدا، خواهان «کمکی مختصر» و از جمله اسلحه برای مقابله با حمله ارتش مرکزی است. بعضی فراز های جالب از آن نامه:

«ما هشت ماه تمام است که برخلاف احساسات مردم ما، بر خلاف آرزوها و تمایلات اعضا و فعالان فرقه مان؛ بخاطر پیشرفت امور و حل مسالمت آمیز اختلافات؛ با در نظر داشت سیاست جهانی دوست بزرگمان اتحاد شوروی و با توجه به میانجیگری دولت شوروی، کوشیده ایم سیمای قوام را دموکراتیک و مترقی جلوه دهیم و حتی در مواقعی برخلاف فکر و اعتقاد خویش از او تعریف و تمجید نیز نموده ایم. هدف این بوده است که کار از جانب ما مختل نشود. (...)

خلق آذربایجان، رهبر آن فرقه دموکرات و سران فرقه دو انتظار از دولت شوروی دارند:

اولا مادام که مرزهایمان باز هستند و قدرت ملی مان پابرجاست، مقدار کمی به ما اسلحه داده شود، زیرا اگر کار به این روال پیش رود، این کار دیگر ممکن نخواهد شد. ما به راحتی قادریم این اسلحه ها را چنان مخفیانه بدست قوای ملی برسانیم که نیروی مخالف از آن مطلع نشود. پس از شروع و شدت درگیری انجام این کار بسیار سخت خواهد بود. ما سلاح زیادی نمی خواهیم. منظور ما اندک مقداری است تا فدائیان ناگزیر نشوند با دست خالی جلوی دشمن بروند.

ثانیا حالا که قوام جنگ را شروع کرده و به ریختن خون برادران ما پرداخته است، اجازه داده شود ما نیز از هر سو او را در تنگنا قرار دهیم، تا از این طریق امکان قیام آزادیخواهان همه جای ایران را فراهم کرده، نهضت بزرگی در سراسر ایران آغاز نماییم و با سرنگون ساختن حکومت ارتجاعی تهران، حکومتی دموکراتیک بجای آن مستقر سازیم.

اگر این کار به صلاح نیست، بگذارید با تهران کاملا قطع رابطه کنیم و حکومت ملی خویش را بوجود آوریم. (مردم ما] به راه حل اخیر بیشتر تمایل دارد.) سیاست شوروی هر کدام از این دو راه را که انتخاب کند، ما می توانیم آن را شرافتمندانه اجرا کنیم و موفق گردیم.

(...) مسئله نفت مسئله بسیار نسیه ای است که دولت شوروی بدون داشتن طرفدارانی در مجلس و جامعه موفق به دستیابی به آن نخواهد شد. «حسن نیت» قوام السلطنه نیز نمی تواند تضمین محکمی به حساب آید. زیرا او در مسئله آذربایجان نشان داد که حسن نیت چیست. (...)

مسئله نفت هنگامی می تواند به سود اتحاد شوروی حل شود که نیروهای اجتماعی پشت آن باشند. همین نیروها اکنون در نقاط دیگر ایران بشکل فوق العاده ای در حال سرکوب شدن و از بین رفتن اند. ولی [هنوز] کاملا از بین نرفته اند. نیروی ما در آذربایجان، نیروی مهمی است. ما دارای امکانات جدی برای وارد آوردن فشار به حکومت تهران هستیم. (...)

چشم امید همه خلق ، فرقه و رهبران آن به [یاری کشور شماسنت] و نجات را در [کمک آن] می بینند آنچه شما باید بکنید تنها دادن مقدار کمی سلاح [به ماست].»

این نامه را که اصل آن به ترکی آذری است، سیروس مددی به فارسی ترجمه و در تارنمای «اخبار روز» (۴) منتشر کرده است. به گفته آقای مددی، اصل سند با این مشخصات در «آرشیو سیاست خارجی فدراسیون روسیه» نگهداری میشود:

АВПРФ, ф

۳۶۴А, д.۴۹, л.۱-۷.п , ۳۸.оп , ۰۹۴

Федерации Архив внешней политики Российской

مورخ و سیاستمدار جمهوری آذربایجان جمیل حسنی که خود پژوهشی در باره حکومت فرقه کرده و به چاپ رسانیده است (۵) می گوید نسخه دومی از همین نامه با مشخصات زیر در «آرشیو دولتی جمهور آذربایجان درباره سازمان های سیاسی و جنبش های اجتماعی» (مخزن ۱ فهرست ۸۹ پوشه ۱۱۴ صفحه ۲۱۸-۲۳۰) وجود دارد:

AR SPIHMDA

۲-۸۹, i.۱۱۴, v.۲۱۸. f.۱, s

تفصیلات بیشتر در باره نامه نامه پیشه وری و دیگر رهبران فرقه به استالین و رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی را در فصل بعد خواهید یافت.

معلوم نیست اصولاً مضمون نامه پیشه وری به اطلاع کسی از رهبران بلندپایه حزب کمونیست و یا حکومت شوروی رسیده است یا نه. اما از روند حوادث میدانیم که رهبری شوروی، چه استالین و بریا و چه باقروف، به این تقاضاهای پیشه وری و رفقاییش وقعی نگذاشتند.

به دنبال خروج نیروهای شوروی در خرداد ماه ۱۳۲۵، پیشه وری بلافاصله طبق قرارداد تهران و مسکو و تحت فشار ماموران باکو که مجری اوامر مسکو بودند، با حکومت تهران توافقنامه ای را امضاء کرد که طبق آن حکومت فرقه به یک «انجمن ایالتی» و «مجلس ملی» آذربایجان به یک «انجمن محلی» تغییر یافت که وابسته به دولت مرکزی محسوب می شدند. نیروهای «فدایی» هم می بایست بتدریج لغو و در نیروهای انتظامی ایران مستحیل شوند.

با خروج قوای شوروی، دوره احیای حاکمیت دولت مرکزی در آذربایجان شروع شده بود - چه از طریق تحویل مسالمت آمیز قدرت فدائیان و چه زد و خورد و حمله حکومت مرکزی.

دیگر معلوم میشد که برای فرقه، پرده نهائی بازی آغاز شده است.

با اینهمه، احتمالاً چهار روز پیش از ۲۱ آذر یعنی در تاریخ تالیف نامه پیشه وری، رهبران فرقه از آنچه که بزودی در انتظار آنها بود خبری نداشتند چرا که اگر خبری میداشتند بعید بود سه چهار روز قبل از خروج برنامه ریزی شده آنان از ایران، از مسکو تقاضای اسلحه و یا اجازه برای اعلام استقلال کنند.

حکومت فرقه دموکرات آذربایجان که در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ رسماً تاسیس یافته بود، با وجود همه خبرها و تحولات ناخوشایند برای رهبران فرقه، در نظر داشت سالگرد تاسیس این حکومت را جشن بگیرد. اما یک روز مانده به ۲۱ آذر ۱۳۲۵ نمایندگان باقروف به پیشه وری و دیگر رهبران بالای فرقه گفتند که بزودی چند اتموبیل می آیند تا آنها را به باکو ببرند.

پیشه وری به دوستان نزدیکش گفته بود که نمی خواست تبریز را ترک کند، اما چاره دیگری برای آنها باقی نمانده بود.

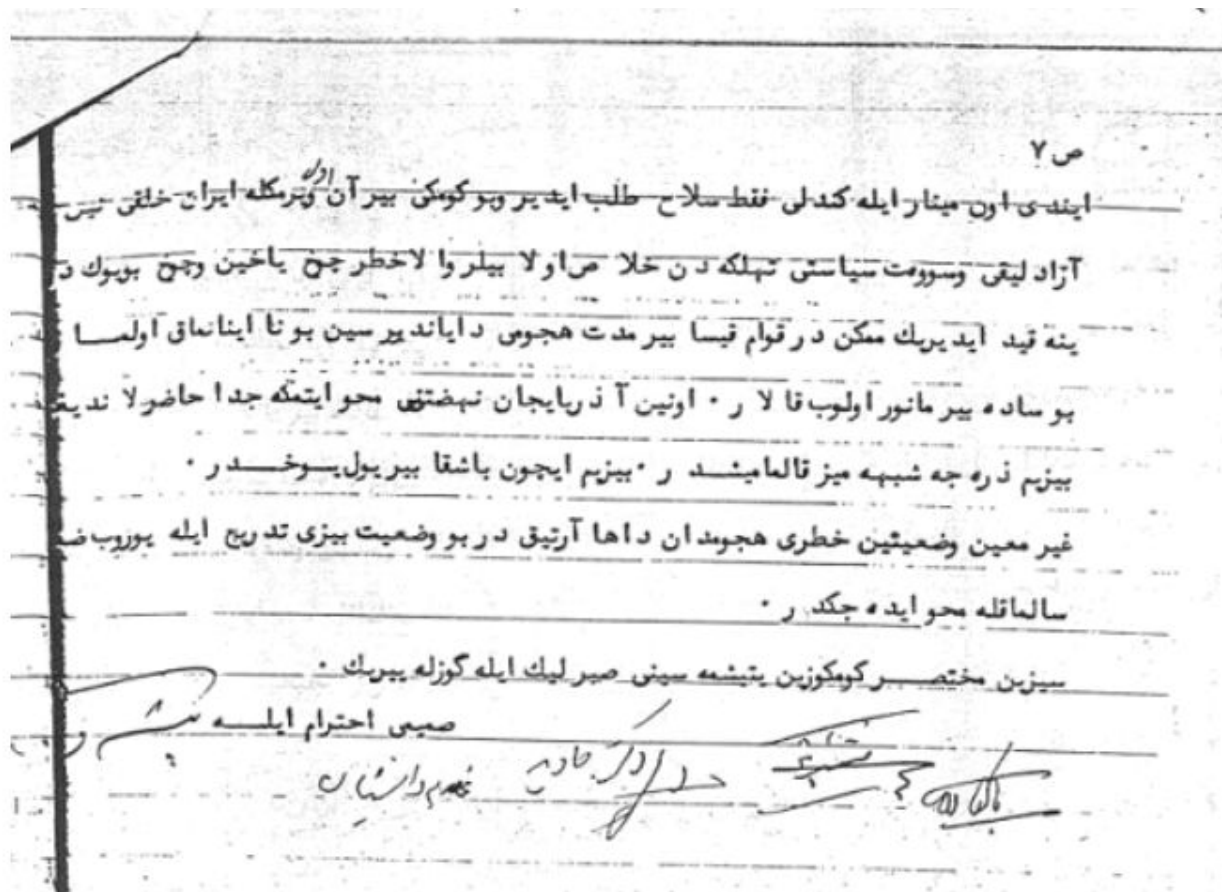
روز بیستم آذر روزنامه «آذربایجان» ارگان فرقه دموکرات آخرین شماره خود را در تبریز به چاپ رسانید که در آن پیشه وری از همه «برادران ایرانی» میخواست که «مقاومت کنند و برای آزادی و دموکراسی بجنگند». مطلب اصلی روزنامه، آخرین اعلامیه فرقه از تبریز بود که با شعار هائی میهن پرستانه مانند «زننده باد آزادی و استقلال ایران!» خاتمه می یافت. اما برای شعارهای ایران دوستانه دیگر خیلی دیر شده بود (۶).

روز پنجشنبه ۲۱ آذر ماه آیت الله حاج میرزا عبدالله مجتهدی از اندک روحانیون برجسته ای که در دوره پیشه وری همچنان در تبریز باقی مانده بود، در خاطراتش می نوشت:

با صدای لاینقطع تیر از خواب بیدار شدیم. قبل از طلوع آفتاب توسط نوکری که برای خریدن نان صبحانه بیرون رفته بود، مطلع شدیم که اوضاع به کلی برگشته است. اهل شهر بر علیه حکومت پیشه وری قیام نموده و شهر را متصرف شده اند. فدائی ها و مهاجرها را خلع سلاح نموده و دسته دسته مردم شهری که مسلح شده اند، مشغول تعقیب و دستگیری و قتل سران و سرکردگان آنها می باشند (۷).

زیرنویس ها

- (۱). برای مطالعه اصل روسی مضمون این سند و ترجمه انگلیسی آن این لینک را کلیک کنید
- (۲). مددی، سیروس: نامه رهبران جنبش ملی-دموکراتیک آذربایجان به رهبران اتحاد شوروی (یک سند نویافته)، تارنمای اخبار روز
- (۳). حسنلی، جمیل: فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان، نشر نی، تهران ۱۳۸۳
- (۴). اتابکی، تورج: آذربایجان در ایران معاصر، تهران ۱۳۷۶، ص ۱۸۴
- (۵) مجتهدی، عبدالله: بحران آذربایجان (سال های ۱۳۲۴-۱۳۲۵ ش)، خاطرات مرحوم آیت الله میرزا عبدالله مجتهدی، تهران ۱۳۸۱، ص ۴۳۳
- (۶). اتابکی، همانجا
- (۷). اتابکی، همانجا، ص ۱۸۲



آخرین صفحه نامه پیشه وری به استالین و رهبران حزب کمونیست شوروی

نامه پیشه وری به استالین و آخرین تقلای فرقه

شش هفت ماه پس از خروج واحدهای ارتش سرخ از شمال ایران و درست در بحبوحه آخرین روزهای حکومت فرقه، پیشه وری و چند تن از رهبران دیگر فرقه دمکرات نامه‌ای به «رهبری شوروی» می‌نویسند. این نامه که تاریخش ۱۷ آذر ۱۳۲۵ یعنی درست چهار روز پیش از ۲۱ آذر همان سال است، پیش از سقوط حکومت پیشه وری به آقای کراسنیخ سرکنسول اتحاد شوروی در تبریز تقدیم شده است تا به اطلاع «رهبری شوروی» رسانده شود. نامه که از سوی پیشه وری، پادگان، شبستری، دکتر جاوید و غلام دانشیان امضاء شده در واقع گله‌ای جدی و فوری اما محترمانه از «دوست بزرگمان اتحاد شوروی» است که از حکومت فرقه خواسته بود محدود شدن اختیارات خود در مقابل دولت مرکزی ایران را قبول کند و مقاومتی از خود نشان ندهد.

از لحن نامه معلوم می‌شود که هنوز شوروی‌ها به رهبران فرقه دستور نداده‌اند که از ایران خارج شوند اما رهبری فرقه با احساس خطری قریب الوقوع و با زبانی نشانگر استدعا، خواهان «کمکی مختصر» و از جمله اسلحه برای مقابله با حمله ارتش مرکزی است. بعضی فرازهای جالب از آن نامه:

«ما هشت ماه تمام است که برخلاف احساسات مردم ما، بر خلاف آرزوها و تمایلات اعضا و فعالان فرقه مان؛ بخاطر پیشرفت امور و حل مسالمت آمیز اختلافات؛ با در نظر داشت سیاست جهانی دوست بزرگمان اتحاد شوروی و با توجه به میانجیگری دولت شوروی، کوشیده‌ایم سیمای قوام را دموکراتیک و مترقی جلوه دهیم و حتی در مواقعی برخلاف فکر و اعتقاد خویش از او تعریف و تمجید نیز نموده‌ایم. هدف این بوده است که کار از جانب ما مختل نشود. (...)

خلق آذربایجان، رهبر آن فرقه دموکرات و سران فرقه دو انتظار از دولت شوروی دارند:

اولا مادام که مرزهایمان باز هستند و قدرت ملی مان پابرجاست مقدار کمی به ما سلاح داده شود. زیرا اگر کار به این روال پیش رود، این کار دیگر ممکن نخواهد شد. ما به راحتی قادریم این سلاح‌ها را چنان مخفیانه بدست قوای ملی برسانیم که نیروی مخالف از آن مطلع نشود. پس از شروع و شدت درگیری انجام این کار بسیار سخت خواهد بود. ما سلاح زیادی نمی‌خواهیم. منظور ما اندک مقداری است تا فدائیان ناگزیر نشوند با دست خالی جلوی دشمن بروند.

ثانیا حالا که قوام جنگ را شروع کرده و به ریختن خون برادران ما پرداخته است، اجازه داده شود ما نیز از هر سو او را در تنگنا قرار دهیم، تا از این طریق امکان قیام آزادیخواهان همه جای ایران را فراهم کرده، نهضت بزرگی در سراسر ایران آغاز نماییم و با سرنگون ساختن حکومت ارتجاعی تهران، حکومتی دموکراتیک بجای آن مستقر سازیم.

اگر این کار به صلاح نیست، بگذارید از تهران کاملا قطع رابطه کنیم و حکومت ملی خویش را بوجود آوریم. (مردم ما] به راه حل اخیر بیشتر تمایل دارد.)

سیاست شوروی هر کدام از این دو راه را که انتخاب کند، ما می‌توانیم آن را شرافتمندانه اجرا کنیم و موفق گردیم.

(...) مسئله نفت مسئله بسیار نسیه‌ای است که دولت شوروی بدون داشتن طرفدارانی در مجلس و جامعه موفق به دستیابی به آن نخواهد شد. «حسن نیت» قوام السلطنه نیز نمی‌تواند تضمین محکمی به حساب آید. زیرا او در مسئله آذربایجان نشان داد که حسن نیت چیست. (...)

مسئله نفت هنگامی می‌تواند بسود اتحاد شوروی حل شود که نیروهای اجتماعی پشت آن باشند. همین نیروها اکنون در نقاط دیگر ایران بشکل فوق العاده‌ای در حال سرکوب شدن و از بین رفتن اند. ولی [هنوز] کاملاً از بین نرفته‌اند. نیروی ما در آذربایجان، نیروی مهمی است. ما دارای امکانات جدی برای وارد آوردن فشار به حکومت تهران هستیم. (...)

چشم امید همه خلق، فرقه و رهبران آن به [یاری کشور شماسست] و نجات را در [کمک آن] می‌بینند آنچه شما باید بکنید تنها دادن مقدار کمی سلاح [به ماست].»

این نامه را که اصلش به ترکی آذری است، سیروس مددی به فارسی ترجمه و در تارنمای «اخبار روز» (۱) منتشر کرده است. به گفته آقای مددی، اصل سند با این مشخصات در «آرشيو سياست خارجي فدراسيون روسيه» نگهداری می‌شود: АВПРФ, ф., ۰۹۴, оп. ۳۸, п. ۳۶۴А, д. ۴۹, л. ۱-۷, Федерации: Архив внешней политики Российской

مورخ و سیاستمدار جمهوری آذربایجان جمیل حسنی که خود پژوهشی در باره حکومت فرقه کرده و به چاپ رسانیده است (۲) می‌گوید نسخه دومی از همین نامه با مشخصات زیر در «آرشيو دولتي جمهور آذربایجان درباره سازمان‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی» (مخزن ۱ فهرست ۸۹ پوشه ۱۱۴ صفحه ۲۱۸ - ۲۳۰) وجود دارد: AR SPIHMDA, f. ۱, s. ۸۹, j. ۱۱۴, v. ۲۱۸-۲

خانم فرناند شاید نیز که گزارش و تحلیل مفصلی درباره اشغال ایران از سوی شوروی و تاسیس و سپس سقوط حکومت فرقه دموکرات در آذربایجان نوشته، شخصا این نامه را در «آرشيو دولتي تاريخ احزاب

سیاسی و سازمان‌های اجتماعی آذربایجان» در باکو زیر این عنوان دیده و در کتاب خود (۳) بخش هائی از این نامه را اقتباس نموده است:

GAPROD AzR, F.I, Op. 89, D. 114, pp. 223-230

معلوم نیست اصولاً مضمون نامه پیشه‌وری به اطلاع کسی از رهبران بلندپایه حزب کمونیست و یا حکومت شوروی رسیده است یا نه. اما از روند حوادث می‌دانیم که رهبری شوروی، چه استالین و بریا و چه باقروف، به این تقاضاهای پیشه‌وری و رفقاییش وقعی نگذاشتند.

به دنبال خروج نیروهای شوروی در خرداد ماه ۱۳۲۵، پیشه‌وری بلافاصله طبق قرارداد تهران و مسکو و تحت فشار ماموران باکو که مجری اوامر مسکو بودند، با حکومت تهران توافقنامه‌ای را امضاء کرد که طبق آن حکومت فرقه به یک «انجمن ایالتی» و «مجلس ملی» آذربایجان به یک «انجمن محلی» تغییر یافت که وابسته به دولت مرکزی محسوب می‌شدند. نیروهای فدائی «هم‌می‌بایست بتدریج لغو و در نیروهای انتظامی ایران مستحیل شوند».

با خروج قوای شوروی، دوره احیای حاکمیت دولت مرکزی در آذربایجان شروع شده بود، چه از طریق تحویل مسالمت‌آمیز قدرت فدائیان و چه زد و خورد و حمله حکومت مرکزی.

دیگر معلوم می‌شد که برای فرقه، پرده نهائی بازی آغاز شده است.

با اینهمه، احتمالاً چهار روز پیش از ۲۱ آذر یعنی در تاریخ تالیف نامه پیشه‌وری، رهبران فرقه از آنچه که بزودی در انتظار آنها بود خبری نداشتند چرا که اگر خبری می‌داشتند بعید بود سه چهار روز قبل از خروج برنامه ریزی شده آنان از ایران، از مسکو تقاضای اسلحه و یا اجازه برای اعلام استقلال کنند.

حکومت فرقه دموکرات آذربایجان که در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ رسماً تاسیس یافته بود، با وجود همه خبرها و تحولات ناخوشایند برای رهبران فرقه، در نظر داشت سالگرد تاسیس این حکومت را جشن بگیرد. اما یک روز مانده به ۲۱ آذر ۱۳۲۵ نمایندگان باقروف به پیشه‌وری و دیگر رهبران بالای فرقه گفتند که بزودی چند ماشین می‌آیند تا آنها را به باکو ببرند.

پیشه‌وری به دوستان نزدیکش گفته بود که نمی‌خواست تبریز را ترک کند اما چاره دیگری برای آنها باقی نمانده بود.

روز بیستم آذر روزنامه «آذربایجان» ارگان فرقه دموکرات آخرین شماره خود را در تبریز به چاپ رسانید که در آن پیشه‌وری از همه «برادران ایرانی» می‌خواست که «مقاومت کنند و برای آزادی و دموکراسی بجنگند». مطلب اصلی روزنامه، آخرین اعلامیه فرقه از تبریز بود که با شعار هائی میهن پرستانه مانند

«زنده باد آزادی و استقلال ایران!» خاتمه می‌یافت. اما برای شعارهای ایران دوستانه دیگر خیلی دیر شده بود و نه فقط عموما «برادران ایرانی» بلکه «برادران آذربایجانی» هم حاضر نبودند برای فرقه دمکرات بجنگند (۴).

روز پنجشنبه ۲۱ آذر ماه آیت الله حاج میرزا عبدالله مجتهدی از اندک روحانیون برجسته‌ای که در دوره پیشه‌وری همچنان در تبریز باقی مانده بودند، در خاطراتش می‌نوشت:

با صدای لاینقطع تیر از خواب بیدار شدیم. قبل از طلوع آفتاب توسط نوکری که برای خریدن نان صبحانه بیرون رفته بود، مطلع شدیم که اوضاع به کلی برگشته است. اهل شهر بر علیه حکومت پیشه‌وری قیام نموده و شهر را متصرف شده‌اند. فدائی‌ها و مهاجرها را خلع سلاح نموده و دسته دسته مردم شهری که مسلح شده‌اند، مشغول تعقیب و دستگیری و قتل سران و سرکردگان آنها می‌باشند (۵)

اکثر رهبران بلندپایه فرقه به جمهوری شوروی آذربایجان گریختند. ارتش ایران به پیشروی خود که یکی دو ماه قبل از آن شروع کرده بود، ادامه داد. اما به غیر از موارد اندکی، ارتش مرکزی با مقاومت چندانی روبرو نشد. در اکثر موارد مردم محلی فرقه‌چی‌ها و فدائیان را قبل از رسیدن ارتش خلع سلاح و از مراکز قدرت برکنار کرده بودند (۶).

مطبوعات فرقه دمکرات که دیگر در باکو به چاپ می‌رسید، در باره «تلفات بیش از ده هزار نفر» سخن می‌گفتند، اما گزارش‌های نیمه رسمی ایرانی حاکی از هشتصد نفر تلفات بود (۷) در حالی که یک منبع انگلیسی، به نقل از سفارت آمریکا در تهران، مجموعاً از «قتل ۴۲۱ نفر از دمکرات‌ها» خبر می‌داد. به هر تقدیر، ماجرای فرقه دمکرات پایان خونینی داشت.

چند ماه بعد انتخابات مجلس پانزدهم هم برگزار گردید. دکتر محمد مصدق در مجلس قوام را متهم به دخالت در انتخابات و تغییر نتایج آن به نفع خود نمود. شاید هم این اتهام بی مورد نبود. مجلس دوره پانزدهم توافقنامه ایران و شوروی و از جمله دادن امتیاز نفت به شوروی را بررسی کرده آن را رد نمود. موضوع امتیاز نفت هم با این ترتیب منتفی گشت. گفته می‌شود این عینا نقشه احمد قوام بود که اجرا شد.

لازم به توضیح است که سید جعفر پیشه‌وری در یازدهم ژوئن ۱۹۴۷ در یک تصادف اتومبیل در آذربایجان شوروی به قتل رسید. اگرچه هیچ دلیل کافی و مشخصی در باره سوء قصد بودن این حادثه در

دست نیست اما بعضی‌ها بر آنند که دستگاه اطلاعاتی شوروی از تصادف‌های رانندگی بخصوص در این راه برای قتل مخالفین خود استفاده می‌کرده است.

زیرنویس‌ها

(۱) مددی، سیروس: نامه رهبران جنبش ملی-دموکراتیک آذربایجان به رهبران اتحاد شوروی (یک سند نویافته)، تارنمای اخبار روز

(۲) حسنی، جمیل: فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان، نشر نی، تهران ۱۳۸۳

Scheid Raine, Fernande Beatrice: Stalin, Bagirov and Soviet Policies in (3)
Iran, 1939-1946; Yale University, May 2000, pp. 348-350

(۴) اتابکی، تورج: آذربایجان در ایران معاصر، تهران ۱۳۷۶، ص ۱۸۴

(۵) مجتهدی، عبدالله: بحران آذربایجان (سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ ش)، خاطرات مرحوم آیت الله میرزا عبدالله مجتهدی، تهران ۱۳۸۱، ص ۴۳۳

(۶) اتابکی، همانجا

(۷) اتابکی، همانجا، ص ۱۸۲

یک منبع اصلی دیگر و مورد استفاده:

Yegorova (Egorova), Natalia: The «Iran Crisis» of 1945-46; A View from the (8)
Russian Archives; CWIHP Working Paper, No. 15 May 1996

این کم و بیش همان مقاله‌ای است که آکادمیک ایگورووا در مجله نوایا ای نویشنیا ایستوریا متعلق به انستیتوی تاریخ معاصر روسیه، شماره ۳، مه-ژوئن ۱۹۹۴، ص ۱، نوشته که حاوی متن کامل نامه استالین است.



قاضی محمد در اردیبهشت سال ۱۳۲۵ (احتمالاً در تبریز)

طراحی حزب دمکرات کردستان در باکو

نوشته زیر بخش بسیار کوچکی از تز دکترای خانم فرناند شاید راینه با تیتلر «استالین، باقروف و سیاست‌های شوروی در رابطه با ایران ۱۹۳۹-۱۹۴۶» * است که در سال ۲۰۰۰ مورد قبول دانشگاه ییل آمریکا قرار گرفته است.

در این اثر خانم شاید راینه با اتکاء به مدارک تا آن زمان فوق العاده سرّی حزب کمونیست اتحاد شوروی نشان می‌دهد که فرقه دموکرات آذربایجان و حکومت یکساله این فرقه تحت رهبری سید جعفر پیشه‌وری با دستور استالین و طراحی و برنامه‌ریزی دقیق مسکو و تحت مدیریت مستقیم و شخصی میر جعفر باقروف، رئیس وقت حزب کمونیست آذربایجان شوروی ایجاد شده و یک سال

بعد با تصمیم مسکو و استالین به حال خود گذاشته شده و در نتیجه با شکست روبرو گشته است.

در حاشیه روابط تهران و مسکو در چهارچوب مناسبات بین دولت‌های بزرگ پس از جنگ جهانی دوم، خانم شاید رایحه در ضمن اشاره‌ای هم به ایجاد «فرقه دمکرات کردستان ایران» می‌کند و با تکیه بر اسنادی که خود نویسنده در مسکو و باکو یافته، نشان می‌دهد که این حزب کُردی هم در آغاز با برنامه ریزی مسکو و مدیریت باقروف و قاضی محمد در باکو ایجاد شد. طبق اسناد مشابه دیگر از آرشیوهای حزب کمونیست شوروی می‌دانیم که دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی در ششم ژوئیه ۱۹۴۵ با صدور فرمانی امضاء شده از سوی استالین، از باقروف خواسته که در آذربایجان ایران و دیگر استان‌های شمال ایران از جمله کردستان، گیلان، مازندران و خراسان «جنبش‌های تجزیه طلبانه» راه اندازی کند (نگاه کنید به فصل پیش: فرمان استالین).

آنچه می‌خوانید ترجمه فارسی صفحات ۲۹۸ تا ۳۰۲ فصل پنجم همین اثر توسط عباس جوادی است. شماره بندی زیر نویس‌ها منطبق با شماره بندی آنها در متن اصلی است. توصیه می‌کنم که زیرنویس‌ها که ضمن توضیحات فوق العاده جالب جنبی، منابع مورد استفاده را هم عرضه می‌کنند، از دقت خوانندگان دور نمانند. توضیح اینکه خانم شاید رایحه خود و با کمک دوستان و همکاران خود به این اسناد و مدارک دست یافته و آنها را شخصا مشاهده، ترجمه و بررسی کرده است و نه از طریق غیرمستقیم افراد و یا موسسات ثانوی. نام، مشخصات و محل نگهداری همه این اسناد در زیرنویس‌ها قید شده‌اند. توضیح نهائی اینکه در فصل‌های دیگر این اثر نیز اینجا و آنجا به موضوع حزب دمکرات کردستان اشاره شده است که امید است از سوی دیگر علاقمندان، به فارسی ترجمه شود.

(در کشاکش تاسیس و شروع حکومت فرقه دمکرات آذربایجان ایران در تبریز، -م) موضوع کُردها طبعاً در راس مطالبی نبود که میر جعفر باقروف (دبیر وقت کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان شوروی، -م.) را بخود مشغول می‌کرد، اما این موضوع نیز از دایره دقت چشمان تیز بین او دور نبود. او فکر می‌کرد که اگر کُردها بتوانند نیروی متحدی را تشکیل دهند، آنها می‌توانستند هم از سوئی حکومت نوپای فرقه دمکرات آذربایجان را تقویت کنند و هم، از سوی دیگر، آن دسته از مناطق کردنشین ایران را که دور از تاثیر شوروی و خارج از حوزه اشغال ارتش سرخ بودند، به جبهه طرفدار شوروی جلب نمایند (۱۳۵).

هنگام سفر هیئت گردی به باکو در سال ۱۹۴۱، باقروف تحت تاثیر روحیه و همچنین خصوصیت‌های رهبری قاضی محمد قرار گرفته بود که رئیس با نفوذ مهم ترین خانواده مهاباد به شمار می‌رفت. در اواخر سپتامبر ۱۹۴۵، باقروف به دوست و همکارش آتاکیشی یف دستور داد که قاضی محمد را برای مذاکرات درباره آینده نقشه خودمختاری کردستان به باکو دعوت کند (۱۳۶). قاضی محمد هم با گروهی از رهبران گرد معتمد خود که از نقاط مختلف انتخاب کرده بود، عازم باکو شد (۱۳۷). سفر آنها هم دارای همان ویژگی‌های توطئه گونه باقروف بود که در نقشه‌های مربوط به فرقه چی‌های تبریز مشاهده می‌شد: همان مسافرت‌های مخفی گرایانه با قطار و کامیون و همان ضیافت‌های مبالغه آمیز با همان هدایا که عبارت از تصاویر قاب شده استالین بودند.

باقروف هیئت گردی را به گرمی پذیرفت و از خواست آنان مبنی بر حمایت شوروی از خودمختاری کردهای ایران استقبال نمود. او به کردها اطمینان داد که بنظر اتحاد شوروی هر ملت که صاحب زبان و فرهنگ مخصوص به خود است باید حکومت خود را نیز دارا باشد. او این را هم گفت که شوروی از صمیم قلب پشتیبان خودمختاری برای همه ملت‌های ایران است. اما باقروف این را هم به گفته‌های خود علاوه نمود که این ملت‌ها نمی‌توانند خودمختاری ملی را در آن واحد و بطور همزمان کسب کنند. به گفته او، آذری‌ها بین چهار ملت ایران در صف نخست قرار دارند و فارس‌ها، گیلک‌ها و کردها نیز راه آنها را خواهند پیمود. اما تا آن روز، منافع کردها ایجاب می‌کند که آنها از تحکیم خودمختاری آذربایجانی‌ها پشتیبانی کنند و برای تاسیس دولت مستقل خود صبر نمایند تا اوضاع آرام تر شود.

اما آنچه که رهبران گرد می‌خواستند بشنوند، این نبود. باقروف که دید ممکن است علاقه و پشتیبانی کردها را از دست دهد، لحن خود را تغییر داده، حمایت کامل شوروی را از خواست‌های ملی کردها اعلام کرد. وعده‌هایی که او به کردها داد، عبارت از کمک مادی، آموزش و مهم تر از همه، حمایت از تاسیس سازمانی موثر بود که به اجرای اهداف کردها رهبری نماید. باقروف، در توضیح اینکه او چگونه سازمانی را در نظر گرفته است، همان چیزی را تکرار نمود که در مورد دمکرات‌های تبریز با موفقیت آزمایش کرده بود: نظر به اینکه دموکراسی به دنبال پیروزی اش «در دنیا و بخصوص ایالات متحده، بریتانیای کبیر و اتحاد شوروی» رواج یافته و مُد شده بود، کردها هم می‌بایستی جنبش خود را «حزب دمکرات کردستان» (ح د ک) بنامند. باقروف چنین نشان می‌داد که در عملی کردن همه این وعده‌ها جدی است. او بلافاصله با ارسال تلگرامی، به استالین خبر داد که چنین وعده‌هایی را داده است. او همچنین از کمیساریای (وزارت خارجه، م) اتحاد شوروی خواست که در عملی کردن این وعده‌ها به باکو کمک کند (۱۳۸).

در ماه نوامبر قاضی محمد گروهی از روسای عشایر و ریش سفیدان روستاهای گرد را به جلسه‌ای در مرکز فرهنگی شوروی در مهاباد دعوت نمود. او همه آنها را که عضو «کومله» بودند، می‌شناخت. کومله سازمانی مخفی و طرفدار شوروی بود که در سال ۱۹۴۲ تاسیس یافته بود. از این جهت در این جلسه قاضی محمد در فاش کردن نتایج سفرش به باکو تردیدی به دل راه نداد. شرکت کنندگان جلسه هم تصمیم

گرفتند که بجای تاسیس یک سازمان کاملاً نو، ساختار سازمانی کومله و کادرهای آن را تحت این نام جدید حفظ کنند و ادامه دهند. قاضی محمد رسماً ریاست حزب دمکرات کردستان را به عهده نگرفت، بلکه پشت صحنه باقی ماند. کار او این بود که بر انطباق راه سازمان با تصمیم‌های جلسه باکو نظارت کند. از طریق قاضی محمد بود که دست نامرئی باقروف حزب دمکرات کردستان را در تهیه یک برنامه حزبی هدایت می‌کرد. این برنامه نه تنها بطور شگفت‌انگیزی شبیه برنامه فرقه دمکرات آذربایجان بود، بلکه حاوی بندی نیز بود که می‌گفت حزب دمکرات کردستان «کوشش خواهد کرد با مردم آذربایجان و اقلیت‌های ملی آن، برادری مطلق بوجود بیاورد» (۱۳۹).

قاضی محمد هنوز امیدوار بود که خواهد توانست کردها را اقناع کند که بجای طرح خواست‌های خود در حرکت آذری‌ها شرکت کنند. از این جهت با ابتکار باقروف، قاضی محمد پنج نفر از رفقای خود را انتخاب کرده به عنوان هیئت نمایندگی حزب دمکرات کردستان به «مجلس ملی» فرقه دمکرات در تبریز فرستاد. این پنج نماینده کرد، بجای احساس رابطه‌ای عمیق با همسایگان آذری خود، احتمالاً نسبت به دست آوردهای خودمختاری آذربایجان احساس عمیق حسد می‌کردند. قاضی محمد هنوز قادر بود از هرگونه اقدام عملی رفقای حزبی اش پیشگیری کند، اما او به باقروف نیز هشدار داد که آنها بیش از حد معینی معطل نخواهند شد و اگر اتحاد شوروی به وعده‌هایش عمل نکند، حزب دمکرات کردستان متحد جدیدی را جستجو خواهد کرد. ولیکن تا زمانی که حکومت آذربایجان جای خود را محکم نکرده بود، باقروف به اینگونه خواست‌های کردها پاسخ نداد. در اواخر دسامبر، کردهای منتظر، اولین محموله سرّی اسلحه را از شوروی‌ها دریافت کردند. شبانه کامیون‌هایی که چراغ‌هایشان خاموش بود به محل مقرر شده آمدند و یک افسر شوروی شروع به تخلیه تفنگ‌ها و مهماتی کرد که کردها در انتظارش بودند (۱۴۰).

نمی‌دانیم که آیا مسکو به این کمک باقروف به کردها چراغ سبز روشن کرده بود یا نه (۱۴۱). اما می‌توان به این نتیجه رسید که به باقروف نوعی هشدار داده شده بود که مسئله کردها نباید او را از فعالیت‌های مربوط به آذربایجان ایران منحرف کند، چرا که باقروف از همان آغاز کار کوشش می‌کرد نشان دهد که کمک او نه ابتکاری شخصی در پشتیبانی از جدایی‌خواهی کردی، بلکه واکنش به خواهش کردها برای کمک به رفقای آذری‌شان است (۱۴۲). چه مسکو به این «خواهش» کردها رضایت داده باشد و چه نه، بعد از این عمل انجام شده، باقروف به استالین گزارش داد که او از طریق حکومت تبریز شروع به ارسال اسلحه به کردها نموده است (۱۴۳). اما او آنچه را که کردها واقعا می‌خواستند نداده بود و آن، چراغ سبز مسکو برای اعلام خودمختاری کردستان بود.

توضیح مترجم: نصرت‌الله جهانشاهلوی افشار نیز در کتاب «سرگذشت ما و بیگانگان» (برلین، چاپ دوم، ۱۳۸۰ خ، ص ۳۶۱-۳۶۸) در فصل‌های «گفتاری چند پیرامون کردها» و «درخواست تقسیم شهرها» در باره روابط فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان و سفر هیئتی به رهبری قاضی محمد به

تبریز برای دیدار و گفتگو با سران فرقه دمکرات آذربایجان و خود دکتر جهانشاهلوی افشار نوشته که در مجموع نوشته‌های فوق را تأیید می‌کند.

زیرنویس‌ها و منابع:

● Scheid Raine, Fernande Beatrice: Stalin, Bagirov and Soviet Policies in Iran, 1939-1946; Yale University, May 2000

۱۳۵. تلگرام باقروف به استالین از ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۵، آرشیو دولتی تاریخ احزاب سیاسی و سازمان‌های اجتماعی آذربایجان (بعد از این: «آرشیو باکو»)، ص ۳۹. در آنجا باقروف می‌گوید نظر به اینکه آنها دقت اصلی خود را به آذربایجانی‌ها و کردها معطوف کرده‌اند، او هنوز به تاسیس جنبش‌های تجزیه طلبانه در گیلان، مازندران و خراسان موفق نشده است.

۱۳۶. باقروف در گزارش اش به استالین نقش خود در برگزاری این جلسه را کم اهمیت تر جلوه داده می‌نویسد که کردها با شور و شوق و بطور ناگهانی از اندیشه حمایت شوروی از سازماندهی یک حزب دمکرات کردستان به عنوان نیروی اصلی جنبشی تجزیه طلبانه استقبال نمودند. باقروف نوشت: «آنها به ما مراجعه کرده مصرانه خواستار پذیرفتن هیئت نمایندگی شان شدند،» اما نظر به اینکه باقروف ملاقات با آنها را در اراضی ایران مناسب ندید، «ما ناچار شدیم هیئت نمایندگی کردها را در باکو قبول کنیم.» در: تلگرام باقروف به استالین، ۲۸ دسامبر ۱۹۴۵، همانجا، ص ۳۹.

۱۳۷. اعضای این هیئت عبارت بودند از مناف کریمی و علی رحیمی از مهاباد، قاسم آقا ایلخانی از بوکان، سعید قاضی از میان‌دوآب و دیگر رهبران از ماماش و بیگ زاده. این گزارش از ملاقات هیئت کردی در باکو مبتنی بر ص ۴۳-۴۶ در این منبع است: Eagleton, W.: The Kurdish Republic of 1946, London, 1963 (بعد از این: «ایگلتون»).

۱۳۸. باقروف به کردها وعده یک چاپخانه، یک مدرسه هفت کلاسی، آموزش نظامی ۱۵-۲۰ کرد در اتحاد شوروی و یک بیمارستان کوچک را داده بود. نگاه کنید به: تلگرام باقروف به استالین مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۵، آرشیو باکو، ص ۳۹.

۱۴۰. ایگلتون، ص ۵۵.

۱۴۱. در رابطه با موضوع کردها هنوز در «آرشیو دولتی جمهوری آذربایجان مربوط به احزاب سیاسی و سازمان‌های اجتماعی» اسناد بسیاری هستند، اما نظر به اینکه آن مسئله «موضوع اصلی» بررسی من نبود، به من اجازه دسترسی به این اسناد داده نشد.

۱۴۲. باقروف ادعا کرد که در ماه نوامبر کردها به او «اظهار آمادگی کردند که پادگان‌های ارتش و ژاندارمری ایران در مهاباد، رضائیه و دیگر شهرها را خلع سلاح کنند»، ن. تلگرام باقروف و ماسلنیکوف به استالین، مولوتوف، بریا، ماسلنیکوف، ۱۹ نوامبر ۱۹۴۵، آرشیو باکو، ص ۵۲. روز بعد یعنی در ۲۰ نوامبر، باقروف باز به رهبران چهارگانه مسکو گفت که کردها درخواست می‌کنند اجازه داده شود که به فدائی‌های آذربایجان کمک کنند. ن. تلگرام باقروف و ماسلنیکوف به استالین، مولوتوف، بریا، ماسلنیکوف مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۴۵، ن. همانجا، ص ۵۴.

۱۴۳. باقروف این موضوع را در تلگرامی بتاریخ ۲۵ دسامبر ۱۹۴۵ به اطلاع مسکو رسانید، ن. همانجا، ص ۲۹۴. برنامه آماده کردن کردها برای فعالیت‌های آتی در تلگرام هائی مورخ ۱۵ و ۱۶ دسامبر خطاب به امیلیانوف و یعقوبوف شرح داده شده است. ن. همانجا، ص ۲۴-۲۶ و همانجا، ص ۳۰-۳۱.

29

Отдел международной информации ЦК ВКП (б)

Снятые копии воспрещаются Подлежит возврату через 5 суток Сов. секретно

РАСШИФРОВАННАЯ ТЕЛЕГРАММА

Из ИРАНА Экз. № _____
 Послана 7 Июль 1946 г. Вход. № 2140/4
 Получена ШО 29 Декабрь 1946 г. Спец. № _____
 Расшифрована ШО 29 Декабрь 1945 г.

<p>Для заметок</p> <p>Отпечатано в <u>3</u> экз.</p> <p>1. <u>МОЛОТОВУ</u></p> <p>2. <u>БЕРИЯ</u></p> <p>3. <u>МАЛЕНКОВУ</u></p> <p>4. <u>Ибрагимов</u></p> <p>5. <u>Микояну</u></p> <p>6. <u>Ибрагимов</u></p> <p>7. _____</p> <p>8. _____</p> <p>9. _____</p> <p>10. _____</p>	<p><u>С. Т. Силиным.</u> Что предпринять? <u>3.1.46 г. В. Молотов.</u> <u>Ф И Л И П О В У</u></p> <p>22 декабря из Реште плучена революция собрания представителей различных слоев народа Гиляна, подписанная представителями купечества, помещиков, интеллигенции, местной организации Народной партии. Революция опубликована большинством левых газет от 24, 25 и 26 декабря. Она содержит требования: изгнания Сеид Зия, установление демократического режима, отдача под суд воров и взяточников из государственного аппарата, создание областных и местных анджумент, предоставление в распоряжение провинциальных учреждений 50% налогов, собираемых в провинции. Резолюция телеграфу передана на имя шаха, меджлиса и правительства. В телеграмме указано, что если через 10 дней требования не будут удовлетворены, они сами приступят к действиям. Для руководства движением избран комитет из 8 чел. В связи с движением, развивающимся в Гиляне, в ЦК Народной партии возникают сомнения. Месяц тому назад Руста Рева по поручению ЦК ездил в Тавриз, там ему Мирза Ибрагимов и Нимешвари предложили немедленно начать активные действия</p> <p style="text-align: right;"><i>Или Иш Мешвари встретился с Микояном 7.12.46 и вместе с Овчинни</i></p>
--	---

نامه سری سفارت شوروی در تهران به مسکو در باره گیلان، دسامبر ۱۹۴۵، ص یک

گزارش رمزی در باره «جنبش» گیلان

یک گزارش «فوق العاده سری» از سفارت شوروی در تهران (دسامبر ۱۹۴۵، آذر ۱۳۲۴) مدت کوتاهی بعد از تشکیل حکومت فرقه دموکرات در تبریز، نشان می دهد که مقامات شوروی و پیشه وری کوشش می کرده اند که همزمان با آذربایجان و کردستان، در گیلان نیز هرچه زودتر یک «جنبش» تجزیه طلبانه و یا

طرفدار خود مختاری وسیع آغاز شود اما این کوشش ها با تردید و بی میلی کمیته مرکزی حزب توده روبرو شده است.

در این سند شرایط مربوط به «جنبش گیلان» توصیف شده، درباره تردید های حزب توده و از سوی دیگر تاکید مقامات جمهوری شوروی آذربایجان و خود پیشه وری برای شروع هرچه زودتر «اقدامات عملی» توضیح داده می شود.

سند را شخصی به نام فرول رومانوویچ کوزلوف که آن زمان ظاهرا کارمند سفارت شوروی در تهران بوده آماده کرده بصورت رمز به مسکو فرستاده است. این سند تا سقوط شوروی در سال ۱۹۸۹ بصورت «فوق العاده سرّی» باقی ماند اما پس از سقوط شوروی همراه با اسناد دیگر به آرشیو وزارت خارجه روسیه منتقل شده برای مدت کوتاهی در دسترس عموم قرار گرفت. جالب است که ظاهرا از این سند دو نسخه موجود است. یک نسخه دیگر محل نگهداری این سند در «آرشیو دولتی تاریخ احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی آذربایجان» در باکو با این مشخصات نگهداری می شود:

RGASPI, f. 82, op. 2, d. 1221, ll. 29-30

همین نسخه از طرف جمیل حسنلی (باکو) دسترس شده، از طرف گری گلدبرگ (مرکز مطالعات جنگ سرد در موسسه وودرو ویلسون) به انگلیسی ترجمه شده و سپس با کسب اجازه از مرکز مطالعات جنگ سرد از طرف الناز افروزی فر به فارسی ترجمه و از طرف عباس جوادی ویرایش شده در تارنمای «چشم انداز» منتشر شد. برای مطالعه اصل روسی سند و ترجمه انگلیسی به این لینک مراجعه کنید.

حدود شش ماه قبل از این تاریخ، دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی فرمانی با امضای استالین امضاء کرده دبیر حزب کمونیست آذربایجان شوروی میر جعفر باقروف را مسئول رهبری، طراحی و اجرای «اقدام به تشکیل یک حرکت تجزیه طلبانه در آذربایجان جنوبی و دیگر استان های ایران شمالی» نموده بود. چند ماه بعد از این فرمان بود که فرقه دموکرات آذربایجان و حکومت پیشه وری با طراحی و مدیریت رهبران حزب کمونیست آذربایجان شوروی تشکیل شد. آذربایجان، کردستان، گیلان و حتی خراسان که تحت اشغال ارتش سرخ قرار داشتند، جزو استان هائی بودند که قرار بود شوروی در آن ها یک جریان تجزیه طلبانه و یا خودمختاری به راه بیاندازد و رهبری کند.

از میان دیگر نام هائی که در «سند گیلان» ذکر می شوند، میرزا ابراهیموف (آکادمیک) و میرزا حسن اوف دو معتمد نزدیک میرجعفر باقروف و نمایندگان شخصی او در تبریز بودند که کار های فرقه دموکرات را از پشت صحنه اداره می کردند. نام میرزا ابراهیموف به عنوان یکی از مسئولان اجرای طرح تجزیه طلبی در آذربایجان ایران در فرمان سرّی استالین هم ذکر شده بود. رضا روستا، عبدالصمد کامبخش و بزرگ علوی از رهبران حزب توده بودند.

و اما متن «گزارش رمزی» سفارت شوروی در تهران به مسکو در مورد «جنبش گیلان»، مورخه اول ژانویه ۱۹۴۶:

سربرگ : اداره اطلاعات بین المللی در نزد کمیته مرکزی حزب کمونیست
سرتاسر اتحاد (بلشویک)

تلگرام رمزگشایی شده

از ایران

فرستاده شده در تاریخ یکم ژانویه ۱۹۴۶ ، شماره ۲۱۴۰/۴

دریافت شده توسط دایره رمز

(در اصل : ۲۹م دسامبر ۱۹۴۵) ۱ ژانویه ۱۹۴۶

رمزگشایی شده توسط دایره رمز ، ۱ ام ژانویه ۱۹۴۶

(تایپ شده در بالای صفحه ، دست نویس در نسخه ظاهر قدیمی تر : « خطاب به سیلین. چه کاری باید انجام داد؟ ۳ ژانویه ۱۹۴۶ ، و . مولوتوف)

در پایین صفحه نخست نسخه جدید تر: عضو (یادداشت دست نویس در پایین صفحه نخست نسخه قدیمی تر : «رفیق سیلین دیدگاه ما نسبت به این سوال را به رفیق باقروف فرستاد. « در پایین صفحه نخست نسخه جدید تر: «عضو کمیته مرکزی. اولین نسخه همراه با یادداشت رفیق مولوتوف به رفیق س (سیلین) فرستاده شد.»)

(نسخه اصلی: شش رونوشت چاپ شد، نسخه جدیدتر : سه رونوشت چاپ شد)

(دست نوشته: به رفیق استالین)

۱- به رفیق مولوتوف

۲- به رفیق بریا

۳- به رفیق مالنکوف

۴- به رفیق دکانوزوف {به صورت دست نویس در نسخه جدید تر}

۵- به رفیق پانیوشکین {میان نام های گیرندگان ذکر شده در نسخه جدیدتر نیست}

۶- او/اس {میان نام های گیرندگان ذکر شده در نسخه جدیدتر نیست}

۷- دست نوشته (به رفیق میکویان)

۸- دست نوشته (به رفیق ژدانوف)

به فیلیپوف(استالین)

در تاریخ ۲۲ دسامبر ، مصوبه جلسه نمایندگان اقشار مختلف مردم گیلان از رشت دریافت شد که به امضای نمایندگان رعایا و دهقانان ، ملاکین ، طبقه روشنفکر و سازمان محلی حزب توده رسیده بود. اغلب روزنامه های چپگرا این مصوبه را در تاریخ ۲۴ ، ۲۵ و ۲۶ دسامبر منتشر کردند. این مصوبه مطالبات زیر را در بر میگرفت: تبعید سید ضیاء ، تاسیس یک رژیم دموکراتیک ، تحت

پیگرد قرار گرفتن دزدان و رشوه گیران از دستگاه دولتی ، ایجاد انجمن های ایالتی و ولایتی و اختصاص ۵۰ درصد از مالیات جمع آوری شده در استان (گیلان، -مترجم) به موسسات و نهادهای محلی. مصوبه به شاه ، مجلس و دولت تلگراف شد. در تلگراف به این مسئله اشاره شده بود که در صورت عدم پاسخ به مطالبات طی ۱۰ روز، (آنها خود،-مترجم) اقدام عملی را آغاز خواهند کرد. کمیته ای هشت نفره برای رهبری جنبش انتخاب شد. تردیدهایی در کمیته مرکزی حزب توده در رابطه با گسترش جنبش در گیلان بروز می کند. یک ماه پیش با دستور کمیته مرکزی رضا روستا به تبریز رفته بود و در آن جا میرزا ابراهیموف و پیشه وری به وی پیشنهاد دادند که فوراً اقدامات عملی را در گیلان آغاز کند و نقشه و برنامه فعالیت را نیز طراحی کردند. هنگامی که روستا مرا از این مسئله مطلع نمود ، من پیشنهاد دادم که فوراً همه چیز را به رفقای ما در هیئت نمایندگی (سفارت شوروی،-مترجم) گزارش کند. در آنجا آنها به او (روستا،-مترجم) گفتند هیچ دستورالعملی در مورد چنین عملیاتی در گیلان وجود ندارد و برعکس ، چند روز بعد این رفقا پیشنهاد دادند که حزب توده افراد خود را به مازندران و گیلان بفرستد تا مانع فعالیت های زود هنگام کارگران محلی شوند. روستا و کامبخش رفتند. ماموریت انجام شد. چند روز بعد در بازگشتشان جلسه ای با حضور نمایندگان اقشار مختلف مردم در گیلان برگزار گردید. اولتیماتومی به تصویب رسیده و به دولت ارسال شد و هم چنین کمیته ای ایجاد شد. اگرچه اولتیماتوم به امضای مسئولان محلی حزب توده رسید، اما کمیته مرکزی حزب توده از تدارک این جلسه مطلع نبود.

بزرگ علوی برگشت. میرزا حسن اوف و پیشه وری به او گفتند که آغاز فعالیت در گیلان ضروری است و این که آنها این کار را به روستا سپرده اند، اما او در خواب است. علوی پاسخ داد که می داند که هیئت نمایندگی پیشنهادی درباره آغاز فعالیت جدی در گیلان را نداده است. سپس میرزا حسن اوف گفت که خود او دست به کار می شود، اما باید ابتدا اجازه گرفت. هر دو این مسائل دوباره باعث سردرگمی در کمیته مرکزی حزب توده شد. مسئولان کمیته مرکزی می گویند که اگر قرار است عملیات در گیلان آغاز شود و کمیته ای تشکیل گردد و به آنها حتی در باره این مسئله اطلاعاتی داده نشده ، پس واضح است که آنها (کمیته مرکزی حزب توده، -مترجم) مورد اعتماد نیستند. آنها نمی دانند باید چه نقشی در این جنبش بازی کنند. من رفقایمان در هیئت نمایندگی را از این مسئله آگاه کردم. نفر دوم قول داد همه تردیدهای اعضای کمیته مرکزی را برطرف کند. او اظهار

داشت که جنبش در گیلان تحت کنترل ماست و هیچ گونه سوء تفاهمی با کمیته مرکزی وجود ندارد.

کوزلوف



قبر غلام یحیی دانشیان در گورستان مشاهیر باکو

آخرین روزهای غلام یحیی در ایران

کتاب «خاطرات ژنرال غلام یحیی (۱۹۰۶-۲۰۰۶)» که در سال ۲۰۰۶ در باکو به ترکی آذری چاپ شده است، می‌تواند به بعضی پرسش‌ها و جزئیات ماجرای فرقه دمکرات آذربایجان روشنی بیفکند، اگرچه بنظر می‌رسد آهنگ تقریباً همه این خاطرات و جزئیات حوادث در تعریف و یا توجیه شخص مولف کتاب یعنی خود غلام یحیی نوشته شده است. در اینجا ما به خلاصه سه صفحه از کتاب (ص ۷۸ تا ۸۲) که به نوزدهم تا ۲۲-ام آذر ۱۳۲۵ یعنی روزهای پایانی و فرار رهبری فرقه به شوروی مربوط می‌شود، بسنده خواهیم کرد.

این بخش از خاطرات غلام یحیی از زمانی شروع می‌شود که او بعد از قرارداد تحویل زنجان از طرف فرقه به حکومت مرکزی که مطابق قراردادی بین پیشه‌وری و حکومت تهران قبول شده بود، همراه با دسته‌های فدائی تابع خود به میانه عقب نشینی می‌کند. با فرض راستگویی فرمانده فدائیان فرقه دموکرات در این کتاب خاطرات، خلاصه آنچه که او در این چند صفحه می‌نویسد، این است:

غلام یحیی تا ۱۹-ام و یا ۲۰-ام آذر ۱۳۲۵ در میانه بوده است. در اینجا او دو چیز متضاد می‌گوید: از سوئی ادعا می‌کند که آنها برنامه حمله دوباره به زنجان را داشتند و از سوی دیگر علاوه می‌کند که «وضع ما هیچ خوشایند نبود» و «توپ‌های ما گلوله نداشت». غلام یحیی سپس علاوه می‌کند که «درست همان وقت بود که از تبریز دستور آمد که بدون هیچگونه اقدامی (نظامی) به تبریز برویم.» اما او نمی‌گوید که منظور از رفتن به تبریز ترک ایران و مهاجرت به شوروی بوده است. همان جاست که او می‌نویسد رئیس بانک میانه را پیش خود خوانده و جویای پول نقد موجود در بانک شده و در پایان صحبت دستور داده است که رئیس بانک «۲۰۰ هزار تومان پول دولت» را «جهت خرج برای فدائیان» به آنها بپردازد. غلام یحیی از مدیر بانک می‌پرسد موجودی بانک چقدر است؟ او جواب می‌دهد ۲۰۰ هزار تومان پول دولت و ۸۰ هزار تومان «پول مردم.» او می‌نویسد «دستور دادم ۲۰۰ هزار تومان را برای خرج فدائیان بردارند و آن ۸۰ هزار تومان پول مردم در بانک بماند.» (در بعضی منابع، از جمله اینجا، ادعا شده است که غلام یحیی هنگام پناهنده شدن به شوروی گویا «دو و نیم میلیون ریال» از پول دولت را با خود به شوروی برده است).

تا اینجا غلام یحیی ظاهر نمی‌داند و یا نمی‌نویسد که آنها بزودی به شوروی خواهند گریخت. ظاهراً صبح روز ۲۱-ام آذر او خود را به تبریز می‌رساند و به مرکز فرقه رفته سراغ پیشه‌وری را می‌گیرد. اما در جواب، همه به او با حیرت نگاه می‌کنند که گوئی می‌خواهند بگویند مگر از تحولات اخیر بیخبر هستی؟ گویا غلام یحیی تازه می‌فهمد که محمد بی‌ریا بجای پیشه‌وری صدر فرقه شده و پیشه‌وری همراه با چند تن دیگر از رهبران فرقه به باکو گریخته است.

هنگامی که غلام یحیی همراه با چند تن از نزدیکان فدائی خود به تبریز می‌رسد، پیشه‌وری همراه با دو سه نفر از دیگر رهبران درجه یک فرقه تبریز را به سوی مرز جلفا ترک کرده بودند.

البته این هم عجیب است که او به عنوان یکی از رهبران درجه یک فرقه از فرار پیشه‌وری و تغییر شخص اول فرقه خبر نداشته است. اما در همین جا او می‌نویسد «به ما گفته بودند که باید برویم» (یعنی ایران را به قصد شوروی ترک کنیم) اما نمی‌گوید چه کسی و کی به آنها و مشخصاً به او این را گفته است.

غلام یحیی در اینجا به نکته‌ای هم اشاره می‌کند که جالب است و این در باره فریدون ابراهیمی دادستان حکومت فرقه است که گفته می‌شود با حکم او ده‌ها نفر اعدام شده بود. غلام یحیی قبل از حرکت بسوی مرز

شوروی، ابراهیمی را می‌بیند که «با احوالی نسبتاً ناراحت» به غلام یحیی می‌گوید که «وقتی رفقا می‌رفتند به من هم پیشنهاد نکردند که با آنها بروم و بهمین جهت من هم همینجا می‌مانم.» می‌دانیم که فریدون ابراهیمی بعدها محاکمه و تیرباران می‌شود.

غلام یحیی آنگاه ابتدا خانواده اش را با اتومبیلی که «فرستاده بودند» به مرز جلفا می‌فرستد و بعد خودش مدتی منتظر بعضی فدائی‌ها (نمی‌گوید کی و چند نفر) می‌شود و سپس سوار اتومبیلی که «فرستاده بودند» شده از طریق مرند به جلفا می‌رود. او در آنجا می‌بیند که فرقه چی‌ها و خانواده هایشان در آنجا جمع شده‌اند. مرزبانان شوروی به او و خانواده اش هم اجازه گذشتن از مرز و ورود به اتحاد شوروی را می‌دهند. غلام یحیی در باره تاریخ دقیق این تحولات چیز مشخصی نمی‌گوید، اما حادثه گذشتن از مرز جلفا باید ۲۱ و یا ۲۲-ام آذر سال ۱۳۲۵ بوده باشد.

غلام یحیی دانشجویان فرمانده نیروی «فدائیان» فرقه دموکرات آذربایجان بود که همراه با نیروهای شبه نظامی «قزلباش» نیروی نظامی حکومت یکساله فرقه در آذربایجان (۱۳۲۴-۱۳۲۵) را تشکیل می‌داد.

غلام یحیی در کودکی همراه پدرش برای کار در معادن نفت به باکو رفته و در آنجا عضو حزب کمونیست شوروی شده بود. در اوج سرکوبی‌های استالینی در سال‌های ۱۹۳۶-۳۷ اکثر ایرانیان مقیم باکو را اخراج کرده به ایران پس فرستادند. اعضای رهبری حزب کمونیست ایران را هم که به تازگی از ایران به باکو و دیگر مناطق شوروی فرار کرده بودند، اعدام نمودند.

این، در عین حال دوره جنگ جهانی دوم بود و مسکو تلاش داشت همزمان با اقدامات کلان سیاسی و نظامی، در کشورهای همسایه خود نیز جای پای مطمئنی برای خود باز کند.

در سال‌های ۱۹۳۰ ارتش شوروی برای آمادگی به جنگ، بسیجی در دانشگاه‌های شوروی به راه انداخت که طبق آن هزاران کادر با دانش به زبان، تاریخ، اقتصاد، تجارت، سیاست و مسائل استراتژیک کشورهای فعال در جنگ و یا همسایه شوروی تربیت می‌شدند. کمیسیون مشترکی عبارت از مسئولان کمیته تحصیلات عالی و وزارت دفاع شوروی برنامه تحصیل زبان و رشته بخصوص دانشجویان را معین می‌کرد. در مورد ایران این افراد اساساً از جمهوری شوروی آذربایجان بودند. از بین معروف ترین آنها می‌توان از نویسنده میرزا ابراهیموف و «شاعر خلق» سلیمان رستم نام برد که جزو «پیشاهنگان» اداره جاسوسی «گوب» برای قبولاندن نظام شوروی به آذربایجانیان ایران به حساب می‌آمدند و این کار را از طریق شعر، ادبیات و تبلیغ زبان مادری انجام می‌دادند. زیر دست این عده ده‌ها نفر از ایرانیانی کار می‌کردند که برای کار به باکو رفته بودند و یا تمایلات کمونیستی داشتند و بطور مستقیم و یا غیر مستقیم به خدمت ارتش سرخ و حزب کمونیست اتحاد شوروی در آمده بودند. افراد این گروه نسبتاً بزرگ یا قبل از اشغال ایران از طرف ارتش

سرخ (۱۹۴۱) و یا همزمان با آن به ایران آمدند و به کارهای تبلیغاتی پرداختند و دیرتر در حکومت فرقه دمکرات و گروه‌های مسلح آن یعنی «فدائیان» نقش مؤثری بازی کردند.

غلام یحیی که از نقطه نظر حزب کمونیست، همچون یک ایرانی وفادار و سرسخت در راه کمونیسم و منافع «کشور شوراهای» به شمار می‌آمد نیز جزو گروهی از ایرانیان کمونیست مقیم باکو بود که همراه با کارگران عادی ایرانی در سال ۱۹۳۷ به ایران فرستاده شد. او چون اهل سراب بود به آنجا فرستاده شد و در آنجا با ایجاد دسته‌های مسلح محلی و به کمک ایجاد شورش‌های دهقانی و دست اندازی به روستاها، افراد و قدرت نظامی خود را افزایش داد. بعد از تاسیس فرقه دمکرات در سال ۱۳۲۴، غلام یحیی که به عضویت حزب توده در آمده بود، با قبول دعوت پیشه‌وری وارد فرقه شد و به زودی بخاطر فعالیت‌های مسلحانه‌ای که در روستاهای اردبیل، سراب و میانه کرده بود، فرمانده «فدائیان» فرقه یعنی باصطلاح «ارتش ملی» حکومت فرقه تعیین شد.

مرحوم آیت الله طالقانی که بلافاصله بعد از تحویل زنجان به دولت مرکزی از این شهر و وضع و احوال مردم و همچنین باقی مانده دمکرات‌ها و فرقه‌چی‌ها دیدن کرده بود، در این مورد شرح مفصلی دارد که از نظر یادآوری نقش غلام یحیی نیز حائز اهمیت است.

غلام یحیی سابقه خدمت در ارتش ایران نداشت. معلوم نیست که آیا او در مدت اقامت خود در باکو و عضویت در حزب کمونیست شوروی و ارتش شوروی و یا سازمان اطلاعات نظامی آن (گوب) شده بود یا نه. آنچه که روشن است اینکه غلام یحیی بدنبال فعالیت‌های خود در روستاهای سراب، اردبیل و میانه، بدون طی مراتب ارتش ایران و یا شوروی، از طرف پیشه‌وری عنوان «ژنرال» را دریافت کرده است.

بعد از شکست فرقه و فرار رهبران آن به شوروی، پیشه‌وری در یک سانحه اسرار انگیز اتومبیل به قتل رسید. گفته می‌شود غلام یحیی نیز در همان اتومبیل بود و زخمی شد. جای پیشه‌وری را در صدارت «فرقه در تبعید» ابتدا شخصی بنام قاسم چشم آذر و سپس غلام یحیی گرفت. در همان مهاجرت در شوروی، رهبران حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان تصمیم به ادغام این دو سازمان در تبعید گرفتند و غلام یحیی عضو هیئت اجراییه حزب توده شد.

او که در سال ۲۰۰۶ (و یا ۱۹۸۶) در باکو فوت نمود در «گورستان مشاهیر» باکو به خاک سپرده شد. کتاب «خاطرات» دانشیان سال درگذشت او را ۲۰۰۶ قید می‌کند، در حالی که روی سنگ قبر او ۱۹۸۶ نوشته شده است.

با استفاده از:

General Qulam Yehya (1906-2006): Xatirelerim, Baki 2006

ترجمه فارسی خاطرات با مقدمه‌ای پژوهشی: مرادی مراغه‌ای، علی: خشم و هیاهوی یک زندگی: زندگی و
خاطرات غلام یحیی دانشیان، تهران ۱۳۸۸

David Nissman: The Soviet Union and Iranian Azerbaijan. Use of Nationalism
for Political Penetration, 1986

Touraj Atabaki: Azerbaijan: Ethnicity and the Struggle for Power in Iran, 2000



احمد قوام (راست) و ایوان سادچیکف در حال امضای قراردادی که به اشغال شوروی پایان داد

سه ماه پایانی فرقه دمکرات

در آخرین روزهای حکومت «فرقه دمکرات» در آذربایجان، سید جعفر پیشه‌وری و دیگر رهبران فرقه که خود را در مقابل فشار روزافزون حکومت مرکزی می‌دیدند، هرچه در مسکو را زدند تا کمکی بگیرند، بیشتر متوجه شدند که اوضاع برگشته و نه در مسکو گوش شنوایی به خواست‌های آنها هست و نه در باکو. (۱)

بیداری به دنبال سرمستی اتکاء به دولت و ارتش همسایه شمالی یعنی اتحاد شوروی زمانی شروع شد که بالاخره بعد از کشاکش‌های طولانی در مسکو، در بهار ۱۳۲۵ یعنی تنها چهار ماه پس از تاسیس حکومت فرقه، توافقی بین تهران و مسکو امضاء شد. طبق این موافقتنامه ارتش شوروی از ایران خارج می‌شد و حکومت ایران لایحه اعطای حق استخراج نفت شمال را برای تصویب به مجلس شورای عالی ایران می‌فرستاد. نخست وزیر قوام به شوروی‌ها اطمینان خاطر داده بود که تصویب لایحه از سوی مجلس «مشکلی نخواهد بود» ولی البته طبق قانون اساسی ایران برای قانونی بودن انتخابات مجلس، قبلاً ارتش شوروی می‌بایست مانند نیروهای بریتانیا، از آذربایجان و همه سرزمین‌های اشغالی ایران خارج شود.

طبق همین سند که به «قرارداد قوام- سادچیکوف» معروف شده بود «حکومت ملی» پیشه وری تبدیل به یک اداره محلی شد، «وزیران» او تبدیل به مدیران اداره های مربوطه مانند عدلیه و مالیه گشتند که به وزارت های مرکزی در تهران وابسته بودند، رئیس «مجلس ملی» مدیر «انجمن ایالتی» شد و چون مقام نخست وزیری در یک استان معنائی نداشت، پیشه وری از «باش وزیری» (نخست وزیری) سابق محروم گشت، اما به عنوان رئیس فرقه باقی ماند.

حکومت فرقه دموکرات که در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۲۴ با طراحی و برنامه ریزی دقیق حزب کمونیست اتحاد شوروی و با اتکاء به ارتش سرخ و مدیریت اجرایی حزب کمونیست آذربایجان شوروی به رهبری میر جعفر باقروف تاسیس یافته بود، درست یک سال یعنی دوازده ماه دوام آورد.

شاید تنها دوره ای که فرقه و حکومت پیشه وری در تبریز به آینده خود خوشبین تر از همه بود، همان سه ماه نخست یعنی تابستان ۱۳۲۴ بود. بدنبال اعلان حکومت فرقه در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ وضع بتدریج اما با سرعتی فزاینده رو به وخامت گذاشت. مهمترین مشخصه وخامت اوضاع از یک سو فشار آمریکا و بریتانیا به روسیه برای بیرون بردن قوای خود از ایران و از سوی دیگر مذاکرات تهران و مسکو در باره خروج قوای شوروی و شرایط و چگونگی آن، یعنی در درجه اول اعطای حق استخراج نفت شمال به مسکو بود.

نیمه دوم یعنی شش ماه آخر حکومت فرقه آکنده با یک نا امیدی روزافزون و زوالی بود که بخصوص بدنبال قرارداد قوام- سادچیکوف آغاز شده بود.

رهبر حزب کمونیست و دولت شوروی ژوزف استالین که ظاهراً شکایات پیشه وری از شوروی را در مورد تنها گذاشتن حکومت فرقه شنیده بود، به دنبال امضای قرارداد فوق، نامه ای به پیشه وری نوشته (این لینک) کوشش نموده بود به او «آرامش خاطر» بدهد. این نامه در عین حال عملاً فاش میکرد که از ابتدا نیت حزب کمونیست و دولت شوروی از تاسیس فرقه دموکرات و حکومت آن در تبریز چه بوده است.

اکثر شاهدان، اسناد و خاطرات افراد گوناگون نشان میدهند که پیشه وری حتی پیش از امضای قرارداد قوام سادچیکوف به تکاپو افتاده همه کوشش خود را نمود تا از طرفی مانع قرارداد تهران-مسکو شود و از سوی دیگر رهبران شوروی را قانع کند که نیروهای خود را از ایران خارج نکنند و یا اقلاً به فداییان فرقه برای دفاع از خود مقداری اسلحه بدهند (۲).

اما کشتیبان را سیاستی دگر آمده بود.

آلو، مسکو؟ آلو، مسکو؟

در تابستان ۱۳۲۵ مطبوعات فرقه هنوز با شور و شوق خیر از آمادگی‌ها برای یکمین سالگرد تاسیس حکومت فرقه در ۲۱ آذر می‌دادند. اما طوری که از نامه پیشه‌وری به استالین چند روز پیش از سالگرد ۲۱ آذر به رهبری شوروی معلوم می‌شود، رهبر فرقه که دیگر «باش‌وزیر» هم نبود و وزارت‌های حکومتش هم به ادارات وابسته به وزارت‌های مرکزی تهران تبدیل شده بودند، چندان شور و شوقی در دل نداشت. او، برعکس، از احتمال تعرض تهران برای پایان دادن به کار حکومت فرقه در هراس بود و به همین خاطر به مسکو و مجری سیاست‌های آن یعنی میرجعفر باقروف پیوسته یادآوری می‌کرد که دل بستن به قوام درست نیست و تنها راه اخذ حق استخراج نفت شمال ایران از سوی شوروی، حمایت از حکومت فرقه است.

حکومت قوام که هنگام توافق با شوروی‌ها چند نفر از اعضای حزب توده را به هیئت وزیران راه داده و ظاهراً سیاستی دوستانه با مسکو در پیش گرفته بود، چند ماه پس از خروج نیروهای شوروی از ایران، این وزیران را از کابینه تصفیه نمود و فشار بر حزب توده را افزایش داد. در عین حال، قوام در مذاکراتی که قرار بود درباره جزئیات همکاری با «انجمن ایالتی» آذربایجان با فرقه دمکرات انجام دهد و همچنین در برگزاری انتخابات مجلس پانزدهم شورای ملی هیچگونه جدیت و یا عجله‌ای از خود نشان نمی‌داد.

به دنبال تغییر کابینه قوام و اخراج وزیران توده‌ای، پیشه‌وری نگران بار دیگر بطور فوری خواستار ارسال تعدادی تفنگ، مسلسل، کامیون و افراد متخصص پرتاب توپ، مقادیری قند و چای و همچنین ۲۰ میلیون تومان (با نرخ رایج وقت حدود شش میلیون دلار) پول نقد از مسکو شد تا مخارج حکومت فرقه را بپردازد (۳).

اواخر مهر ماه قوام از سفیر آمریکا در تهران، جرج آلن، پرسید که اگر ارتش ایران خود را وارد آذربایجان کند و شوروی به دفاع از پیشه‌وری برخیزد، واشنگتن چه خواهد کرد؟ جواب آلن در ابتدا نا روشن و دو پهلو بود، اما بزودی آمریکا مبلغ ده میلیون دلار وام به ایران داد (۴) تا آن را صرف مخارج نظامی خود کند. بعد از تامین این حمایت آمریکا بود که قوام اعلام کرد ارتش ایران برای تضمین آرامش و امنیت در انتخابات وارد آذربایجان خواهد شد.

حتی در اواسط آبان ماه ۱۳۲۵ که دیگر یک ماه به سقوط حکومت فرقه و فرار رهبران آن به باکو مانده بود، از مسکو خبری نرسید.

اواخر آبان ماه پیشه‌وری با امید اینکه فدائیان فرقه در مقابل ارتش ایران مقاومت خواهند کرد در نامه‌ای به رهبران حزب کمونیست آذربایجان شوروی نوشت که ورود ارتش ایران به آذربایجان ایران اعلام جنگ به حکومت فرقه است و آنها می‌آیند تا «همه دستاوردهای آذربایجان را ملغی کنند» (۵). پیشه‌وری همانند

آنچه که در روزنامه «آذربایجان» ارگان فرقه دموکرات نوشته بود، در این نامه هم به «رفقای باکو» تاکید میکرد که «بیش از ۲۰ هزار فدائی آماده جنگ هستند: مرگ هست، ولی بازگشت نیست.»

بالاخره در هفتم آذر ماه (۲۸ نوامبر) جواب مسکو به درخواست های پیشه وری آمد. جواب استالین این بود که حکومت فرقه باید از هرگونه برخورد نظامی با ارتش ایران خودداری کند تا کسب امتیاز نفت با خطر روبرو نشود.

پیشه وری نمی توانست باور کند که استالین برخلاف چند ماه پیش دیگر نمی خواهد از فرقه دمکرات پشتیبانی کند. او نامه ای شور انگیز به باقروف نوشته خواهش کرد آن را به اطلاع استالین برساند (۶) پیشه وری در این نامه می نوشت که در آذربایجان مردم می پرسند «مگر ممکن است که برادران ما در آن سوی ارس به ما اسلحه و کمک ندهند؟»

اما از کمک و اسلحه و پول خبری نشد. بزرگترین کمکی که شوروی حاضر شد به فرقه دمکرات بکند این بود که سفیر شوروی ایوان سادچیکوف به سفیر آمریکا آلن «هشدار» داد که ارسال ارتش به آذربایجان میتواند باعث ایجاد مشکلات در خود آذربایجان و مرز شوروی شود، هشدار می داد که نه آلن آن را جدی گرفت و نه حکومت ایران.

در چنین تنگنای مخاطره آمیز بود که پیشه وری در تاریخ ۱۷ آذر ۱۳۲۵ (هفتم دسامبر ۱۹۴۶) یعنی درست چهار روز پیش از ۲۱ آذر ۱۳۲۵ نامه معروف خود را به استالین و دیگر رهبران شوروی نوشت. در این نامه (این لینک) که به امضای پیشه وری و دیگر رهبران فرقه رسیده بود، از جمله گفته می شد:

اولا مادام که مرزهایمان باز هستند و قدرت ملی مان پابرجاست، مقدار کمی به ما سلاح داده شود. زیرا اگر کار به این روال پیش رود، این کار دیگر ممکن نخواهد شد. ما به راحتی قادریم این سلاح ها را چنان مخفیانه بدست قوای ملی برسانیم که نیروی مخالف از آن مطلع نشود. پس از شروع و شدت درگیری انجام این کار بسیار سخت خواهد بود. ما سلاح زیادی نمی خواهیم. منظور ما اندک مقداری است تا فدائیان ناگزیر نشوند با دست خالی جلوی دشمن بروند.

ثانیا حالا که قوام جنگ را شروع کرده و به ریختن خون برادران ما پرداخته است، اجازه داده شود ما نیز از هر سو او را در تنگنا قرار دهیم، تا از این طریق امکان قیام آزادیخواهان همه جای ایران را فراهم کرده، نهضت بزرگی در

سراسر ایران آغاز نماییم و با سرنگون ساختن حکومت ارتجاعی تهران، حکومتی دموکراتیک بجای آن مستقر سازیم.

اگر این کار به صلاح نیست، بگذارید از تهران کاملاً قطع رابطه کنیم و حکومت ملی خویش را بوجود آوریم. (مردم ما] به راه حل اخیر بیشتر تمایل دارد.) سیاست شوروی هر کدام از این دو راه را که انتخاب کند، ما می توانیم آن را شرافتمندانه اجرا کنیم و موفق گردیم.

(...) مسئله نفت مسئله بسیار نسیه ای است که دولت شوروی بدون داشتن طرفدارانی در مجلس و جامعه موفق به دستیابی به آن نخواهد شد. «حسن نیت» قوام السلطنه نیز نمی تواند تضمین محکمی به حساب آید. زیرا او در مسئله آذربایجان نشان داد که حسن نیت چیست. (...)

مسئله نفت هنگامی می تواند به سود اتحاد شوروی حل شود که نیروهای اجتماعی پشت آن باشند. همین نیروها اکنون در نقاط دیگر ایران به شکل فوق العاده ای در حال سرکوب شدن و از بین رفتن اند، ولی [هنوز] کاملاً از بین نرفته اند. نیروی ما در آذربایجان، نیروی مهمی است. ما دارای امکانات جدی برای وارد آوردن فشار به حکومت تهران هستیم. (...)

ولی این نامه هم کارگر نشد.

ارتش ایران وارد آذربایجان شد. برخلاف انتظار تهران و شاید هم خود پیشه وری، مقاومت دسته های فدائیان فرقه به نسبت ناچیز بود (۷).

خود پیشه وری و رهبری فرقه که هنوز در تبریز بود، شب بیستم به بیست و یکم آذر یعنی قبل از ورود ارتش به تبریز، شهر را تخلیه کرده با کمک کنسولگری شوروی به باکو گریختند.

روز ۲۱ آذر بدون آنکه ارتش مرکزی وارد تبریز شود، فرقه شهر را ترک کرده بود. شهر به حال خود رها شده بود. یک روز بعد یعنی ۲۲ آذر با ورود ارتش مرکزی، تبریز بعد از یک سال جدائی و یک روز و نیم بی صاحبی، به سرزمین دیرین خود یعنی ایران بازگشت.

زیرنویس ها:

(۱) برای مطالعه متن کامل اسناد و بررسی منابع مربوطه لطفاً به همین تارنمای «چشم انداز»، دفتر «از ۲۱ آذر تا ۲۱ آذر» مراجعه کنید.

(۲) شاید رایانه، فرناند: استالین و تاسیس فرقه دموکرات آذربایجان، در: گفتگو، ۱۳۸۶. این، ترجمه بسیار کوتاهی از اصل انگلیسی این اثر («استالین، باقروف و سیاست های شوروی در ایران در سال های ۱۹۳۹-۴۶»، سال ۲۰۰۰ دانشگاه ییل آمریکا) است که در واقع تز دکترای خانم شاید رایانه است و هنوز بصورت کتاب کامل چاپ نشده است. این نوشته که عبارت از تقریباً ۴۰۰ صفحه است، بنظرم کامل ترین و دقیق ترین بررسی ماجرای «فرقه دمکرات آذربایجان» بشمار میرود.

(۳) یادداشت های صحبت با پیشه وری، بیستم اکتبر ۱۹۴۶، کاملاً سری، آرشیو اسناد احزاب سیاسی و سازمان های اجتماعی جمهوری آذربایجان، به نقل از شاید رایانه، ص ۳۴۵

(۴) کیونیهلم: ریشه های جنگ سرد، به نقل از شاید رایانه، ص ۳۴۶

(۵) گزارش قلی یف به باقروف از طریق آتاکیشی یف، به نقل از شاید رایانه، ص ۳۴۷

(۶) باقروف به استالین، به نقل از شاید رایانه، ص ۳۴۷

(۷) اتابکی، تورج: آذربایجان در ایران معاصر، تهران ۱۳۷۶، ص ۱۸۴-۱۸۶



تیتز آخرین شماره روزنامه «آذربایجان» ارگان فرقه دموکرات، چاپ تبریز

تبریز یک روز بعد از فرقه

مطالعه آخرین شماره روزنامه «آذربایجان» از ۲۰ آذر ۱۳۲۵ بسیار جالب است. اگر آخرین اعلامیه فرقه از تبریز را که در این شماره روزنامه نامبرده درج شده است در چارچوب شرایط آن روزها بگذاریم و با اطلاعات و خاطرات افراد مختلف مقایسه کنیم، این بررسی می‌تواند فوق العاده آموزنده هم باشد.

این آخرین شماره روزنامه مزبور بود که در ایران چاپ شد. شب بیستم به بیست و یکم آذر ۱۳۲۵ حکومت پیشه‌وری سقوط کرد. بعد از آن روزنامه «آذربایجان» «در مهاجرت» یعنی در باکو منتشر شد.

چاپ و پخش این شماره فقط چند ساعت قبل از آن اتفاق افتاد که پیشه‌وری و دیگر رهبران رده بالای فرقه سوار اتومبیل‌های کنسولگری شوروی شده تبریز را به قصد باکو ترک کنند. توضیح این که مقامات مسئول باکو به دستور میرجعفر باقروف رئیس حزب کمونیست آذربایجان شوروی که مجری اصلی برنامه مسکو در رابطه با آذربایجان ایران بود، به رهبران فرقه دستور داده بودند که فقط رده بالای فرقه به شوروی پناهنده میشوند. بقیه و به خصوص افراد رده‌های میانه و پایین باید بمانند و تا «شهادت» به «مبارزه» ادامه دهند (1).

می‌دانیم که این دستور چندان اجرا نشد و در روزهای بعد، تعداد زیادی، احتمالاً چند هزار نفری که کادرهای میانه و حتی پائین فرقه بودند هم بدنبال رهبری، به شوروی گریختند.

مهم‌ترین مطلبی که در این آخرین شماره روزنامه «آذربایجان» به چشم می‌خورد، سرمقاله آن با تیتز «اعلامیه مشترک فرقه دموکرات آذربایجان و شورای مرکزی اتحادیه‌های سندیکائی آذربایجان» با امضای

سید جعفر پیشه‌وری و محمد بی‌ریاست که در آخرین روزهای فرقه به جای پیشه‌وری رئیس فرقه انتخاب شده بود. در این اعلامیه بلند بالای فرقه که خطاب به «کارگران و روشنفکران آزادیخواه، زنان شرافتمند و مردان با ناموس آذربایجان» نوشته شده است، گفته می‌شود که آنها و همه آذربایجانیان در این روز حساس باید همه نیروها را صرف مبارزه در «جبهه» کرده و به «مبارزه» ادامه دهند، چرا که این، «مرحله ای نو» در «مبارزه فرقه» است و «پیروزی بیشک از آن فرقه خواهد بود»...

این در حالی است که چند ساعت بعد از تالیف و انتشار این اعلامیه یعنی در شب ۲۰-ام به ۲۱-ام آذر، پیشه‌وری و دیگر رهبران درجه یک فرقه با سراسیمگی تبریز و ایران را ترک کردند. در تبریز هنوز از ارتش مرکزی ایران خبری نبود.

اسنادی که بعداً فاش شدند نشان می‌دهند که تصمیم عقب نشینی ارتش شوروی از آذربایجان که حامی اصلی فرقه بود و به حال خود رها کردن فرقه چند ماه قبل از آن در مسکو گرفته شده بود و باکو که مجری دستورات مسکو بود، از آن با خبر بود و حتی موظف به اجرای برنامه عقب نشینی فرقه شده بود.

یکی از خاطرات انگشت شمار و مهمی که در دوره حکومت یکساله فرقه نوشته شده اند، متعلق به مرحوم حاج میرزا عبدالله مجتهدی مجتهد بنام تیریزی است که چند سال پیش در تهران چاپ شد. او در خاطرات مورخه روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ یعنی یک روز بعد از سقوط فرقه می‌نویسد:

«پنجشنبه ۲۱ آذر»

با صدای لاینقطع تیر از خواب بیدار شدیم. قبل از طلوع آفتاب توسط نوکری که برای خریدن نان صبحانه بیرون رفته بود، مطلع شدیم که اوضاع به کلی برگشته است. اهل شهر بر علیه حکومت پیشه‌وری قیام نموده و شهر را متصرف شده‌اند. فدائی‌ها و مهاجرها را خلع سلاح نموده و دسته دسته مردم شهری که مسلح شده‌اند، مشغول تعقیب و دستگیری و قتل سران و سرکردگان آنها می‌باشند. پیشه‌وری فرار کرده‌است. نظمیه به تصرف اهل شهر در آمده‌است و مهاجرهائی که در خانه‌های مصادره شده سکونت (داده) شده بودند، بیرون ریخته شده‌اند. از هر طرف صدای تیر، تفنگ و مسلسل که به خوبی از همدیگر متمایز بودند، شنیده می‌شد.

منبع: میرزا عبدالله مجتهد تبریزی: بحران آذربایجان (سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ ش)، تهران ۱۳۸۷

دو روز بعد وقتی ارتش مرکزی ایران وارد تبریز شد، خبری از «حکومت» فرقه و دسته «فدائیان» و به اصطلاح «قزلباش» آنها نبود... آنها یا فرار کرده بودند و یا خود مردم محل با آنها «تسویه حساب» نموده بودند. در خلاء یکی دو روزه میان فرار رهبران و فعالان فرقه و آمدن ارتش مرکزی، بلبشو و بی قانونی ایجاد شده بود...

ظاهراً حاج علی شبستری رئیس «مجلس ملی» فرقه که بعداً طبق توافق با دولت مرکزی تبدیل به «مجلس ایالتی» شده بود، از نمایندگان انگشت شمار فرقه بود که هنوز در شهر مانده بود...

کنسول ایالات متحده در تبریز این خاطرات را از روز بعد از فرار رهبران فرقه می‌نویسد:

تلگرام «1246-00/12-801»

از کنسول تبریز (ساتن) به وزیر خارجه

تبریز ۱۲ دسامبر ۱۹۴۶

(دریافت شده: ۱۶ دسامبر، ۱:۱۴ بعد از ظهر)

(...)

افراد غیر نظامی بسیاری مسلح شده‌اند و سرگرم شکار دمکرات‌های سابق هستند، اما بی‌نظمی کلی چندان زیاد نیست. گهگاه تیراندازی‌ها بگوش می‌رسد، اما هدف این تیراندازی‌ها معلوم نیست. من به کاخ استانداری رفتم، اما آنجا عملاً خالی بود به استثنای (حاجی علی، - م) شبستری رئیس انجمن ایالتی (قبل از آن رئیس «مجلس ملی» فرقه، - م) که با صداقت تمام کوشش می‌کرد به صورت نمادین نشان دهد که اوضاع تحت کنترل است. او بین دموکرات‌ها فردی بود که بیش از دیگران مورد احترام مردم بود و حالا بنظر می‌رسد صرفاً تحت تاثیر

احساسات وطن دوستانه عمل می‌کند. به او گفتم می‌خواهم در این دوره ناروشنی هر کمکی از دستم بر می‌آید، انجام دهم تا از خشونت جلوگیری شود. او اظهار امتنان بسیاری کرد و گفت تمام شب بیدار بوده و می‌خواهد تا زمانی در این صندلی اش بنشیند و صبر کند که قوای دولت مرکزی بیایند. وقتی آنجا را ترک کردم، ابتدا سربازان مسلح را دیدم که قبلا هم دیده بودم اما بعدا فهمیدم که آنها آسوری هائی بودند که از کشته شدن هراس داشتند و می‌خواستند من آنها را به محل امنی ببرم. به آنها گفتم که برای پیشگیری از هرج و مرج هرچه از دستم برآید خواهم کرد، اما آنها باید در همانجا که بودند، بمانند.

آنگاه به مقر دموکرات ها رفتم و دیدم آنجا تخلیه شده، بجز چند سرباز سرتاپا مسلح که نمی‌دانستند نگهبانی چه کسی را باید بکنند. آنها بمن گفتند که بی ریا، رهبر اتحادیه کارگری (محمد بی ریا رئیس اتحادیه کارگری، وزیر فرهنگ و در آخرین روزها جانشین پیشه وری، - مترجم) در درون ساختمان است اما وقتی من درون ساختمان رفتم، دیدم یک عضو سرگردان کمیته آنجاست که از هیچ چیز خبر ندارد. دفتر پیشه وری که تا روز پیش مرکز قدرت دولتی بشمار می‌رفت، پر از آشغال هائی مانند پس مانده‌های نان، تخم مرغ، استکان‌های خالی و ته سیگار بود. اینها آثار آخرین ساعات ناروشنی بودند. هیچ کس نمی‌داند که پیشه وری کجاست. شنیدم به اتومبیل بی ریا حمله شده و او را به بیمارستان شوروی برده‌اند. رفتم تا شاید او را بیابم. درهای بیمارستان را بسته بودند و جمعیت خشمگینی که جلوی در بیمارستان بود، اتومبیل این محبوب ترین فرد دموکرات ها را تخریب کرده بودند. پزشکان به من گفتند که بی ریا در بیمارستان بود اما از در عقب گریخته است. من با اتومبیل باز در شهر به راه افتادم. گروه های مردم که همینطور بدون هدف حرکت می‌کردند، تا پرچم اتومبیل مرا می‌دیدند، اظهار شادمانی می‌کردند. در نزدیکی ما تیر پرانی بگوش می‌رسید، اما من فقط در یک نقطه خیابان اصلی یک لکه خون دیدم که بنظر من نتیجه کشته شدن یک نفر بود. بالاخره جاوید (سلام الله جاوید، استاندار آذربایجان در حکومت فرقه دموکرات، - م) را یافتم که گفت فقط تعداد کمی قوای انتظامی باقی مانده‌اند و او امیدوار است که ارتش ایران یا امروز و یا فردا برسد. این خبری نا امید کننده بود، چرا که من نگران آن بودم که اگر نیمه شب شود و قوای دولت هنوز به شهر نرسند، چه خواهد شد. هر آنچه از دست من برمی‌آمد، انجام دادم و انجام خواهم داد تا همچنان در شهر بگردم، تا احساس امنیت در دل مردم را تقویت

نمایم. مابقی مربوط به زمان و تهران می‌شود.» (منبع: ۲۱ آذر ۱۳۲۵: نامه
کنسول آمریکا در تبریز)

سراسیمگی در ترک ایران از سوی رهبران فرقه که در نامه فوق کنسول آمریکا و چند منبع دیگر می‌توان دید و دعوت فرقه از مردم به ادامه «مبارزه» چند ساعت قبل از گریختن از ایران که در آخرین سرمقاله روزنامه «آذربایجان» و دیگر منابع می‌خوانیم و مشاهده می‌کنیم، می‌تواند نشان‌دهنده ریاکاری سالوسانه رهبران فرقه و گروه باقروف-آتاکیشی یف در باکو بوده باشد. اما دلیل چنین وضعی در عین حال شاید آن باشد که پیشه‌وری و دیگر رهبران فرقه خبری از برنامه مسکو و باکو دائر بر رها کردن فرقه در نیمه راه نداشتند.

در باکو میرجعفر باقروف رئیس حزب کمونیست آذربایجان شوروی اگرچه مجری فرمان‌های مسکو و استالین بود، ظاهراً برنامه‌های «آذربایجان بزرگ شوروی» خودش را هم داشت. اما فرقه دمکرات در نقش «مجری دوم» و «پیاده نظام» برنامه‌های مسکو، بازنده اصلی بود.

البته برای تاریخ، این چیزی غیر عادی نبود. این فقط تکرار سناریوی بود که در آن یک قدرت بزرگ یک نیروی در اصل ناچیز محلی را ابتدا ایجاد می‌کند، از آن استفاده حداکثر خود را می‌نماید و بعد از آنکه رسالت این نیروی محلی به پایان رسید، آن را به یک گوشه می‌اندازد.

1. Scheid Raine, Fernande: Stalin, Bagirov and Soviet Policies in Iran 1939-1946, Ann Arbor, MI, 2000, 347-350



تصویری از یک کلاس درس در حکومت «فرقه دموکرات آذربایجان»

موضوع زبان مادری و حکومت پیشه‌وری

بی شک بدون درک اوضاع جنگ و اشغال صفحات شمالی ایران از سوی ارتش سرخ شوروی در زمان جنگ دوم جهانی، بررسی جریان پیشه‌وری چیزی جز گمراهی به بار نخواهد آورد.

در واقع نه تأسیس حکومت فرقه دموکرات به رهبری پیشه‌وری در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ و نه سقوط این حکومت درست یک سال بعد در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ را نمی‌توان جدا از اشغال شمال ایران توسط ارتش سرخ و سپس تخلیه ایران درست درک کرد و فهمید.

در سال ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) آلمان به اتحاد شوروی حمله کرد. در ایران مناسبات رضاشاه با آلمان گرم شده بود. بر این اساس نگرانی از اینکه ایران به نوعی «ستون پنجم» آلمان تبدیل خواهد شد افزایش یافت. مسکو دو ماه بعد در مرداد ماه ۱۳۲۰ واحد‌های ارتش سرخ را وارد مناطق شمالی ایران کرد. بطور همزمان، بریتانیا جنوب ایران را اشغال نمود.

چکیده تحولات سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶ یعنی از آغاز جنگ تا پایان آن از نگاه آذربایجان به زبانی ساده این است: ارتش شوروی به بهانه جنگ آمد، بعد از جنگ که قوای بریتانیا ایران را ترک کردند، ارتش سرخ نرفت، ماند و در شرایط اشغال ایران، با عنوان کردن موضوع‌های محلی، زبانی و قومی و با تاسیس فرقه و حزب «دمکرات» و حکومت محلی آن در آذربایجان و کردستان خواست این دو منطقه را زیر نفوذ خود نگه دارد. بعد چون فشار بین المللی افزایش یافت و مسکو دریافت که ظاهراً چاره‌ای جز تخلیه ایران نیست، کوشش نمود خروج نیروهای خود را مشروط به پذیرش امتیاز استخراج نفت آذربایجان از سوی ایران کند. ایران این وعده را داد و ارتش سرخ ایران را تخلیه نمود. با این ترتیب ایران، آذربایجان و کردستان را از شوروی پس گرفت. حکومت‌های محلی تبریز و مهاباد فرو ریختند. اما با اینهمه ایران به وعده خود مبنی بر دادن امتیاز نفت به شوروی عمل نکرد. مسکو از این ماجرا با دست خالی بیرون آمد.

بهانه زبان

۷۰ سال پیش شوروی پس از اشغال صفحات شمالی ایران در جنگ دوم جهانی، برای تقویت موقعیت فرقه دمکرات که با کمک ارتش شوروی برای یک سال در آذربایجان ایران بر سر قدرت آمد، از «کارت» زبان مادری نیز فعالانه استفاده کرد.

تشکیل فرقه دمکرات در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ و تاسیس حکومت فرقه در تبریز در ۲۱ آذر همان سال، طوری که در مقاله‌های پیشین دیدیم، بر اساس دستورهای مستقیم مسکو و با مدیریت حزب کمونیست آذربایجان شوروی انجام گرفت.

اولین دستور مستقیم و بی‌پرده استالین، رهبر حزب کمونیست شوروی که خواستار یک «جنبش تجزیه طلبانه» در آذربایجان، کردستان و سپس گیلان، مازندران و خراسان بود به موضوع استفاده از عامل «زبان‌های بومی» نیز در یک ماده جداگانه و با این جملات اشاره میکرد:

و – حقوق برابر برای اقلیت‌های ملی و ایلات: افتتاح مدارس و نشر روزنامه و کتاب به زبان‌های آذربایجانی، کردی، ارمنی و آسوری، برگزاری جلسات دادگاه و مکاتبات رسمی در مؤسسه‌های محلی به زبان‌های بومی، ایجاد یک مدیریت استانی از جمله ژاندارمری و پلیس که متشکل از افراد بومی محل باشد، تأسیس انجمن‌های ولایتی، ایالتی و شهری (و) موسسات خودگردان محلی (...)

تمام فرمان نخستین استالین در این مورد را میتوانید در این مقاله بخوانید.

در فرمان فوق بر کار انتشاراتی به زبان های محلی نیز در دو بند جداگانه تاکید می شود:

۹. کار چاپ یک مجله مصور در باکو برای پخش در ایران و همچنین سه روزنامه جدید در آذربایجان جنوبی به کمیته مرکزی حزب کمونیست (ب) آذربایجان سپرده شود.

۱۰. به اداره نشریات دولتی (تحت نظارت کمیساریای آموزش و پرورش اتحاد شوروی) (یودین) سپرده شود که سه دستگاه چاپ کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) آذربایجان برای تامین نیازهای چاپی در اختیار فرقه دمکرات آذربایجان جنوبی قرار گیرد.

«گوپ» چی های حزب و ارتش اتحاد شوروی

در درون ارتش سرخ سازمانی بنام «اداره کل تبلیغات سیاسی» (گوپ) (GUPP) به وجود آمده بود که وظیفه اش تبلیغ و ترویج برای اتحاد شوروی، نظام کمونیستی، و کسب اعتبار و محبوبیت برای نیرو های اشغالگر ارتش سرخ بود.

در آذربایجان ایران و دیگر مناطق اشغالی شمال ایران، اکثریت «گوپ چی» های ارتش سرخ عبارت از «خاور شناسان نظامی» بودند.

ده سال به عقب برویم. در سال های ۱۹۳۰ ارتش شوروی برای آمادگی به جنگ، بسیجی در دانشگاه های شوروی به راه انداخت که طبق آن، هزاران کادر با دانش به زبان، تاریخ، اقتصاد، تجارت، سیاست و مسائل استراتژیک کشور های فعال در جنگ و یا همسایه شوروی تربیت می شدند. کمیسیون مشترکی عبارت از مسئولان کمیته تحصیلات عالی و وزارت دفاع شوروی برنامه تحصیل زبان و رشته بخصوص دانشجویان را معین می کرد. در مورد ایران این افراد اساساً از جمهوری شوروی آذربایجان بودند. از بین معروف ترین آنها می توان از نویسنده میرزا ابراهیموف و «شاعر خلق» سلیمان رستم نام برد که جزو «پیشاهنگان» اداره جاسوسی «گوپ» برای قبولاندن نظام شوروی به آذربایجانیان ایران به حساب می آمدند و این کار را از طریق شعر، ادبیات و تبلیغ زبان مادری انجام می دادند. زیر دست این عده ده ها نفر از ایرانیانی کار می کردند که برای کار به باکو رفته بودند، تمایلات کمونیستی داشتند و به طور مستقیم و یا غیر مستقیم به خدمت ارتش سرخ و حزب کمونیست اتحاد شوروی در آمده بودند. افراد این گروه نسبتاً بزرگ از قبیل غلام یحیی دانشیان (معاون وزیر جنگ حکومت فرقه و جانشین پیشه‌وری بعد از فوت او در

باکو) یا قبل از اشغال ایران از طرف ارتش سرخ و یا همزمان با آن به ایران آمده بودند. در این مدت، یعنی تا تاسیس فرقه دموکرات، آنها به کار های تبلیغاتی پرداختند و بعد تر در حکومت فرقه دموکرات و گروه های مسلح آن یعنی «فدائیان» نقش مؤثری بازی کردند.

مدت کوتاهی پس از اشغال آذربایجان ایران هیئتی به رهبری یکی از دبیران حزب کمونیست آذربایجان شوروی بنام عزیز علی اف (پدر زن حیدر علی اف یعنی پدر بزرگ رئیس جمهوری کنونی آذربایجان) با دعوت فرماندهی نیروهای ارتش شوروی در ایران به تبریز آمد تا در چارچوب «گوب» و «اداره کشفیات نظامی» روابط ارتش سرخ را با روشنفکران و افراد بانفوذ و معتبر محلی آذربایجان ایران مستحکم کند. تمرکز کار تبلیغاتی و سیاسی این گروه در آذربایجان ایران بر مسئله زبان ترکی، فرق آن با زبان رسمی ایران یعنی فارسی و تحریک قوم گرایی آذربایجانی بود. میرزا ابراهیموف بعد ها در مقاله «اوجالیغین حکمتی» (آذربایجان ۱۹۸۳-۵) نوشت: «نظر به اینکه در آذربایجان جنوبی که ما اشغال کرده بودیم، سربازان زیادی آذربایجانی بودند، ما می بایستی با آنها کار تبلیغاتی و تشویقاتی می کردیم و مناسبات دوستانه ای را که از همان ابتدا بین مردم محلی و ارتش ما بوجود آمده بود، تحکیم می نمودیم.»

چند سال بعد با تبلیغات وسیع قوم گرایی و ناسیونالیسم آذربایجانی گذشت. ارگان این تبلیغات روزنامه «وطن یولوندا» شد که اولین سردبیرش خود میرزا ابراهیموف بود. میرزا ابراهیموف بعد ها نوشت: «برای آذربایجانیان جنوبی که از مدارس، مطبوعات و ادبیات به زبان مادری خود محروم بودند و به خاطر انکار هویت، ملیت، تاریخ و زبانشان در دوران استبداد رضاشاهی تحت ظلم و پیگرد قرار گرفته بودند، روزنامه «وطن یولوندا» مانند نوری بود که در تاریکی درخشید.» («سال های ۱۹۲۰-۷۰»، باکو ۱۹۷۹).

اقدامات دیگری که با ابتکار عزیز علی اف انجام گرفت تاسیس بیمارستان شوروی، مدرسه شوروی، تشکیل گروه های موسیقی و تئاتر و دعوت از اپرا های شهر های شوروی برای اجرای برنامه در شهر های آذربایجان ایران بود. اما این قبیل اقدامات تا زمان بعد از خاتمه جنگ با استقبال چندان گرم مردم محلی آذربایجان ایران روبرو نشد.

بعد از جنگ

طبق نقشه، در ۱۲ شهریور ۱۹۲۴ «فرقه دموکرات آذربایجان» به رهبری سید جعفر پیشه وری تاسیس شد و شاخه آذربایجان حزب توده خود را منحل کرده به فرقه نو تاسیس پیوست. رهبری فرقه ابتدا از نمایندگی های دیپلماتیک «کشور های دوست» خواست به کمک آذربایجانی های ایران که «در آستانه نابودی از سوی ارتش ایران قرار دارند» بشتابند. بعد از مدتی فرقه با صدور قطعنامه ای به «مبارزه مسلحانه» برای «تاسیس یک حکومت ملی» فراخواند در حالی که در واقع ارتشی در طرف مقابل نمانده بود که بر ضدش

«مبارزه» کرد زیرا همه نیروهای ارتش ایران که در آذربایجان ایران بودند همزمان با ورود ارتش سرخ به تهران عقب نشینی کرده و یا پراکنده شده بودند.

در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۲۴ حکومت فرقه دموکرات در تبریز تاسیس یافت. پیشه‌وری نخست وزیر حکومت شد. روزنامه «وطن یولوندا» به کار خود ادامه داد، اما روزنامه ای بنام «آذربایجان» تبدیل به ارگان اصلی فرقه و حکومت آن شد. هیئت تحریریه «آذربایجان» در دست شوروی‌ها بود، اما بسیاری از آذربایجانی‌های ایران نیز در آن می‌نوشتند. بخش مهمی از سرمقاله‌ها را خود پیشه‌وری می‌نوشت.

مهمترین چیزی که در دوران یک ساله حکومت پیشه‌وری رشد کرد مطبوعات بود که تقریباً بدون استثنا به ترکی آذربایجانی نوشته میشد که آن هم سرشار از تعریف و توصیف زبان و فرهنگ آذربایجان و اتحاد شوروی و بخصوص حزب کمونیست و استالین بود، چیزی که افسران و کارمندان «گوپ» («اداره کل تبلیغات سیاسی») طراحان اصلی آن بودند. «ادبیات حسرت» و «جدایی دو آذربایجان» و «نقش ارس در جدا کردن قهری دو پارچه یک ملت واحد» از این مدت به بعد بود که رواج یافت. به نوشته «وطن یولوندا»: «احساس وطن دوستی هر روز قوی‌تر می‌شود. شاعرانی که قبلاً اشعار بی‌اهمیتی می‌نوشتند، اکنون آثار حماسی در مورد وطن، تبریز و ستارخان می‌سرایند.»

در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۵ با سیاست ورزی حکومت قوام مبنی بر وعده استخراج نفت شمال به مسکو و تحت فشار آمریکا و انگلیس، ارتش شوروی شروع به تخلیه آذربایجان ایران و دیگر مناطق شمالی ایران کرد. تا سقوط حکومت فرقه فقط ۶-۷ ماه مانده بود.

در جریان پیشروی ارتش ایران و احیای کنترل بر آذربایجان ایران صد‌ها و بنا به تخمین طرفداران فرقه چند هزار نفر کشته شد. بعضی از کادرهای بالاتر فرقه مانند فریدون ابراهیمی نیز جزو کشته‌شدگان بودند. اما اکثریت بزرگ رهبران فرقه برخلاف شعار معروف پیشه‌وری که میگفت «اولمک وار، دونمک یوخ» (مرگ هست اما بازگشت نیست) به شوروی گریختند.

البته میرزا ابراهیموف و دیگر «گوپ» چی‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی و ارتش سرخ قبل از همه رفته بودند. آنها با کسب مقام‌های خوب در باکو به کار و زندگی خود ادامه دادند و خاطرات خود را از «سرگذشت جنوب» خود نوشتند. طبق بعضی آمار ۵۰۰ تا سه هزار نفر از کادرهای فرقه دموکرات هم به شوروی پناه بردند. بعضی از شاعران و نویسندگان ایرانی «ادبیات حسرت» از قبیل مدینه گلگون در آنجا نیز به کار خود ادامه دادند. بعضی دیگر دم بر بستند و یا به غرب مهاجرت کردند و یا به ایران برگشتند. بعضی‌های دیگر اصلاً ایران را ترک نکردند و ترجیح دادند با وجود خطر زندان و اعدام بمانند.

بعد از فروپاشی شوروی «ادبیات حسرت» و «گوپ» عموماً به تاریخ سپرده شد.

پیامد های سیاسی و اجتماعی تجربه تلخ فرقه

این پیامد های سیاسی و اجتماعی یک سال حکومت فرقه جدی بودند. آنها را باید در دو سطح و زمینه بررسی کرد.

یکم، در زمینه مقام اجتماعی و سیاسی زبان فارسی و ترکی آذری: بعد از فروپاشی فرقه، مردم به روال زندگی سابق و همیشگی خود برگشتند. یعنی در خانه و بانک و دادگاه و اداره و غیره هر کس زبان خود را بکار برد، اما سر درس و یا وقتی صورت جلسه دادگاه و یا یک سند ثبت اسناد و یا نامه رسمی می نوشتند، از فارسی استفاده میکردند. در آذربایجان این به آن معنا بود که در حوزه شخصی و خصوصی، حتی بین معلم و دانش آموز در موقع زنگ تفریح و یا در شهربانی وقتی میرفتید در باره چیزی شکایتی بکنید، اگر طرف شما مثل خودتان ترکی زبان بود، ترکی حرف می زدید، اما وقتی در همان شهربانی صورتجلسه بر می داشتند، آن را به فارسی می نوشتند.

این را «دوزبانگی» می نامند. این دوزبانگی و حتی چند زبانگی یک سنت تاریخی و چند هزار ساله در آذربایجان ماست. در زمان هخامنشیان، اشکانیان، سلوکیان و ساسانیان هم آذربایجانی ها زبان های ایرانی و محلی خود را داشتند که متأثر از مادی و دیگر زبان های ایرانی مانند فارسی و پارتی و زبان های همسایه بود. تازه در هر محل هم هر کس لهجه خود را با ویژگی های خودش صحبت می کرد. ما امروزه این زبان های محلی ایرانی را آذری، تاتی، تالشی، کردی و غیره می نامیم. اما در همه این دوره ها زبان فارسی بطور فزاینده ای نقش زبان مشترک بین همه ایرانیان را بازی می کرد.

هزار سال قبل هم این طور بود. اما این بار به جای آن زبان ها و لهجه های محلی ایرانی، زبان جدیدی نشسته بود: ترکی جایگزین آن زبان ها و لهجه ها شده بود، در حالی که فارسی همچنان زبان مشترک ملی ما بود. به ویژه در زمان صفویان ترکی به عنوان زبان مادری و یا نخست بخشی از مردم رواج بیشتری یافت، اما همچنان زبانی شفاهی و محلی باقی ماند، در حالی که فارسی همچنان نقش زبان مشترک و ملی را داشت.

در زمان رضا شاه هم این طور بود. تنها فرق موقعیت زبان فارسی و ترکی آذری در دوره پهلوی با مثلاً دوره قاجار این بود که همزمان با رضا شاه و سپس محمد رضا شاه، کوشش برای ساختن و تقویت یک «دولت-ملت» متمرکز، سازمان یافته و معاصر (یعنی سکولار و رو به غرب) هم افزایش یافت و اگرچه دوره رضا شاه تقریباً شانزده سال طول کشید، اما در این زمینه موفقیت های زیادی بدست آمد که بعداً در دوره پهلوی دوم ادامه یافت. در زمینه زبان هم تحصیل زبان مشترک و ملی فارسی سرتاسری شد، مدارس و نظام آموزش و پرورش متمرکز و سازمان یافته شد و انتشارات بیشتر شد و صنعت چاپ رشد کرد.

همزمان، در زبان فارسی اصلاحات معینی انجام گردید، مانند جایگزین کردن برخی واژگان عربی با فارسی، بدون آنکه مانند ترکیه آتاتورک در این زمینه زیاده روی شود.

یعنی حکومت فرقه دموکرات از نگاه تحول زبان، چه فارسی و چه ترکی آذری، وقفه و یا سکنه ای یکساله بود. بعد از این وقفه که از خارج، از شوروی به ما تحمیل شده بود، وضع زبان های فارسی و ترکی در آذربایجان به حالت قبلی و همیشگی خود برگشت. بعد از حکومت فرقه، اولاً زبان فارسی که از رسانه ها و انتشارات و ادارات رخت بر بسته بود به جای همیشگی خود به عنوان زبان مشترک و رسمی یعنی کتبی برگشت. ترکی هم به آن موقعیت پیشین خود که زبان محاوره بین ترکی زبانان بود بازگشت. آن «ترکی باکو» با آن تأثیرات روسی و خصوصیات برای ما نامانوس نیز از زندگی رسمی و رسانه ای آذربایجان دور شد.

دوم، دگرگونی اجتماعی و سیاسی در برخورد به موضوع آموزش زبان مادری: طبیعی است که بعد از آنکه رهبران فرقه به باکو گریختند و حکومتشان سرکوب و اعضا و طرفدارانشان پراکنده شد، در ذهن مردم آذربایجان و کلاً ایران یک رشته تجارب و خاطراتی باقی ماند که امکان نداشت در مدت کوتاهی مانند یکی دو سال تغییر یابد. بنظر من پیامد اصلی سیاسی، و مهم تر از همه اجتماعی، فرهنگی و روانشناختی حکومت فرقه، در اینجاست. منظور من این است که فرقه ای با نام «دمکرات» مستقیماً به دست ارتش و دولت همسایه آمد و به بهانه زبان مادری، سمت زندگی سیاسی و اجتماعی ما را با کشوری که دو هزار و هفتصد سال یعنی از زمان ماد ها با آن یکجا بودیم قطع کرده، به شوروی وصل نمود.

این را اضافه کنید به اشغال نظامی تبریز و آذربایجان از سوی ارتش عثمانی در سال های ۱۹۱۴ و ۱۹۱۸ ، یعنی تنها و تنها بیست سی سال پیش از اشغال شوروی و تجربه حکومت فرقه. دولت ترکیه عثمانی که در حال فروپاشی در غرب و سرزمین های خاورمیانه بود، از روی درماندگی و استیصال آذربایجان و قفقاز را اشغال کرد و سیاست پان ترکیستی در پیش گرفت. در همان دوره اشغال آذربایجان از سوی عثمانی نیز خواستند موضوع زبان ترکی را وسیله تبلیغاتی برای اشغال و تجزیه آذربایجان بکنند. حتی قبل از همه آرادخواه بزرگ آن دوره مرحوم شیخ محمد خیابانی را از تبریز به عثمانی تبعید کردند و به کمک انجمن های «تورک اوجاگی» و شعبه های آن در تبریز تحت اشغال کوشش نمودند ترکی آذری ایران را هرچه بیشتر با ترکی عثمانی «یکسان کنند.» تجربه تلخ دوم هم از شمال، از شوروی آمد که برنامه ریزی و تامین مالی و لوژستیک اش از مسکو و مدیریت اجرائی اش از باکو بود. هر دوی این تجربه ها یا به بهانه نژاد و زبان بود و هر دو یا به همسایه عربی ما مربوط بود و یا به همسایه شمالی ما.

یعنی در ذهن مردم، آن هم نه فقط مردم خراسان و اصفهان و تهران، بلکه حتی و بخصوص مردم خود آذربایجان این خاطره و تجربه تاریخی حک شد که هر وقت کسی و گروهی موضوع زبان مادری و جدا کردن «حقوق و حساب» با زبان فارسی را در آذربایجان مطرح کرد، یک احتمال جدی این است که اولاً:

پشت سر این قیل و قال یک دولت همسایه است و ثانیاً: مشکل آن گروه و آن دولت اصلاً زبان مادری آذربایجانیان نیست، جدا کردن این سرزمین از ایران است.

پس از این دو تجربه تلخ و بزرگ، هر بار در ایران شخصی چیزی به ترکی نوشت، روزنامه ای، کتابی به ترکی آذری چاپ کرد و مجلس شعری برگزار نمود، مقام های امنیتی و قضایی قاعدتاً شک کردند که نکند زیر این کاسه هم نیم کاسه ای باشد و موضوع باز به یک دولت خارجی مربوط باشد. حتی این بدبینی، واهمه و عکس العمل های منفی و گاه تند، تنها به نظام دولتی هم محدود نبود و نیست. زمان رضاشاه هم همین طور بود، زمان محمدرضا شاه هم، در جمهوری اسلامی هم.

از سوی دیگر خیلی ها فراموش میکنند که این شک و تردید و واکنش منفی حتی محدود به دولت ها هم نیست. هر بار که فقط در سطح بحث و گفتگوی حتی خصوصی چیزی مثلاً در باره «تحصیل زبان ترکی» در یک کورس خصوصی و یا بعنوان درس انتخابی و چند ساعته در برخی مدارس مطرح می شود، مردم، بله، خود مردم آذربایجان و مخصوصاً آنها به یاد دوره پیشه وری، ارتش شوروی، سرازیر شدن «مشاوران باکوئی» به تبریز و جدائی آذربایجان از ایران می افتند. موضوع فقط بر سر دولت ها نیست. ملت هم این خاطره را فراموش نکرده است. خاطره جنگ نخست جهانی و اشغال آذربایجان از سوی روسیه و عثمانی و طرح «کارت سیاسی» زبان ترکی را بسیاری ها فراموش کرده اند. حتی از کم و کیف تجربه فرقه دمکرات هم اکثر مردم خبر ندارند.

اما آنچه که از هر دوی این تجربه های تلخ بجا مانده، آن لکه، آن زخم خاطره است که وقت و صبوری می خواهد تا هم به مردم و هم به دولت ها اثبات شود که چاپ هر اثر ترکی و یا طرح هر خواست «حق تحصیل زبان مادری» نشانه جدایی خواهی نیست، اگر چه در گذشته دو بار، آن هم به صورتی بسیار جدی و تا مرز تجزیه ایران، اینچنین بود.

همچنین، و شاید این نکته مهم تر از همه نکات دیگر باشد، کسانی که خواهان لغو این محدودیت ها می شوند، باید خود با کردار و گفتار خود اول برادری شان را ثابت کنند تا بعد بتوانند ادعای ارث نمایند. نمیتوان با کینه و نفرت و پرخاش، خواستی را طرح نمود و خواهان اجرای آن شد.

ذکر این پس منظر تاریخی و تجربی برای توجیه محدودیت هائی نیست که در طول ۸۰-۹۰ سال گذشته، با جدیتی گاه کمتر و گاه بیشتر، در رابطه با چاپ و نشر آثار ترکی آذری (به ویژه آثار سیاسی و یا تلویحا سیاسی به ترکی آذری) شاهدش بوده ایم. من میخواهم بگویم اگر محدودیتی در این مورد بوده، که بوده، باید آن را درک نمود، فهمید که ریشه اش چه بوده و این که ریشه این سوء ظن و محدودیت ها نه سلیقه این یا آن شخص و حزب و یا حتی رژیم، بلکه نگرانی جدی مردم و همه دولت ها بوده است. البته تندروری هائی

هم شده، اما همه آن محدودیت ها هم بیجا و یا همه آنها هم از روی دشمنی این یا آن دولت و وزیر و وکیل نبودند.

بگذارید در این رابطه یک تجربه خانوادگی خودم را نقل کنم.

یکی از مهم ترین و جدی ترین کتاب هائی که چند سال پس از فروپاشی حکومت فرقه در تبریز منتشر شدند، مجموعه «امثال و حکم در لهجه محلی آذربایجان» بود که در سال ۱۳۳۴ چاپ شد و حاوی حدود شش هزار ضرب المثل ترکی آذری همراه با ترجمه و توضیحات فارسی آن بود. مولف این اثر مانا، پسر عموی پدری بنده، انسان شریف و دانشمند، میرزا علی اصغر مجتهدی بود. من از اقوام خود شنیده ام که مرحوم مجتهدی با چه دقت و علاقه ای سال های طولانی ضرب المثل های رایج بین مردم و یا یافته شده از منابع چاپی را جمع آوری و ترجمه کرده، به چاپ داده بود. اما تا آخرین لحظه مقامات امنیتی اجازه ندادند که در تیتراژ کتاب، برای زبان ترکی آذربایجان «زبان ترکی» و یا «ترکی آذری» گفته شود و با این ترتیب صرفاً «لهجه محلی آذربایجان» نوشته شد (در چاپ بعدی که در کالیفرنیا انجام گرفت تیتراژ این کتاب به «امثال و حکم در زبان ترکی» تغییر یافت). معلوم است که در آن سال ها که هنوز بیش از نُه سال از تجربه فرقه نگذشته بود، لفظ «زبان ترکی» و یا «آذری» برای مقامات امنیتی هنوز خطرناک جلوه می کرد، چرا که آنها واهمه داشتند که کاربرد این تعبیر می تواند نزدیکی زبانی مردم آذربایجان ایران را با ترکیه و یا جمهوری شوروی آذربایجان تداعی کند!

از این جهت، برخلاف آنچه که برخی می گویند فرقه دمکرات جایگاه زبان ترکی را بالا برد، بنظر من، کاملاً برعکس، تجربه تلخ فرقه، شاید سنگین ترین ضربه به خواست آموزش زبان ترکی در آذربایجان در کنار فارسی بعنوان زبان مشترک، رسمی و ملی ما بود. این تجربه حتی ضربه ای بسیار جدی به اندیشه تحصیل و تدریس زبان مادری اقلیت ها در کنار زبان فارسی را به فرهنگ سیاسی ایران زد، چه در رفتار دولت ها اعم از پهلوی و اسلامی و چه در حافظه خود مردم.

با استفاده از:

David Nissman: The Soviet Union and Iranian Azerbaijan. Use of Nationalism for Political Penetration, 1986

Touraj Atabaki: Azerbaijan: Ethnicity and the Struggle for Power in Iran, 2000

دیل حقیقده آذربایجان ملی حکومتین قراری

- حکومتی دولت دستگانه یاخینلاندریق و عمومین احتیاجاتنی ساده برصورتده آتلاق و همچنین ملی دیل و ملی مدنیتیزین ترقی و تکامل بوللارینی تمیزلمک ایچون آذربایجان ملی حکومتی اوزینی ۱۶ دی تاریخی جلسه سینده آتاعهیداکمی قراری قبول ایتمیشدر.
- ۱- بوگوندن اعتبارا آذربایجانده آذربایجان دیلی رسمی دولت دیلی حساب اولونور . دولتین قرارلری و رسمی اعلانلار همچنین خلق قوشونلاری حصهئرینه و بریلن فرمانلار و قانون لایحه لری مطلقا آذربایجان دیلینده یازیلماایدور .
 - ۲- بوتون اداره لری (دولتی و ملی و تجارتی و اجتماعی) اوز ایشلرینی آذربایجان دیلینده یازمهه مجبوردرلر . بودیلده یازیلماق دفتر و مدارک رسمی حساب اولونماقدور .
 - ۳- محکمه لرده ایشلرین جریانی تمامیه آذربایجان دیلینده یازیلماق بودی یازیلماق ایچون مترجم تعیین اولونماایدور .
 - ۴- آذربایجان بوتون اداره مؤسسه و تجارتخانه لرین تابلولاری مطلقا آذربایجان دیلینده یازیلماایدور .
 - ۵- رسمی ایچلاسار و یئنجیلارده سفیراناق و مذاکره آذربایجان دیلینده اولماایدور .
 - ۶- آذربایجانلی اولعاجوب باشقه دیل ایله دانیشانلار و عمومی دولتی اداره لرده خدمت ایدنلر آذربایجان دیلی ایله یازوب اوخومق و دانشمنلی اوگرنه لیدرلر .
 - ۷- معارف وزارتنی اداره مامورلرینی آذربایجان دیلی ایله آشنا ایتنک مقصدیه آبری دیلرلدن سوا دی اولانلار ایچون اداره لرین جنبنده بوگوکتر ایچون مخصوص کلاسار آچماق بو کلاسارده حاضر اولانلارین ایش مدتی بیرساعت آزالمایدور .
 - ۸- آذربایجانده یاشییان باشقه ملتلر اوز ایشلرینی اوز آنا دیلرینده یازماق خلقی درلر لیکن اولار اوز رسمی اعلانلاری یازیلارنده اوز ملی دیلری ایله برابر آذربایجان دیلینی رسمی دولتی دیل اولاراق ایشلتیلیدرلر .
 - ۹- آذربایجانده یاشییان خردا ملتین مخصوص ملی مکتبلرینده کی تعلیم اوز آنا دیلرینده اولدوغی حالدا آذربایجان دیلینده تدریس مجبوریدور .
 - ۱۰- آذربایجان ملی حکومتی معارف وزیرین مکتبلرده تدریسلرین آذربایجان دیلینده اولماسی حقیقده کی قرارینی تصویب و تأیید ایدوب مدرسه لرین ملی دیله کئچمهه سینی بوتون معام و معلم لره بیر ملی وظیفه کیمی تاپشیرلر .
- آذربایجان ملی دولتین باش وزیر - پشاور

«قرار حکومت ملی آذربایجان در باره زبان» با امضای پیشه وری

«زبان رسمی دولتی» در دوره فرقه

در دوره حکومت یک‌ساله «فرقه دموکرات آذربایجان» (۱۳۲۴-۲۵)، تدریس و آموزش زبان مادری در میان موضوع‌هایی بود، که از نگاه سیاسی و تبلیغاتی اهمیتی درجه اول پیدا کرد.

هسته مرکزی تبلیغات فرقه دموکرات در تبریز و حزب کمونیست آذربایجان در باکو این بود: «دو سوی آذربایجان دو تکه یک بدن هستند که به زور از هم‌دیگر جدا شده‌اند و باید یکی شوند. زبان مادری ما یکی است. ایران، شما را از زبان مادری‌تان محروم کرده‌است. ارتش شوروی و فرقه دموکرات آمده تا دو آذربایجان را متحد کند و زبان مادری شما را به شما بازگرداند.»

اما صرف‌نظر از آن‌همه تبلیغات، از ۲۱ آذر ۱۳۲۴ تا ۲۱ آذر ۱۳۲۵، یعنی در این یک سال حاکمیت فرقه دموکرات وضع واقعی زبان و ادبیات، چه فارسی و چه ترکی آذری، چگونه بود؟ نیت اساسی چه بود؟ شعارها و واقعیات چگونه بود؟

در این هفتاد و چندمین سالگرد تاسیس حکومت فرقه، به بررسی این موضوع می‌پردازیم.

زمینه سیاسی

پیش از همه چیز جا دارد یادآوری کنیم که در آذربایجان شوروی زبان ترکی آذری را مصرانه و موکداً «آذربایجانی» و نه «ترکی» و یا «ترکی آذری» می‌نامیدند تا زمینه تبلیغاتی به جریان‌های پان‌ترکیستی داده نشود (و این سنت هنوز هم در آذربایجان قفقاز ادامه دارد).

موضوع زبان مادری و برجسته کردن سیاسی و تبلیغاتی آن، اصولاً ابتکار فرقه دموکرات آذربایجان و یا رهبر آن سید جعفر پیشه‌وری نبود، بلکه چند ماه پیش از تاسیس فرقه و حکومت آن، در فرمانی مورخ ششم ژوئیه ۱۹۴۵ با امضای شخص استالین، از مسکو به رییس حزب کمونیست آذربایجان شوروی یعنی میر جعفر باقروف ابلاغ شده بود^(۱). در فرمان مزبور استالین شخصاً باقروف را مسئول اجرای این نقشه کرده بود. حتی موضوع تنها به آذربایجان و زبان «آذربایجانی» هم محدود نمی‌شد.

در بند «و» فرمان استالین، موضوع زبان‌های محلی نیز جزو وظایف اصلی این حکومت‌های «تجزیه طلبانه» و «خودمختار» محلی مانند حکومت فرقه دموکرات شمرده می‌شد:

حقوق برابر برای اقلیت‌های ملی و ایلات: افتتاح مدارس و نشر روزنامه و کتاب به زبان‌های آذربایجانی، کردی، ارمنی و آسوری، برگزاری جلسات دادگاه و مکاتبات رسمی در مؤسسه‌های محلی به زبان‌های بومی، ایجاد یک مدیریت استانی از جمله ژاندارمری و پلیس که متشکل از افراد بومی محل باشد، تاسیس انجمن‌های ولایتی، ایالتی و شهری (و) موسسات خودگردان محلی (...)

طبیعتاً این طور نبود که «فرقه دمکرات آذربایجان» و «حزب دمکرات کردستان» خود علاقه‌ای به اولویت دادن به زبان‌های محلی خود نداشتند. برعکس. آنها با تعصب و جوش و خروشی فزاینده که از حضور ارتش سرخ در ایران برگرفته شده بود، زبان رسمی کشور یعنی فارسی را کنار گذاشته، زبان محلی خود را به تنها زبان رایج، رسمی، اداری، رسانه‌ای و آموزشی ایالت خود مبدل می‌کردند. در نمونه آذربایجان، زبانی که آنها رواج می‌دادند، در اساس ترکی آذری بود. اما گونه‌ای که مورد ترجیح و ترویج حزب کمونیست آذربایجان و فرقه دموکرات بود، اولاً با گونه ترکی آذربایجان ایران فرق داشت، ثانیاً زبانی کتبی و رسمی بود که برای آذربایجانیان ایران ناآشنا بود و ثالثاً با تعابیر روسی و سیاسی-ایدئولوژیک کمونیستی عجین شده بود^(۲). پیشه‌وری در یکی از مقاله‌هایش در روزنامه «آذربایجان»، ارگان فرقه دموکرات آذربایجان، می‌نوشت که زبان آذربایجانیان ایران نیز باید با «آذربایجانی» کتابی و استاندارد آن دوره در باکو یکسان شود، اما ظاهراً از روی احتیاط نسبت به گونه ایرانی ترکی آذری که بین مردم رایج است، علاوه می‌کرد که این کار را نمی‌توان «ناگهانی» انجام داد.

یعنی برای فرقه که زیر نظر باکو و رییس حزب کمونیست آذربایجان میر جعفر باقروف دستورهای استالین را اجرا می‌کرد، موضوع اصلی بر سر اجرای تصمیم مسکو بود. برای حزب کمونیست شوروی و ارتش سرخ که آذربایجان را زیر اشغال خود داشت، موضوع زبان ترکی آذری یک وسیله تبلیغاتی بود. حزب کمونیست هم چه در مرکز یعنی مسکو و چه در باکو از این طریق می‌خواست آذربایجانی‌های ایران را بر ضد تهران و به هواداری از شوروی بشوراند. اما روشن است که شخصاً برای آن دسته از آذری‌های باکو که مسئول اجرای این برنامه شده بودند، مسئله ترکی آذری که زبان مادری آنها هم بود، موضوع خوشایندی جلوه می‌کرد. ولی در نهایت آنها هم مجری نقشه‌های کلان سیاسی مسکو بودند. از طرف دیگر برخی در رهبری فرقه هیچ هم بدشان نمی‌آمد که آذربایجان ایران به بهانه زبان مادری هم که شده، با ایران قطع رابطه کند و به جمهوری آذربایجان بپیوندد و یا دستکم چیزی مانند خودمختاری به دست بیاید.

آذربایجانی، تنها زبان «رسمی دولتی»

تقریباً یک ماه پس از اعلان «حکومت ملی آذربایجان» به رهبری پیشه‌وری (۲۱ آذر ۱۳۲۴)، «زبان آذربایجانی» (یعنی ترکی آذری) تنها «زبان رسمی دولتی» در آذربایجان ایران اعلام شد. در یک مصوبه

حکومت فرقه مورخه ۱۶ دی ۱۳۲۴ که به امضای پیشه‌وری رسیده در روزنامه «آذربایجان» انتشار یافت، گفته می‌شد: «از امروز به بعد زبان آذربایجانی در آذربایجان زبان رسمی و دولتی محسوب می‌شود. تصمیم‌های دولت، اعلان‌های رسمی و همچنین قرارهای صادره در واحدهای قشون خلقی (دسته‌های فداییان فرقه) و لایحه‌های قانون مطلقاً باید به زبان آذربایجانی باشند. تمام اداره‌ها (دولتی، ملی، تجاری و اجتماعی) مجبورند که تمام مکاتبات خود را به زبان آذربایجانی بنویسند. دفاتر و مدارکی که به این زبان نوشته نشده باشند، رسمی محسوب نخواهند شد. در دادگاه‌ها همه کارها باید به زبان آذربایجانی انجام گیرند. برای کسانی که این زبان را نمی‌دانند، مترجم تعیین خواهد شد.»^(۳)

ترجمه فارسی مصوبه حکومت فرقه دموکرات در باره زبان، روزنامه آذربایجان، ارگان فرقه دموکرات، ۱۹ دی ۱۳۲۴:

«با مقصد نزدیکتر کردن خلق ما به دستگاه دولتی و عموماً درک ساده‌تر احتیاجاتش و همچنین جهت پاکسازی راه‌های ترقی و تکامل زبان ملی و فرهنگ ملی مان، حکومت ملی آذربایجان قرار زیر را در جلسه خود به تاریخ ۱۶ دی ماه (۱۳۲۴) قبول نموده است:

۱. از امروز به بعد زبان آذربایجانی در آذربایجان زبان رسمی و دولتی محسوب می‌شود. قرارهای دولت، اعلان‌های رسمی و همچنین قرارهای صادره در حصارهای قشون خلقی و لایحه‌های قانون مطلقاً باید به زبان آذربایجانی باشند.

۲. تمام اداره‌ها (دولتی، ملی، تجاری و اجتماعی) مجبورند که تمام مکاتبات خود را به زبان آذربایجانی بنویسند. دفاتر و مدارکی که به این زبان نوشته نشده باشند، رسمی محسوب نخواهند شد.

۳. در محکمه‌ها همه کارها باید به زبان آذربایجانی انجام گیرند. برای کسانی که این زبان را نمی‌دانند، مترجم تعیین خواهد شد.

۴. تابلو های تمام ادارات، موسسه ها و تجارتخانه های آذربایجان باید مطلقاً به زبان آذربایجانی باشند.
۵. همه سخنرانی ها و مذاکرات در تمام جلسه ها و نشست ها باید به زبان آذربایجانی باشند.
۶. اشخاصی که آذربایجانی نیستند و به زبان های دیگر سخن می گویند و در اداره های عمومی دولتی کار می کنند باید نوشتن، خواندن و مکالمه به زبان آذربایجانی را یاد بگیرند.
۷. به منظور آشنا نمودن ماموران دولتی وزارت معارف (فرهنگ) با زبان آذربایجانی، برای کسانی که سواد زبان های دیگر را دارند، باید در جنب اداره ها، کلاس های مخصوص (زبان آذربایجانی) تاسیس گردد و مدت کار این افراد (روزانه) یک ساعت تقلیل داده شود.
۸. ملت های دیگری که در آذربایجان زندگی می کنند، حق دارند کارهای خود را به زبان مادری خود انجام دهند. اما آنها هنگام نوشتن اعلان های رسمی، در کنار زبان مادری خود باید زبان آذربایجانی را نیز همچون زبان رسمی دولتی به کار برند.
۹. تعلیم در مدارس ملت های کوچکی که در آذربایجان زندگی می کنند می تواند به زبان مادری آن ملت ها باشد، اما در عین حال تدریس زبان آذربایجانی نیز در این مدارس اجباری است.
۱۰. وزیر معارف حکومت ملی آذربایجان مقرر می کند که تصویب و تایید قرار مربوط به قبول کاربرد زبان ملی آذربایجانی، در تدریسات مدارس، همچون وظیفه ملی همه معلم ها و معلمه هاست.

پاکسازی «زبان مهاجرها»

چند ماه قبل از آن، پیشه‌وری در همان روزنامه «آذربایجان» زیر عنوان «روزنامه میزین دیلی» (زبان روزنامه ما) بعد از تعریف و توصیف زبان ترکی آذری می‌نوشت: «زبان آذربایجان آنقدر قدرتمند و قواعد صرف و نحو آن آنقدر طبیعی است که حتی اگر کلمات فارسی و عربی هم که وارد آن شده، در آورده شوند، باز هم می‌توان به کمک این زبان افکار بزرگ و مقاصد عالی را بیان کرد و شرح داد. ولیکن ما استعداد خلق را در نظر گرفته، احتیاجی حس نمی‌کنیم که این کار را بصورت ناگهانی انجام دهیم»^(۴). آنگاه او می‌افزود که «مانند هر زبان دیگر، زبان آذربایجانی نیز تحت تاثیر زبان‌های اجنبی (فارسی و عربی) قرار گرفته» و فرقه می‌خواهد به کمک نویسندگان آذربایجان این تاثیر را به مرور زمان از بین ببرد.

پیش از همه چیز مهم است این را بدانیم که در دوره حکومت فرقه دمکرات آذربایجان، تقریباً بدون استثناء، تنها زبان چاپ و انتشارات، ترکی آذری بود. فارسی حتی پیش از صدور «قرار» رسمی شدن «آذربایجانی» عملاً از مطبوعات، نشریات و مکاتبات و اسناد رسمی رخت بر بسته بود.

و اما از نگاه خود زبان ترکی آذری که از سوی فرقه زبان «رسمی دولتی» اعلان شده بود، جالب است بدانیم که معمولاً زبانی که مسئولان فرقه صحبت می‌کردند و بخصوص زبانی که در نوشتار استفاده می‌شد، لهجه رسمی و یا ترکی باکو بود. حتی آن دسته از ایرانیان آذری که سال‌ها در شمال ارس مانده و همراه با ارتش سرخ به ایران آمده بودند، با این لهجه صحبت می‌کردند که برای مردم آذربایجان ایران نامانوس بود. بسیاری‌ها که در آن دوره در تبریز بودند، به من گفته‌اند که مردم تبریز، این لهجه را «زبان مهاجرها» و یا «ترکی دمقیرات‌های باکو» می‌نامیدند. آنها هنگام شنیدن این زبان، مجموعاً منظور مخاطب خود را می‌فهمیدند، اما به‌خاطر واژگان، تعبیر و حتی تلفظ نامانوس و بیگانه، آن را «خودی» حساب نمی‌کردند، در حالی‌که خواندن و نوشتن آن زبان برای مردم عادی آذربایجان ایران و حتی اشخاص باسواد بسیار سخت و نامانوس بود.

پیشه‌وری در همان مقاله خود راجع به لزوم پیرایش و تصفیه ترکی آذری از واژگان «بیگانه» فارسی و عربی سخن می‌گفت و علاوه می‌کرد که نمی‌توان در این کار عجله کرد، اما اقلاً نباید در استفاده از کلمات و تعبیر فارسی و عربی مبالغه کرد. این نکته روی کاغذ قابل درک است. اما در عمل وضع دیگری حاکم شد و آن این بود که زبانی که فرقه‌چی‌ها صحبت می‌کردند و یا می‌نوشتند، هر چه بیشتر با «زبان مهاجرها» که همان زبان رسمی باکو باشد، یکسان گشته، به همان درجه عناصر، واژگان و حتی تلفظ روسی به آن اضافه می‌شد. در کارهای مربوط به نوشتن، چاپ و مکاتبات رسمی، این کار را «مشاوران

سیاسی» و همچنین نویسندگان و شاعرانی می‌کردند که از باکو آمده در تبریز زندگی می‌کردند و نقش «رئداقتور» (ویراستار) و هماهنگ‌کننده مطبوعات و رسانه‌ها را داشتند.

هدف حمله اصلی این «رئداقتورها» البته آن دسته از روشنفکران، نویسندگان و شعرائی بودند که همراه با حمله شوروی به ایران و یا کمی دیرتر، بعد از برسرکار آمدن پیشه‌وری، از ترس به تهران گریخته بودند. اکثر نخبگان و مشاهیر آذربایجان ایران مانند سید حسن تقی زاده و یا استاد شهریار جزو این دسته بودند. مسئولان تبلیغات رسمی فرقه، آنها را همچون «خائنین» به مردم آذربایجان محکوم و مطرود می‌شمردند و خانه و املاک آنها را مصادره می‌کردند. زبان و آثار آنها که اکثراً هم به فارسی بود، «مرتجعین دیلی» (زبان مرتجع) نامیده می‌شد. گروه دوم عبارت از شعرای معروف ترکی‌سرایی مانند فضولی و نسیمی بودند که مربوط به تاریخ ادبیات مشترک ایران و آذربایجان بودند. از این دسته استفاده تبلیغاتی می‌شد. فرقه به تبعیت از حزب کمونیست، طرفدار غزل و قصیده و ادبیات تغزلی و تصوفی نبود. اما این دسته از شاعران کلاسیک اگرچه اکثراً غزل و قصیده سروده بودند، مورد تجلیل قرار گرفته، جزو «شاعران بزرگ خلق هنرپرور آذربایجان» شمرده می‌شدند، در حالیکه به اشعار فارسی آنها که اکثریت آثار این بزرگان را تشکیل می‌دهد، توجهی نمی‌شد. از شاعران و نویسندگان زنده، برخی هنوز در آذربایجان مانده بودند. کسانی که سنی از آنان گذشته بود و دیگر امکان تغییر اساسی عقیده آنها ممکن به نظر نمی‌رسید و یا تعلیم و تربیت گذشته فارسی و عربی دیده و به ادبیات کلاسیک وارد بودند، عموماً مورد انتقاد مستقیم قرار نمی‌گرفتند، بلکه با چاپ اشعارشان کوشش می‌کردند آنها را جزو «خودی‌های فرقه» قلمداد کنند و تشویقشان کنند که به نفع فرقه و شوروی شعر بنویسند.

کوشش اصلی آن «رئداقتورها» و مشاوران ادبی-سیاسی، روی نویسندگان نثر، داستان و مقاله متمرکز شده بود. از نگاه فرقه و ویراستارها و مشاورانی که از باکو آمده بودند، این نویسندگان و شاعران جوان و اغلب کم سواد «زبان معاصر خلق و دوره آزادی را ترنم می‌کردند» و این زبان، فقط عبارت از لهجه و استاندارد باکو بود. در کار تصفیة کلمات فارسی و عربی، خصومت با واژگان فارسی به مراتب بیشتر از عربی بود و نوک تیز این حمله متوجه واژگان نوین فارسی بود که در زمان رضا شاه جایگزین واژگان هم معنای عربی شده بود، مانند: شهربانی (نظمیه)، دادگستری (عدلیه) و یا دانشگاه (دارالفنون). مثلاً شخصی بنام رضا آذری در روزنامه «آذربایجان» می‌نوشت: «به نفع آزادی ما خواهد بود، اگر اقلالغاتی را که در دوره اصلاحات رضاشاهی از گردونه خارج شده‌اند، دوباره احیاء کنیم»^(۵).

به موازات این کوشش‌ها، دو و یا سه روند تغییر زبان مردم در جریان بود:

اولا لغات و اصطلاحاتی را که مخصوص ترکی آذری باکو بود، در آذربایجان ایران به کار می‌بردند و به این گونه لغات رواج می‌بخشیدند، در حالی که آن لغات و اصطلاحات باکو برای مردم آذربایجان ایران

سخت فهم و حتی گاه عجیب بود، مانند: شکیل (تصویر)، چپخیش (سخنرانی)، طنطنه لی (باشکوه)، اینجه صنعت (هنر)، تطبیق ائتمک (اجرا کردن)، حصه (بخش)، قرار (تصمیم) و یا عَنَعنه (سنت).

ثانیا بسیاری لغات و تعابیر صرفا روسی وارد گردونه زبان ترکی آذری ایران شده بود، مانند: زاوود (کارخانه)، واغزال (ایستگاه راه آهن)، گاسترول (برنامه هنری، نمایش گروه‌های هنری) و یا ساتیرا (طنز).

ثالثا تلفظ و املا روسی آن دسته از لغات اروپایی و نام‌های افراد و کشورها که ما در ایران بطور سنتی طور دیگری می‌نامیم و یا اصولا از فرانسه گرفته‌ایم، شکل روسی می‌گرفت، مانند: استانسیا (استاسیون، بعدا ایستگاه)، کولتورا (فرهنگ)، اونیورسیتت (دانشگاه) و یا اوختیابر (اکتبر).

در شعر، هنوز ظاهرا به ذوق و سنت مردم آذربایجان ایران و علاقه آنها به شعر کلاسیک عروضی مانند غزل و قصیده ظاهرا احترام می‌گذاشتند، اما پنهان هم نمی‌کردند که شعر «ایده آل» و بخصوص نثر ادبی (مانند داستان و نمایشنامه) باید مانند باکو و کلا شوروی در چارچوب «رنالیسم سوسیالیستی» باشد و رهبری حزب کمونیست و ارتش سرخ و در راس آن «پدر زحمتکشان جهان» یعنی استالین را پاس دارد. در عمل هم اینطور شد که تغییرات در شعر ترکی آذری که بطور تاریخی و سنتی با زبان، ادبیات و اوزان فارسی و عربی عجین شده است، بسیار مشکل تر بود. بیشتر تغییرات و به اصطلاح «اصلاحات» در سبک و بخصوص مضمون کتاب‌ها و مطبوعات در نثر به چشم می‌خورد.

در زمینه داستان‌نویسی، در این دوره چندین کوشش برای نوشتن رمان و داستان کوتاه (که آن را به تقلید از روسی «پوست» می‌نامیدند) مانند «گوی قورشاعی» (قوس و قزح) و «اودلی قیلینج» (شمشیر آتشین) انجام گرفت که آثاری تبلیغاتی و غیر جدی بودند و به زودی فراموش شدند.

شاید یکی از کارهای کمیاب اما خوب این دوره که در زمینه انتشارات انجام شده، چاپ و یا باز نشر برخی از آثار ادبیات ترکی و یا ترجمه ترکی بعضی آثار فارسی و یا روسی به ترکی آذری بود، مانند: کلیات صائب تبریزی و میرزا علی معجز شبستری.

تحصیل و تدریس در مدارس

فرقه دمکرات در آغاز کار خود در شهریور ۱۳۲۴ تاکید کرده بود که «زبان آذربایجانی» باید از همان دوره ابتدایی به عنوان تنها زبان به کار برده شود و بعدها در دبیرستان، فارسی هم در کنار «آذربایجانی» تدریس گردد. اما در عمل، در شرایط اشغال شوروی، جنگ و ماجرای فرقه دمکرات، کلا امور تحصیل و تدریس در مدارس دچار بی نظمی و آشوبی فزاینده شده بود.

چهار سال پس از اشغال شوروی و یک ماه پس از تاسیس حکومت فرقه، رهبری فرقه به این نتیجه رسید که هنگام تاکید بر موضوع رسمیت «زبان آذربایجانی» فرا رسیده است. این در حالی بود که هنوز آموزگاران که بتوانند ترکی آذری را به کودکان تدریس کنند، موجود نبودند و کتاب‌های درسی نیز وجود نداشتند که با الفبای فارسی و برای کودکان آذربایجان ایران تهیه شده باشند. تقریباً همه کتاب‌های چاپ باکو به الفبای روسی بودند، در حالیکه کتاب‌های چاپ باکو با الفبای فارسی که هدف تبلیغات میان آذربایجانیان ایران داشتند، اکثراً شعر و داستان بودند و مضمونی فولکلوریک، تبلیغاتی و یا سیاسی داشتند. در «امریه نمره یک وزیر معارف آذربایجان» مورخ دی ماه ۱۳۲۴ محمد بی ریا دستور می‌داد که باید کمیسیونی عبارت از «دبیران ماهر و ملی» طرح کتاب‌های درسی به زبان آذربایجانی را تهیه کند.

این درست زمانی بود که در مسکو و سپس تهران، دو طرف ایران و شوروی در باره موافقتنامه‌ای که بعدها معروف به «قرارداد قوام-سادچیکوف» شد، مذاکره می‌کردند. با امضای دوجانبه این قرارداد در فروردین ۱۳۲۵، ایران به طور مشروط رضایت داد که حق استخراج نفت شمال ایران را به شوروی بسپارد و مسکو در مقابل، ارتش سرخ را از ایران بیرون ببرد.

یکی دو ماه پس از امضای این قرارداد و لغو رسمی حکومت پیشه‌وری که مورد توافق تهران و مسکو قرار گرفته بود، کتاب‌های «وطن دیلی» (زبان وطن) برای تدریس در دبستان‌ها آماده شده بود. این کتاب‌ها، هم تحت تاثیر شدید زبان کتاب‌های درسی باکو بودند و هم در اردیبهشت و خرداد، دیگر سال تحصیلی تقریباً به آخرش رسیده بود.

اما مشکل اصلی تدریس «زبان آذربایجانی» در دو سه سال مدارس ابتدایی در جای دیگری بود. یک ماده قرارداد «قوام-سادچیکوف» هم این بود که همه وزارت خانه‌هایی که فرقه دموکرات در آذربایجان دایر کرده بود، لغو شده تبدیل به اداره‌های وزارت‌های مربوطه ایران می‌شوند. شوروی در بهار همان سال با وجود شکایت و مخالفت پیشه‌وری نیروهایش را از ایران بیرون برد، اما با سیاست ورزی دولت ایران، امتیاز استخراج نفت از سوی مجلس شورای ملی ایران تصویب نشد. با اینهمه، طبق قرارداد دوجانبه، پس از ۱۵ فروردین آن سال «وزارت معارف حکومت ملی آذربایجان» دوباره تبدیل به اداره فرهنگ استان آذربایجان شد و وابسته به وزارت فرهنگ ایران گشت، تا اینکه در ۲۱ آذر سال ۱۳۲۵، چند ماه پس از تخلیه ایران از سوی ارتش سرخ و درست یک سال پس از تاسیس «حکومت ملی» به دست استالین و باقروف، حکومت پیشه‌وری نیز سقوط کرد.

با این ترتیب فرصت زیادی هم دست نداد تا فرقه دموکرات و مدیران اجرایی باکو، زبان استاندارد آذربایجان شوروی را در مدارس آذربایجان ایران رواج بخشند. به شهادت نزدیکان نویسنده این سطور که خود در زمان حکومت فرقه به دبستان‌های تبریز می‌رفتند، در آن یک سال عملاً کتاب و درس کتبی موجود نبود؛ «آموزگاران اغلب شعر، قصه و ضرب المثل‌های ترکی می‌خواندند و شاگردان آن را تکرار کرده، از

بر می‌کردند.» با اینهمه کارنامه‌های آنها از آن یک سال دوره پیشه‌وری در خرداد سال ۱۳۲۵ به «زبان آذربایجانی» نوشته شده بود.

تبلیغات به جای ادبیات

از آغاز انتشار روزنامه «آذربایجان»، خود پیشه‌وری نقش سردبیر را داشت و تلاش می‌کرد حتماً سرمقاله روز را خودش بنویسد. زبان ترکی و کتبی او به خصوص از نگاه واژگان روان بود، اگرچه در مجموع معیارهای دستوری و حتی لغوی استاندارد باکو را رعایت می‌کرد. اما اکثر مقاله‌های به اصطلاح «جدی» و سیاسی روزنامه‌های «وطن یولوندا» (در راه وطن) و «آذربایجان» را «برادران شمالی» می‌نوشتند و یا ویراستاری می‌کردند. آنها از این طریق سعی می‌کردند به اصطلاح «خط سیاسی» مسکو و باکو را به افکار عمومی آذربایجان ایران تزریق کنند. زبان آنها شدیداً شعاری، تبلیغاتی، غلیظ و آغشته با واژگان روسی و یا تعبیر خاص جمهوری شوروی آذربایجان و ادبیات کمونیستی شوروی بود. روزنامه «وطن یولوندا» با عکس‌های رنگی، مقالات و شعارهای تبلیغاتی در باره لنین، استالین، کشاورزان کالخوزها و کارگران ساوخوزها و ژنرال‌های «قهرمان» ارتش سرخ، در باکو به چاپ می‌رسید، اگرچه محل چاپ آن هرگز اعلان نمی‌شد. نوشته‌های هر دو روزنامه و دیگر مطبوعات فرقه معمولاً با شعار و زبانی اغراق آمیز در مدح طبیعت، تاریخ و زبان آذربایجان و همچنین لنین، استالین و ارتش سرخ همراه بود. مولفین آذربایجانی ایران نقشی در نوشتن تحلیل و تفسیرهای سیاسی نداشتند. آنها بیشتر شعر می‌سرودند و یا در باره ادبیات، زیبایی طبیعت و زبان ترکی آذری و یا عظمت شخصیت‌هایی مانند بابک و ستارخان مطلب می‌نوشتند.

در میانه‌های فروردین ۱۳۲۵ در پی توافق تهران و مسکو و فشار روزافزون غرب بر شوروی، ارتش سرخ، آذربایجان و دیگر نقاط شمالی ایران را ترک کرد. طوری که یک نامه پیشه‌وری به مسکو هم نشان می‌دهد، رهبری فرقه از این بابت بسیار آشفته و نگران بود که پشتوانه خود را از دست می‌دهد. با این همه، تبلیغات سرتاسری فرقه و مطبوعات آن پر از شعر و غزل و نطق و «تلگرام»‌های پر از تشکر و امتنان از اشغال شوروی و ارتش آن بود که «ایران را از خطر چنگال فاشیسم» رها کرد و شرایط سر کار آمدن فرقه دمکرات را فراهم نمود.

این تمجید و تعریف که همچون عشقی آسمانی تصویر می‌شد، حد و اندازه‌ای نداشت.

چند روز مانده به اعلام خبر تخلیه ایران، روزنامه «آذربایجان» منظومه بلند بالا و «مشترکی» از شاعران فرقه در مدح «رهبر داهی و نجات بخش خلق‌های زحمتکش، گنرال‌یسوس اتفاق سووه تی (اتحاد شوروی) استالین و ژنرال‌های ارتش سرخ و همچنین «قیزیل اردو» (ارتش سرخ) قهرمان، فداکار و انترناسیونالیست اتحاد شوروی» چاپ نمود. سرآغاز این منظومه، حکایت از «سختی درد هجران» پس از

رفتن ارتش سرخ از ایران بود: «ای طبع روان به ما کمک کن/تا قلب های ما به آتش جدائی (از ارتش سرخ) نسوزند...» شاعر دیگری به نام «رضا آذری» در صفحه دوم همان روزنامه صفات بسیار عجیبی مانند «ملوس» و «نازنین» برای «عسگر» ها یعنی سربازان «ارتش سرخ» صرف می نمود و نلین و استالین را «آهو نگاه و فرشته رو» می نامید: «ای عسگر (سرباز) نازنین، ای اصلان (شیر) میدان های نبرد، ای عسگر ملوس و نجیب قیافه که منظره ملکوتی تو برای ملت آذربایجان فراموش ناشدنی است، ای که مدنیت (تمدن) عالی خود را در مکتب نلین و استالین دوست داشتی، آهو نگاه و فرشته رو گرفته ای، برو، به سلامت برو... عشق تو تا ابدیت در قلب ملت آذربایجان پابرجا خواهد ماند...»

و یا در خطابه منظوم و بلندی که از سوی «جمعیت شعرای تبریز» به «پدر زحمتکشان» استالین نوشته شده بود، گفته می شد:

آذر انلی بیک، پاک آدیمیز، پاک قانیمیز وار

کور اوغلی، جوانشیر کیمی مین اصلانیمیز وار

ایندی گل آچیپ بابکی، ایلخانی دوغان یورد

ساینده سنین سایه لنیر بو قوجامان یورد

چوخ چوخ یاشا عالمده، بیزیم سنوگیلی رهبر

گون تک ائله دین عالمی عدیلنه منور

(ترجمه: ما ملت آذری هستیم، نامی پاک و خونی پاک داریم/هزار شیرمرد مانند کور اوغلو و جوانشیر داریم/حالا

سرزمینی که بابک و ایلخان (!) را زاده، تبدیل به گلستان شده است/و در زیر سایه تو (استالین) این سرزمین

بزرگ زندگی آسوده ای دارد/در این عالم زنده و پایدار باشی، ای رهبر محبوب — با عدل خود عالم را نورافشان کردی).

این منظومه در ابتدای مجموعه «شاعر لر مجلسی»^(۶) چاپ شده است که مجموعه ای از اشعار ترکی آذری دوره فرقه دموکرات است. طوری که در این مجموعه گفته می شود، منظومه طولانی نامبرده را این شاعران عضو «جمعیت شعرای آذربایجان» مشترکاً سروده اند: علی فطرت، میر مهدی اعتماد، حسین صحاف، مظفر درفشی، میر مهدی چاوشی، یحیی شیدا و بالاش آذر اوغلو^(۷).

چه در نثر و چه در نظم، آنچه که درجه اول اهمیت را داشت، پیام سیاسی بود که اساسا از شعار و مبالغه تشکیل می‌شد. به وزن و قافیه و بخصوص اشعار عروضی به سبک کلاسیک اهمیت چندانی داده نمی‌شد. طبیعتا نوشتن و درک این نوع اشعار سخت تر از اشعار هجایی بود و لازمه اش تحصیل فارسی و عربی بود که اکثر نویسندگان و شعرایی که از شمال آمده بودند، فاقد آن بودند. در خود باکو چنین تبلیغ می‌شد که وزن و قافیه مربوط به دوره جامعۀ «عقب مانده» گذشته است و «زبان ساده مردم» و وزن هجایی «نشانه ادبیات طبقات زحمتکش» است. اما شعرای شمال و به خصوص سلیمان رستم، صمد و ورغون، محمد راحم و جعفر خندان که تقریبا در طول تمام مدت حکومت فرقه در تبریز بودند، به ناچار نسبت به تمایل «برادران جنوبی» خود به غزل، قصیده و دیگر قالب‌های عروضی احترام می‌گذاشتند. یکی از تحلیلگران ادبی باکو می‌نوشت: «سلیمان رستم به نوشتن غزل شروع کرد، چرا که قالب غزل مانند گذشته در آذربایجان جنوبی محبوب بود و از آن طریق تاثیر رساندن به مردم از راه غزل آسانتر بود...»^(۸). آنچه که آنان به «برادران جنوبی» خود القاء می‌کردند، این بود که «دشمن» و «جلاد» (که مشخصا نامش را نمی‌گفتند، اما منظورشان ایران و به ویژه تهران بود) زبان مادری مردم آذربایجان ایران را از دهانشان بیرون کشیده و آنها را تحت ظالمانه‌ترین ستم‌های ممکن قرار داده و اکنون «برادران شمالی» آمده‌اند تا زبان «برادران جنوبی» را به آنها بازگردانند. همان سلیمان رستم در شعری با عنوان «تبریزیم» (تبریز من) می‌نوشت:

باچادا حُسنونه دویماییر گوزوم

تبریزیم، تبریزیم، گوزل تبریزیم

قویمارام یادلاری، گیرسین قوینونا

اذن وئر قولومی سالیم بوینونا

سنین بایرامینا، سنین تویونا

دیلی بیر، قانی بیر قارداشین گلیب

دردینه آشنا سرداشین گلیب، الخ.

(ترجمه: در باغ، چشمم با دیدن حُسن تو سیر نمی‌شود / تبریز من، ای تبریز من، ای تبریز من / اجازه نخواهم داد

بیگانگان ترا در آغوش بگیرند (!) / بگذار دستم را به گردنت ببندم / برادر همزبان و هم خون تو آمده / تا در

عید و جشن تو شرکت کند / در آشنای تو، همراز تو آمده، الخ).

و یا:

من سنین دیلینه دگمیرم، جلا

سن ده بو آنا دیلیمه دگمه

من آغا آغ ددیم، قارا یا قارا

سن منی ایسته دین چکه سن دارا

ینی جه ساغا لیر وردوغون یارا

منیم بو یارالی کونلومه دگمه،

الخ.

(ترجمه: ای جلا، من که به زبان تو دست نمی‌زنم/تو هم به زبان مادری من دست نزن/من به سفید، سفید گفتم و به سیاه، سیاه/و تو خواستی مرا به دار بزنی/زخمی که تو به من زدی، تازه تازه بهبود می‌یابد/به این روح زخمی من دست نزن، الخ).

یعنی این شاعران و نویسندگان باکو که اکثرشان آمده و در تبریز نشسته بودند، به شاعران و نویسندگان آذربایجانی ایران رهنمود می‌دادند که: اولاً زبان کتبی شان چطور باید باشد و ثانیاً چطور فکر کنند و چه بنویسند. مثلاً جعفر خندان که او هم از باکو آمده بود و تحلیل ادبی می‌نوشت، مقدمه‌ای به «مجموعه آثار یحیی شیدا»، یک شاعر آذربایجانی-ایرانی جوان آن دوره نوشت. در این مقدمه، خندان، اولاً یادآوری می‌کرد که شیدا هم «ابتدا به سبک معمول در آذربایجان جنوبی، غزل می‌نوشت، اما به‌زودی پس از مشاهده پیشرفت‌هایی که در میهن‌اش آذربایجان رخ داده و با گرفتن الهام از مبارزه بر ضد هیتلریسم اشعار پرارزشی بر ضد فاشیسم نوشت. شیدا در این اشعار همچنین محبت بی‌پایان خود را نسبت به ارتش سرخ، این ناجی جهان از دست خطر فاشیسم، و رفیق استالین، این فرمانده نابغه ارتش سرخ، بیان کرد»^(۹).

برای کسانی که به دانستن جزئیات زبان و ادبیات ترکی آذری این دوره علاقمند هستند، می‌توان مطالعه همان مجموعه «شاعر لر مجلسی» را توصیه کرد که شرحش گذشت. این مجموعه که نزدیک به ۴۴۰ صفحه است و مطالعه‌اش می‌تواند برای افراد غیر علاقمند فوق‌العاده کسالت‌آور باشد، سر تا پا عبارت از نمونه‌هایی از ده‌ها شاعر ریز و درشت همین دوره فرقه دموکرات است. اکثریت قریب به اتفاق این آثار،

صرف‌نظر از شعارهای وفاداری به «آزادی آذربایجان واحد» از دست «دشمن جلاد» یعنی ایران، سرشار از مدیحه‌سرایی برای فرقه دمکرات، اتحاد شوروی، ارتش سرخ و «قوماندان داهی استالین» است. این مجموعه نشانه بی‌نظیری از زبان و فرهنگ دوره چهار ساله اشغال شوروی و حکومت یکساله فرقه دموکرات است، نشانه گویایی از فقر ادبی و همچنین تبلور زبان و فرهنگی تبلیغاتی، سطحی، ناسیونالیستی و استالینیستی است که به‌طور همزمان در آذربایجان شوروی حاکم بود. این همان زبانی است که در تمام مطبوعات و نشریات دوره فرقه، از جمله روزنامه «آذربایجان»، مُدل و استاندارد زبان شعر، ادبیات، مطبوعات و انتشارات را تشکیل می‌داد. از نگاه صرفاً زبانشناختی نیز، این زبان، کپیبرداری از واژگان، تعابیر و سبک بخصوص آذربایجان شوروی مخلوط با واژگان و تعابیر روسی و تبلیغات کمونیستی است که از زبان و فرهنگ مردم عادی و واقعی آذربایجان ایران به دور بود.

با این‌همه نباید از انصاف گذشت که برخی شاعران این دوره مانند میر مهدی اعتماد، علی فطرت و یحیی شیدا با وجود هم‌آوایی‌های آشکارشان با جریان سیاسی-تبلیغاتی «فرقه دمکرات»، اشعار خوبی هم چه در قالب عروضی و چه هجایی داشتند، اگرچه نقش آنها در همان چهار، پنج سال و به‌خصوص یک سال فرقه، بر شهرت و محبوبیت بعدی آنان بی‌تاثیر نماند.

در میان شاعران نسبتاً نامدار و ترکی سرایی که در زمان فرقه در آذربایجان مانده بودند، تنها یکی دو نفر با وجود هم‌آوایی ظاهری با ایدئولوژی حاکم کمونیستی بر شعر و ادبیات، ارزش هنر و شعر را والاتر از سیاست حاکم می‌شمردند. مهم‌ترین آنها حبیب ساهر بود. بیشتر آثار این شاعر رمانتیک و نوآور آذربایجان که به هر دو زبان فارسی و ترکی می‌سرود، بعد از جنگ و سقوط حکومت فرقه نوشته و یا منتشر شده است.

اما مهم‌ترین شاعر آذربایجان در این دوره یک ساله، طبیعتاً محمد حسین شهریار بود که در دوران اشغال شوروی و حکومت فرقه در تهران زندگی می‌کرد. او در این مدت، دیگر مدت‌ها بود که به شهرت اصلی خود در سراسر ایران رسیده بود. در برابر اشغال ایران از سوی ارتش سرخ و سپس حکومت فرقه دموکرات، استاد شهریار چندین شعر از جمله یک منظومه با مطلع زیر سرود:

روز جانبازیست، ای بیچاره آذربایجان

سر تو باشی در میان، هر جا که آمد پای جان...

کاخ استقلال ایران را بلا بارد به سر

پای دار ای روز باران حوادث ناودان

و پس از آنکه ارتش سرخ ایران را تخلیه کرد و به دنبال آن حکومت فرقه سقوط کرد، شهریار شعر دیگری با درآمد زیر سرود:

خوان به یغما برده آن ناخوانده مهمان می‌رود

آن نمک نشناس، بشکسته نمکدان می‌رود

حکومت فرقه با ارتش شوروی آمد و با ارتش شوروی رفت. چند ماه بعد از تخلیه ایران از طرف ارتش سرخ، حکومت فرقه هم فرو ریخت. در روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ یعنی درست یک سال پس از تأسیس حکومت فرقه، خود شوروی‌ها رهبران و فعالین فرقه را سوار ماشین کردند و به باکو بردند. اصلاً ارتش ایران هم هنوز نیامده بود. وقتی یک روز بعد ارتش مرکزی وارد تبریز شد، خبری از رهبران و فعالان فرقه نبود.

پس از فرقه

بعد از فروپاشی فرقه، در زمینه زبان، مردم به روال زندگی سابق و همیشگی خود برگشتند. یعنی در خانه و بانک و دادگاه و اداره و غیره هر کس زبان خود را به کار برد، اما سر درس و یا وقتی صورت جلسه دادگاه و یا یک سند ثبت اسناد و یا نامه رسمی می‌نوشتند، از فارسی استفاده می‌کردند. در آذربایجان این به آن معنا بود که در حوزه شخصی و خصوصی، حتی بین معلم و دانش‌آموز در موقع زنگ تفریح و یا در شهربانی، اگر طرف شما مثل خودتان ترکی زبان بود، ترکی حرف می‌زدید، اما وقتی در همان شهربانی صورت جلسه بر می‌داشتند، آن را به فارسی می‌نوشتند.

این را «دوزبانگی» می‌نامند. این دوزبانگی و حتی چند زبانگی یک سنت تاریخی و چند هزار ساله در آذربایجان ماست. در زمان هخامنشیان، اشکانیان، سلوکیان و ساسانیان هم آذربایجانی‌ها لهجه‌های ایرانی و محلی خود مانند آذری، تالشی، تاتی و کردی را داشتند. هزار سال پیش زبان اکثریت آذربایجانی‌ها به خاطر کوچ و اسکان اقوام ترک زبان عوض شد و ترکی آذری به جای برخی از آن زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی شمال غربی نشست. اما در همه این دوره‌ها زبان فارسی بطور فزاینده‌ای نقش زبان مشترک بین همه ایرانیان را بازی می‌کرد. هزار سال پیش بعد از ترکی شدن زبان نخست آذربایجانیان هم همین طور بود. پانصد سال پیش در زمان صفویان هم همین طور بود. در زمان رضا شاه هم همین طور بود.

حکومت فرقه دموکرات از نگاه تحول زبان، چه فارسی و چه ترکی آذری، وقفه و یا سکنه‌ای یک‌ساله در این روند طبیعی چند هزار ساله به شمار می‌رفت. بعد از این وقفه که از خارج، از شوروی به ایرانیان تحمیل شده بود، وضع زبان‌های فارسی و ترکی در آذربایجان به حالت پیشین و همیشگی خود برگشت. پس از حکومت فرقه، اولاً زبان فارسی که از رسانه‌ها و انتشارات و ادارات تبعید شده بود، به جای همیشگی خود به‌عنوان زبان مشترک و رسمی یعنی کتبی برگشت. ترکی هم به آن موقعیت پیشین خود که اساساً زبان

شفاهی و تاحدی کتبی بین ترکی زبانان بود، بازگشت. آن «ترکی باکو» با آن تاثیرات روسی و خصوصیات برای ما نامانوس نیز از زندگی رسمی و رسانه‌ای آذربایجان دور شد.

از نگاه دولت و حتی واکنش مردم، بخاطر تجربه تلخ یک سال حکومت فرقه که از موضوع زبان مادری همچون بهانه‌ای برای استیلای خارجی و جدایی از ایران سوء استفاده کرده بودند، حساسیت و محدودیت نسبت به نشر آثار ترکی بیشتر گردید. بعد از مدتی آن محدودیت‌ها هم کاهش یافت، اگر چه هنوز حساسیت‌های دولت و حتی ملت ظاهراً تا آن درجه آرام نگرفته است که با تدریس چند ساعت زبان مادری در مدارس موافقت کنند.

منابع

(۱) همه این اسناد در: جوادی، عباس: از ۲۱ آذر تا ۲۱ آذر، تارنمای چشم انداز

Berengian, Sakina.: Azeri and Persian Literary Works in Twentieth (۲)

Century Iranian Azerbaijan, Berlin 1988, pp. 145-149

(۳) روزنامه «آذربایجان»، ارگان فرقه دموکرات آذربایجان، تیریز، ش ۹۶، ۱۹ دی ۱۳۲۴

(۴) پیشه‌وری، سید جعفر: روزنامه میزین دلی، آذربایجان، ش. ۱، ۱۴ شهریور ۱۳۲۴

Berengian: ibid, p. 141 (۵)

Nissman, D.: The Soviet Union and Iranian Azerbaijan. Use of (۶)

Nationalism for Political Penetration, 1986

(۷) هم‌ه این اسناد و منابع مربوطه در: جوادی، ع.: از ۲۱ آذر تا ۲۱ آذر، ویکی کتاب

Ibrahimov, M. 1920-70-ci İllər, Bakı 1979, as quoted in Nissman, D.: ibid (۸)

(۹) پیشه‌وری، ج.: روزنامه میزین دیلی، آذربایجان، ش. ۱، ۱۴ شهریور ۱۳۲۴

Berengian, S.: Azeri and Persian Literary Works in Twentieth Century (۱۰)

Iranian Azerbaijan, Berlin 1988, p. 141

Berengian, S.: ibid, p. 142 (۱۱)

(۱۲) شاعر لر مجلسی، آبان-آذر ۱۳۲۴، اوقتیابر-نویابر ۱۹۴۵-جی ایل)، ص ۳-۱۷. نسخه پی دی اف

این کتاب در اینترنت هم هست.

Berengian, S.: ibid, pp. 142-143 (۱۳)

Berengian, S.: ibid (۱۴)

(پایان)

